

سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

# سرستان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



اللَّهُمَّ فَكِّ كُلَّ أَسِيرٍ



آزادی اگرمی طلبی زین فتنه است  
ای مرغ گرفتار زین بال و پر جند

# نُستَمان

بخشی از سرودهای هاشم‌سیرها نثری مثال:

قصیده نزل رابعی، جریع بند هسملط، هشومی

دریلح و مرانی ائمه اطهار، پندیات تحلیل از رزندگان اسلام و سایر

نهادهای انقلاب اسلامی ایران یاد و نستان نوحه‌های پسته زنی و سرود

بایاد سرودهای آزادیکه از خاندان پسته‌ها دفاع مقدس از جنبوی اسلامی ایران شهید <sup>شده</sup> <sub>مفقود</sub> سیر

عبدالصاحب محمد سیرها؛ شهید محمد مادی سیرها مفقود

سید جمال الدین طلوع شهید حمید بهزاد طلوع مفقود

محمد کمال سیرها؛ امیر حسین سیرها مفقود

نام کتاب : سروسنان "بخشی از دیوان سروی"  
نویسند : قاسم سرویها  
ناشر : انتشارات قاسمی  
تیراژ : ۴۰۰۰ جلد  
نوبت چاپ : چاپ اول  
تاریخ انتشار : تابستان ۱۳۶۷  
محل چاپ : چاپخانه پارت مشهد

" حق چاپ محفوظ "

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا اللَّهُ يَا وَاحِدًا يَا أَحَدًا يَا وَدَّ يَا صَدِيدًا مَنْ

لِمَلِكٍ وَلِمَوْلَاكَ وَلِمَلِكِينَ لَمْ يَكُنْ لَكَ كُفُوًا أَحَدًا

أَسْأَلُكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَنْدِ

أَمْرِ الْأَمْرِ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ وَعَلِيَّ وَآلِيَّ

بِحَبْلِكَ مِنْ مَرْمَرٍ فَجَاءَ فَيَسْأَلُ فَجَاءَ وَجِيًّا

وَخَلَّاهُ خَلًّا لَأَنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

# مناجات

آمده ام سوی تو راهم بده

شدم ناپهنده پناه هم بده

پشت مرا گشت بارگناه      اینی از حرم و گنا بده

شروت دنیا گنم آرزو      در ره دین عزت و جاه بده

ناله و افسوس بود از شوق وصل      اثر برین ناله و افسوس بده

آساک مرا کو هر شب تاب کن

نور به شبهای سیاه بده



مرحوم حاج علی سر و هیا ایزدک خاندان  
« والد المؤلف »

اهداء

بپس محبتا و زحمانی که ولیدیم محل شد و مرا به محبت ابلهت منظم و خاندان محترم پیا کبر کرمی  
تربیت کردند، این کتاب که حاوی نبی از سر و دایم میا شد به نها تقدیم است و درام مقبول فند







شهید عبدالصاحب محمد سروہیا

در عملیات فتح اکبر

تولد ۱۳۳۲ • شہادت ۱۳۶۰

دوست بسیار عزیز و ارجمندم برادر امیر بزرگ که از شعرای توانا و خوش قریحه این سامان می‌باشند قصیده زیر را برای تجلیل از شهداء و رزمندگان اسلام مرحمت فرمودند ناگفته نماند که ایشان از اول انقلاب به صف شعرای مذهبی و انقلابی پیوسته و در ضمن افتخار به این گروه، پای بر سر آبروی ادبی گذشته خود گذارده و شهادتی راستین فرموده‌اند که بسی موجب فخر و مباهات جامعه ما می‌باشد، اینک آن قصیده زیبا :

### شجر ایمان

عروج روح بشر را به چشم خویش ببین  
طلوع سرخ سحر را به چشم خویش ببین  
دوباره برق تیر را به چشم خویش ببین  
شکوفه‌های ظفر را به چشم خویش ببین  
نثار گوهر سر را به چشم خویش ببین  
به کام شیر، خطر را به چشم خویش ببین  
هزار گنج گهر را به چشم خویش ببین  
تو راهیان سفر را به چشم خویش ببین  
دهم نشان و هنر را به چشم خویش ببین  
غزل، قصیده، اثر را به چشم خویش ببین  
ز غم کمان کمر را به چشم خویش ببین  
نشان داغ پسر را به چشم خویش ببین  
ثبات اهل نظر را به چشم خویش ببین  
بیا و صبر و قدر<sup>(۱)</sup> را به چشم خویش ببین  
تو داغ و درد پدر را به چشم خویش ببین

بیا و حشمت و فر را بچشم خویش ببین  
درید پرده شب را سوار صادق خون  
بدست قدرت صدها هزار ابراهیم  
قدم گذار به گلزار جبهه توحید . . .  
به مقدم شجر تازه رسته‌ی ایمان  
ببین به جبهه بزرگی خردسالان را  
نهان به سینه‌ی ویرانه‌های جبهه جنگ  
ز کعبه کوی جنون، جذبیه بیشتر دارد  
دگر قصیده ما را هنر نشاید خواند  
هنر شجاعت این مادران شیردل است  
گمان مکن که دگر مهر مادری مرده است  
به شرحه شرحه دل‌های مادران شهید  
بیا ، مجسمه عشق را تماشا کن  
سه سرو ناز شد از بوستان ( سرویها )  
یکی کمال و دو دیگر محمد و هادی

چنین که خون شده جاری بیای نخل امید

بمان امیر و ثمر را به چشم خویش ببین

تقدیم به دوست شاعر شهیدداده  
شجاع و ارجمندم، استاد گرامی  
جناب آقای سرویها امیر  
مردادماه ۶۷



محمد کمال پورنہا اسیر

در عملیات خیبر - دریاخ ۱۳۶۲  
بلسارت درآده و در کپ شماره ۲ عراق میا







جاوید الازر محمد مادی سروپا

در علمیات خیر

تولد ۱۳۴۲ \* مفقود ۱۳۶۲





# جاویدالاشرف حسین طلوعِ آفتابی

در عملیات کربلای پنجم  
خواهرزاده مؤلف



# میدانِ جمال الدین طلوعِ آفتابی

در عملیات فتح بازری درآ  
خواهرزاده مؤلف



# جاویدالاشرف حسین سپهرها

در عملیات کربلای پنجم  
برادرزاده مؤلف







در فضیلت میرزا محمد تقی  
آن کس که بر تقدیر است تو دور

در یاری ایلام زار از جان  
دادم که پشیمند و مفقود دوا



## بجای مقدمه

می‌خواستم مقدمه‌ای بر این کتاب بنویسم ولی هر چه فکر کردم چیزی که قابل استفاده باشد بنظرم نیامد و یا نتوانستم به رشته‌ی تحریر درآورم ، چون مقدمه باید مطلبی مفید و روشنگر باشد که اگرچه وقت خواننده را می‌گیرد ، چیزی نیز به او بدهد و از طرفی در این کتاب می‌خواستم راجع به شهادت و اسارت فرزندانم بنا به وظیفه ( و توصیه‌ی دوستان ) مطالبی داشته باشم ، بهتر آن دیدم که بجای مقدمه راجع به آنها چند صفحه‌ای بنویسم ولی در ضمن مطالعه نامه‌های فرزند دیگرم ، محمد هادی سرویها ( که شرح حال او بعداً خواهد آمد ) به مطلبی برخورددم که برادر شهیدش را معرفی و چند کلمه راجع به او نوشته بود ، پس شهید را از زبان برادرش که بعداً به او پیوست بازگو مینمایم .

## بسمه تعالی

### بسم رب الشهداء و الصدیقین

شهید عبدالصاحب محمد سرویها در سال ۱۳۳۷ در شهر مقدس مشهد ، در خانواده‌ای متوسط ، اما مذهبی بدنیا آمد و از اوان کودکی غذایش توأم با مهر اباعبدالله (ع) بر تک تک سلولهای بدنش نشست و شور و تحرک فوق‌العاده‌اش حاکی از حماسه‌ای در آینده می‌کرد ، شهید در تمام خانواده بلکه خاندان از محبوبیت خاصی

برخوردار بود، دوران کودکی بسرعت و با شور و شوق مخصوص به خودش سپری شد و محمد قدم به مدرسه گذاشت و دوران ابتدائی و متوسطه را پشت سر گذاشت و در این زمان بود که انقلاب اسلامی با حرکتی تند و توفنده با نویدی امیدبخش، همانند نوید غلبه صبح بر ظلمت شب از راه رسید، انقلابی که هزاران پیر و جوان تا آن روز برایش قربانی شده بودند، انقلابی که در رأسش رهنمودهای امیدبخش امام امت بود.

شهید عبدالصاحب همچون کویر خشکی که در انتظار آب می سوزد با شیفتگی به استقبال حوادث انقلاب رفت و چشمانش آنگاه به مسائل روشنتر و بازتر شد که بر بیکر خون آلود دوست مهربان و برادر اسلامیش " شهید جمال فریدزاده" افتاد، حقیقت شهادت و لذتش را با شهادت دوستش بطور اکمل دریافت و از آنروز با بی تابی به جستجویش پرداخت، با شبزنده‌داریها و تهجد، خودش را به معشوق آنقدر نزدیک کرد و آنقدر مبهوت جمال معشوق شده بود که دیگر دنیا با تمام علائقش بی معنا بود. ناگهان رحمت نازل شد و معشوق با آهنگی زیبا، سرود شهادت را در بیابانهای جنوب و کوههای غرب سرداد، محمد از اولین کسانی بود که سرمست از سرود عشق، قدم به خاک مقدس جبهه گذارد و جبهه را آن گمشده‌ای دید که مدتها انتظارش را کشیده بود، و در آنجا با معشوق چه گفت و چه شنید کس ندانست و فقط همه این را شنیدند که:

عبدالصاحب در سحرگاه ۱۳۶۰/۲/۳۱ با لیبی روزه‌دار و خدایپسند در عملیات رهاسازی ارتفاعات " الله اکبر" کاسه سر را مهمانخانه تیر عشق کرد و خون سرخش را بعنوان یادآوری بر تاریخ سرخ اسلام پاشید تا راهیان بعد، از گمراهی مصون باشند و از عمر اندک این شهید، رهنمودهایی پرمایه برای خانواده و تمام وارثانش در زمین، به جا مانده که ما از باب مسئولیت به چند نکته آن اشاره می‌کنیم:

( پایان سخن محمدهادی راجع به برادرش شهید عبدالصاحب محمد سرویها )



و اما راجع به نامه‌های شهید به همان مطالبی که دوست ارجمندم آقای حاجی محمود اکبرزاده در نشریه میعاد با موعود که در سال ۱۴۰۱ هـ . ق به مناسبت نیمه شعبان ، میلاد باشکوه حضرت ولی عصر(عج) توسط انجمن انصارالمهدی منتشر شد بسنده می‌کنم ، فقط شعرگونه‌ای را که در شب شهادتش نوشته است و آنهم در کتاب پیام وحدت که از طرف اداره کل ارشاد اسلامی خراسان بدون معرفی در سال ۱۳۶۰ بمناسبت هفته وحدت منتشر شد اضافه می‌کنم :

ای مه بتاب بر جنازهٔ این دشمن پلید  
 من بیدارم ، من نگهبانم  
 نگهبان این سرزمین ، نگهبان دین این زمین  
 پول در من بی‌اثر است ، زور بر من بی‌اثر است  
 و تزویر بر من کارگر نیست (نمی‌تواند مرا بفریبد)  
 زیرا که من پاسدارم  
 پاسدار انقلابم ، پاسدار قرآنم  
 پاسدار دین محمد (ص) ، پاسدار عدل علی  
 پاسدار خون حسین ، و پاسدار پیام زینب  
 من وارث این میراث‌های گرانبه‌ایم  
 خوب می‌دانم ، خوب آگاهم  
 و امروز چشم در چشم قاتل حسین دارم و ای امت بیدار حسین  
 بدانید که من هرگز با این دشمن دیرینه صلح نخواهم کرد  
 و همچون حسین تا آخرین قطرهٔ خونم با او خواهم جنگید .

به امید حق انشاء...

شب نیمه رجب

مطابق با ۶۰/۲/۳۰ ، عبدالصاحب سرویها

## فرازهائی از نوشته‌ها و نامه‌های «شهید عبدالصاحب محمد سروپا» " نیایش "

بنام خدائی که لایق ستایش است  
خداوندا ، با ایمان به یگانگی‌ات و با ایمان به رسالت و با ایمان به محبت  
و با ایمان به عدالت و با ایمان به سعادت .  
از تو می‌خواهم که هر چه بیشتر به جوانان اسلام از خودگذشتگی بدهی تا  
بتوانند دینت را یاری دهند .  
خداوندا ، به تمام مسلمانان ایمان و تقوی عنایت فرما .  
خداوندا . رهبر عظیم‌الشأن ما را برای ملت اسلام حفظ بفرما .  
خداوندا . امام زمانمان حضرت مهدی علیه‌السلام را هر چه زودتر برسان .  
خداوندا ، غرور و تکبر را از ما دور بگردان .  
خداوندا ، خودبزرگبینی را از وجود تمام جوانان اسلام دور بگردان .  
خداوندا ، می‌دانم که در روز جزا هیچکس جز رحمت نمی‌تواند از آتش  
دوزخ ما را برهاند ، پس رحمتت را شامل حال ما بکن .  
خدایا ، ما را ببخش و راه راست را نشانمان ده تا بتوانیم از گناهان دوری کنیم .  
خدایا ، به پاهایمان قدرت بده تا فقط در راه تو گام برداریم و به دستهایمان  
نیرو ده تا فقط برای تو کار کنیم و به قلبهای ما قدرت بده تا فقط برای تو  
دوست بداریم و به زبانمان قدرت بده تا فقط حقیقت وجودت را بگوئیم و  
به چشمانمان قدرت بده تا راه راست را پیدا کنیم و فقط در آن بنگریم و به  
معزمان قدرت بده تا فقط به تو بیاندیشیم .  
انشاء . . . به امید حق — عبدالصاحب

راستی هم‌اطاقی ، اگر به دور بست "حرم" رفتی سلام ما را به امام رضا (ع) برسان و بگو یک حاجت ما را دادی ، حاجت دیگر ما را هم بده .

\*\*\*

... از تو خواهش می‌کنم هر موقع به حرم حضرت رضا (ع) رفتی برای ما هم دعا کنی زیرا ما شیعی بی‌تر از امام رضا علیه‌السلام نداریم ...  
"از نامه شهید از جبهه الله اکبر"

\*\*\*

"ربنا افرغ علينا صبرا" و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین"  
برادر عزیز با دعا نامه‌ام را شروع کردم زیرا خوب می‌دانم که ما در جبهه‌ها هر چه داریم از همین دعاهاست ، برادرم امیدوارم که این دعای خالصانه مورد قبول آن یکتای بزرگ و کریم قرار بگیرد ...

\*\*\*

... تنها به یک کلمه از نام‌های عاشقانه عشق می‌ورزم و آن هم "پاسدار" است ، پاسداری که صبح تا شب و شب تا صبح در کنارشان هستم و آنها را می‌شناسم آنها همان روحیای بزرگی هستند که در آرزویشان بودم و تنها از خداوند بزرگ می‌خواهم که روزی به من لیاقت بدهد تا بتوانم یک پاسدار باشم ، یک پاسدار اسلام . این بزرگترین مقامی است که از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهم ، اما خوب می‌دانم که هنوز لیاقت آن را ندارم ...

... دوست می باید بگویم که مملکت ما بیش از هر چیز به متخصص اسلامی نیاز دارد و امید آن دارم که با خوب درس خواندن و خوب فهمیدن و آنگاه به امر به معروف "خوب فهمانیدن" بررسی و متخصص اسلامی باشی و بتوانی گوشه‌ای از این ناسامانینا را سامان دهی و بد این وسیله دینت را نسبت به این ملت محروم و خدای بزرگ ، ادا کنی ، انشاء ...

بد آمد بیروزی حق بر ناظل

عبدالصاحب محمد سروینیا — ۶۵/۲/۱۹

(از نامه شهید به درستی از حسین ... اکبر ، ۱۳ ژوئن ۱۹۷۱ از سادات ...)

... همانطور که می‌دانی من برای ساخت اسلام رفته‌ام و نه برای شهید شدن ،  
گرچه بالاترین آرزویم همین شهادت است .

... موقعی که به مسئولیت می‌اندیشم می‌بینم مهم ، کاری که انجام می‌دهی  
نیست ، بلکه مهم برای خدا بودن است ، حال می‌خواهی کوچه را جارو کنی و یا در  
سخت‌ترین عملیات شرکت کنی .

" از نامه شهید به دائی خودش از اهواز "

\*\*\*

با درود به رهبر کبیر انقلاب ، امام خمینی که هر چه خوبی داریم مدیون او  
هستیم و سلام بر شهیدان اسلام که با خون خود و شهادت خود ، حقیقت اسلام را به  
ما پیام دادند .

... ضمن عرض سلام ، وارد شدن تو را در سنگر خانواده تبریک می‌گویم و امید  
آن دارم که در آن سنگر به پیروزی نهائی که همان خانواده‌ء ایده‌آل اسلامی است برسی  
که در آن خانه ، پدر گام در راه علی ، و مادر پا در جای پای فاطمه علیها سلام ، و  
فرزندان آن با حسین و زینب همراه و همسخنند و این مسئولیتی دشوار بر دوش هر  
مسلمان تازه‌دامادی است .

... دوست دارم مرد خانه را از دیدگاه اسلام برایم تفسیر کنی و در نامه‌ات  
بنویسی ، زیرا که ما باید هر نظری را از دیدگاه مکتبمان نگاه کنیم . . .

... خوب بیاد دارم آن روزی که به سوی جبهه حرکت می‌کردم تنها به خدای  
می‌اندیشیدم ، به بزرگی او به رحمت او و اینکه بزرگترین رحمت پروردگار ، همانا جهاد  
و شهادت است . . .

" از نامه شهید به دائی اش از جبهه ا . . . اکبر "

\*\*\*

## محمد کمال سرویها

فرزند دیگرم ، محمد کمال سرویها که هم اکنون قریب پنجاه سال است در اسارت بسر می برد و تا حدود امکان به وظیفه اش عمل کرده و اگرچه می توانم مطالب بسیاری راجع به او بنویسم ولی فعلاً نمی خواهم راجع به او چیزی بنویسم ، انشاءالله پس از آزادی ، شرح حال خود را به دست خود خواهد نوشت ، فقط چند سطر از یکی از نامه هایش که از عراق رسیده می نویسم و یک صفحه هم از دفترچه خاطرات او را برای شناخت روحیه اش و شعری را که بنام اسیر سروده ام در اینجا بنظر دوستان می رسانم :

" فقط در پایان خواستم این را گوشزد کنم که نگران حال من نباشید ، در اینجا بهترین سالهای عمرم را می گذرانم و پدر و مادر عزیزم ، از شما می خواهم برایم این دعا را بکنید که اگر آزادی من موجب نزدیکی به خداست ، خداوند وسایل آزادی مرا فراهم کند ، در غیر اینصورت در خوب قفسی اسیرم . "

۶۴/۶/۱۵



## از دفتر خاطرات

... از کار خسته شده بودم ، فکر مانند خوره مرا بیشتر از همیشه رنج می داد ، از همه چیز خسته شده بودم ، از زندگی پشت جبهه بیزار بودم ، در صورتیکه به کاری که انجام می دادم ایمان داشتم ، اما دلم آرام نمی گرفت ، نمی توانستم دیگر شاهد رفتن دوستان و اقوام و خویشان به جبهه باشم .

... برای بدرقه چند دوست و همچنین برادرم به ایستگاه قطار رفته بودم و هیچکدام برنگشته بودند . دیگر نمی خواستم تماشاگر باشم ، می خواستم در این نبرد حق و باطل سهمی داشته باشم ، هر چند اندک .

... شب بود ، ساعت ۸/۵ به مسجد رفتم ، یکی از بچه های بسیج که قبلاً در ایلام دو ماه خدمت کرده بود به من گفت : می خواهم فردا اعزام شوم ، جمله ای که مانند جرقه ای در من اثر گذاشت و من همانند برق گرفته ای نیم ساعتی فکر می کردم که ناگاه تصمیمی مرا از خود بیخود ساخت ، گفتم منم باید بروم ، این برای مدت کمی اثر خود را بخشید و سرتاسر وجودم را دربر گرفت ، بدون اینکه حتی با برادرم در میان بگذارم فرم اعزام را پر کردم و دو روز بعد بطرف جنوب حرکت کردیم .

## اسیر

جان فدای گامهای استوارت ، ای اسیر  
در پناه قدرت پروردگارت ای اسیر

بهر آزادی دین گشتی اسیر خصم دون  
این اسارت زین سبب شد افتخارت ای اسیر

پیشوا بهر شهیدان گر حسین بن علی است  
زینبش شد رهبر والاتبارت ای اسیر

همچنان سجاد و انصار شهید کربلا  
استقامت با صبوری شد شعارت ای اسیر

سعی کن تا در سپاس و در عبادت بگذرد  
همچنان موسی بن جعفر روزگارت ای اسیر

هست زندان جای خلوت از پی راز و نیاز  
جان فدای راز تو با کردگارت ای اسیر

همچو شمع مشتعل سوزان و گریان بی صدا  
آتش دل کرده روشن شام تارت ای اسیر

می‌گذاری سر چو بر دیوار زندان هر زمان  
خون شود جاری ز چشم لعل بارت ای اسیر

بشکند دست ستم کردار زندانبان تو  
چون ندارد رحم بر جسم نزارت ای اسیر

پایداریت شکسته پشت دشمن را که شد  
ملت از این پایداری دوستدارت ای اسیر

رهبر ایران خمینی یاورت باشد ، از آن  
هر که را بینی شد از جان ، جان نثارت ای اسیر

ارتش اسلام می‌آید پی آزادیت  
با سپاه مهدی ذوالاقتدارت ای اسیر

تو در آنجا منتظر تا مهدی آید در برت  
ما ، در اینجا جملگی چشم انتظارت ای اسیر

در کنار کربلا و از فراقش خونجگر  
خشک کی گردد دو چشم اشکبارت ای اسیر

خون دل خوردن بود کارت که دستت بسته‌اند  
ای دو صد لعنت به خصم نابکارت ای اسیر

معدن عرفان و حکمت گشته‌ای ، ای باکمال  
بد پیام رهبرت آموزگارت ای اسیر

سرویم این آرزو دارم که با عزت زخم  
بوسه بر رخسار و بنشینم کنارت ای اسیر

## محمد هادی سروپها

چهارمین فرزندم محمد هادی سروپها که در تاریخ ۱۲ ربیع الاول ، درست در همان شبی که امام عزیزمان از زندان آزاد شدند متولد و تولدش را بدین مناسبت به فال نیک گرفتم و او یکی از سربازان و طرفداران ایشان بود که در مصاحبه فرمودند :

" طرفداران من در گهواره هستند "

هادی پس از شهادت برادرش ، علاقه عجیبی به بسیج پیدا کرد و همیشه می‌خواست در جبهه باشد و می‌گفت : در بین تمام نیروها ، بسیج از همه خالص‌تر است و او می‌گفت در تمام ارگانهای دولتی که از قبل برای ما مانده و حتی نهادهای انقلابی ، بالاخره حرف مقام و حقوق وجود دارد ، جز در بسیج و هر وقت که از مأموریت جبهه برمی‌گشت ، اگر پولی به او می‌دادند آنها را به صندوق کمک به جبهه می‌ریخت و یا به افراد مستضعف کمک می‌کرد و خلاصه از تاریخ ۶۰/۲/۳۱ تا ۶۲/۱۲/۷ که کمتر از ۳۴ ماه می‌باشد ، نه مرتبه به جبهه رفت و اغلب در عملیات و خط مقدم بود و دهمین مرتبه آن دیگر برگشتی نداشت و آنطور که دوستانش می‌گفتند بعد از نمازهایش در این سفر آخر ، این دعا را بسیار می‌خواند :

" اللهم لا تردنی الی اهلی "

و بطوری که مادرش می‌گوید بارها به شوخی ( که از هر جدی هم جدی‌تر بود )

بمن می‌گفت :

" شهید عشقم و پیکر ندارم "

" من آن شمع که خاکستر ندارم "

و اکنون که نزدیک به چهار سال از حمله خیبر ( که در این حمله ، برادرش کمال اسیر و او مفقود شد ) می‌گذرد ، از او خبری بدست ما نرسیده است .  
 از او چندین نامه که برای برادران و دوستانش نوشته باقی مانده که انشاءالله در فرصتی مناسب بصورت جزوه‌ای منتشر خواهد شد ، ولی یک نامه که " پیام به اقوام ناآگاه " می‌باشد و از خود نامه برمی‌آید که مایل است منتشر شود تا اتمام حجتی برای افراد ناآگاه باشد ، دیلاً" بنظر قارئین محترم می‌رسانم .  
 اینک پیام :

خداوندا با چه زبانی پیام دهم که حق مطلب را ادا کرده باشم ؟  
 با چه زبانی مردم خواب‌آلوده را بسویت بخوانم تا بر کلامم تأمل و تفقد کنند؟ چگونه بگویم که خدا را مواظب باشید؟ و با چه نیروئی فریاد بزنم که این دولت ، دولت الهی است .

چگونه زخم زبانهای این ابلهان را تحمل کنم و چطور پیام خون شهداء را تسلیم این مردم کنم؟ شهیدانی که خودم ناظر شهادتشان بودم ، شهدائی که از قبل آنها را می‌شناختم و همسنگرشان بودم ، شهیدی که خدا مرا برادرش قرار داده بود .

آخر ای از خدا بیخبران ، شما در خانه‌هایتان خزیده بودید و از هیچ چیز مطلع نبودید و نیستید و در دم جان دادن این شهداء کجا بودید تا ندای امیدوارکننده شهادتین را بشنوید؟ کجا بودید تا وصف امام امت را از زبان خون‌آلودش بشنوید؟ دیگر در آن لحظه دروغ نمی‌گفت؛ دیگر تزویر معنی نداشت ، دیگر چایلوسی فایده‌ای نداشت ، او حقیقت می‌گفت و با صدائی که گوئی از ته چاه بیرون می‌آمد ...

و امواج این صدا باشد که تاریخ را لرزه درآورد . او می‌گفت :  
 " عمرم فدای یک لحظات ای امام " و یا " الله اکبر ، خمینی رهبر " ...  
 آیا تو با این وقاحت امام را شناخته‌ای و او شناخته است ؟ تو

انحراف دولت را دیده‌ای و او ناآگاهانه شهید می‌شود؟ تو اسلام شناس شده‌ای و او امام نمی‌شناسد؟ و از همه مهمتر، تو دلسوز اسلام شده‌ای و امام و این رهبران بزرگ که اولیاءالله هستند، درصدد خیانت به اسلامند؟

تو که تا دیروز برای شاه کف می‌زدی، به خودت برگرد و فکر کن، تو تا دیروز غرق در گناه بودی؛ به تو چه مربوط امور دولت اسلامی؟ قدری تفکر کن، قدری تأمل کن در مسائل، این دولت، دولتی نیست که از توهین به او بتوان به سادگی گذشت.

اینها رهبران دین خدایند و توهین به اینها یعنی توهین به اسلام و توهین به اسلام یعنی (العیاذبالله) توهین به خدای تبارک و تعالی.

قدری به خود آئید و مسائل اجتماعی را با رنگی از اسلام نگاه کنید، مسئله به آن کوچکی که شما خیال می‌کنید نیست، بخدا قسم گیرید (!؟) و من بصراحت می‌گویم: اگر خدای متعال و منان، نعمت شهادت را بمن ارزانی داشت، از اقوام و از دوستان، هر کس کلامی باعرض علیه این جمهوری و امام و روحانیت و دولت بر زبان آورد از او نخواهم گذشت و فردای قیامت باید جوابگو باشد؛ آیا شرم نمی‌کنید پس از این همه خون، آیا خجالت نمی‌کشید؟ (؟) از این همه ایثار فرزندان اسلام، آیا اینها همه ناآگاهند و فقط شما آگاهید؟ اینها همه گول خورده‌اند و فقط شما هوشیارید؟

شرمتان باد ای پست فطرتان که بخاطر هواهای نفسانی و چند تومان سود و پول، حق را آگاهانه زیر پا می‌گذارید، ننگر باد ای فرومایگان که شیطان را بر خدا مقدم داشتید! بترسید از روزی که خدا به سخط آید و تر و خشک با هم بسوزند، بترسید از روزی که بخاطر کفران



نعمتهای خداوند، نعمتهائی گرانبها را از دست بدهیم. چاره‌ای بیاندیشید که به گفته قرآن، قیامت نزدیک است و وعده خدا تغییرناپذیر. هنوز فرصت هست، هنوز عمر شما تمام نشده و درهای توبه بروی همه گناهکاران باز است:

لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا". (س ۲۹ - آیه ۵۳)  
 (مأیوس نشوید از رحمت خداوند، براستی خداوند می‌آمزد همه گناهان را)  
 این آیات رحمت را غنیمت شمیریم و قدر بدانیم که من بوضوح می‌بینم که اگر قدر ندانیم روزی را که پشیمان شویم و آن روزی است که دیگر دیر شده است. دیگر فرصت تمام شده و دست از دنیا شسته‌ایم و در دامن عدالت خدا غرق و سرگشته و حیران با بارهای سنگین گناهان کبیره منتظر عقوبت نشستهایم.

خداوندا شاهد باش پیام من بود به مردم و فکر نمی‌کنم دیگر جای حرفی باقی باشد و در خاتمه از خانواده محترم و عزیزم می‌خواهم که این پیام را لاقابل به اقوام معلوم الحال بدون هیچ تردیدی واصل نمایند تا فردای قیامت بتوانم اگر انشاءالله در صف شهداء بودم اقامه شکایت نمایم. والسلام  
 ۶۲/۴/۲۸ محمدهادی سرویها (امضاء)

مطالب فوق عیناً" یک قسمت از دفتر خاطرات فرزندم محمدهادی سرویها بود که بدون یک کلمه کم و زیاد همانطور که خودش خواسته بود نوشتم، ولی مطلبی که باید بعرض برسانم این است که در حال حاضر، من فکر نمی‌کنم در فامیل ما کسی باشد که شامل تمام مطالب نامه باشد و اگر هم یکی دو نفر در بعضی از مواقع حرفهائی زده‌اند، من اطلاعی ندارم، ولی با توجه به حساسیت و روح بزرگ و انقلابی این جوانان، ممکن است آنها چیزهائی را فهمیده‌اند که دیگران هنوز آنها را درک نمی‌کنند. علی‌ای حال امیدوارم اگر در فامیل ما کسانی بوده‌اند که گاهی نق می‌زده و سب ناراحتی این

عزیزان را در گذشته فراهم کرده، امروز پس از ده سال که از پیروزی شکوهمند انقلاب جمهوری اسلامی ما گذشته است، متنبه شده و انقلاب را باور کنند و با اعمال و رفتارشان جبران گذشته کرده و به انقلاب خدمت نمایند که در روز واپسین از شفاعت شهداء محروم نشوند و برای اینکه مطلب را راجع به فرزندم محمدهادی سرویها خاتمه دهم، وصیت نامه او را که اخیراً بدستم رسیده است بنظر دوستان می‌رسانم، باشد که مفید واقع شود.

اینک وصیت نامه محمدهادی سرویها :

\*\*\*\*\*

﴿ بنام آنکه انسان را اشرف مخلوقات قرار داد ﴾

وصیت نامه اینجانب محمدهادی سرویها

متولد سال ۱۳۴۲ شماره شناسنامه ۲۷۲

\*\*\*\*\*

اینک که شهید گشته‌ام و نام‌ام را گشاده‌اید، تا آخرین کلامم را بشنوید، لازم می‌دانم نکاتی چند قبل از وصیت عرض کنم.

والدین عزیزم: من شهید شدم و شما خیال می‌کنید راحت شدم، اما به خدا قسم شما راحت شدید؛ زیرا من شهادتم را مدیون امضای شما می‌دانم، شما با این عملتان به فرشته‌های آسمانها گفتید که خداوند در خلق و قدر و منزلتی که به وی داده است اشتباه نکرده است، انسان ایثارگر و انسان خدا مدار است که اینچنین در راه حق قربانی می‌دهد و خم به ابرو نمی‌آورد.

مادرم: فاطمه زهرا سلام الله علیها شما را وصیت به صبر کرده است، مبادا بعد از من کاری کنید که حضرت فاطمه را ناراحت کنید.

پدرم: شما در شهادت برادرم، مقامتان در نزد من دوچندان شد، شما نمونه صبر حسین (ع) در شهادت علی اکبر هستید، شما به عنوان پدر شهید در صفی قرار می‌گیرید که امام خمینی هم در همان صف هست.

و اما وصیت :

- ۱- تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر .  
وصیت به حق و وصیت به استقامت
- ۲- اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالا امر منکم  
اطاعت از خدا و اطاعت از رسول خدا و جانشینان او .
- ۳- وارثین عزیز : وصیت می‌کنم شما را به پشتیبانی همه‌جانبه از جمهوری اسلامی  
به رهبری امام خمینی .
- ۴- راضی نیستم در تشییع جنازه‌ام کسانی که مخالف روحانیت و دولت هستند  
شرکت کنند و اگر شرکت کردند لاقلاً شما حق دعوت ندارید ، چه در تشییع جنازه  
و چه در مجلس ختم .
- ۵- لابد می‌دانید که من مخالف سنت‌های غلط جامعه بوده‌ام از این رو تا آنجا  
که می‌توانید از این سنت‌های غلط دوری کنید .
- ۶- مجالس عزایم را سبک برگزار کنید و بیشتر از مستمندان دعوت کنید .
- ۷- مرا در بهشت رضا دفن کنید چون مادرم آن مکان را دوست دارد .
- ۸- بدانید در هر کجا که باشم به یاد شما هستم و برای سعادت شما به پیشگاه  
خداوند دعا می‌کنم .
- ۹- نماز و روزه بدهید برایم بگیرند .

"والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته"

۱۴/۵/۱۳۶۰ - هادی

پس از شهادت اولین فرزندم "عبدالصاحب محمد سرویها" در سال ۱۳۶۰، در عملیات فتح قله الله اکبر. دوست عزیز و استاد ارجمندم آقای غلامرضا قدسی ماده تاریخ شهادت او را سروده و مرحمت فرمودند:

سروی ز گلستان شهادت از پا  
افتاد کزو باغ ادب داشت صفا  
سرنه ز ارادت و به تاریخ بگوی  
شد سوی خدا، محمد سرویها

(۱۳۶۰)

و بعد از آن، دوست دیگرم جناب سیدرضا مؤید، بذل محبت فرموده و این رباعی را نوشتند:

آنانکه تو را ز عشق مجنون کردند  
خواندند غلام خویش و مفتون کردند  
با داغ شهادت جوانت سروی  
امضاء غلامی تو با خون کردند

و پس از آن ماده تاریخ (بحساب هجری قمری) شهادت او را در پنج بیت سرودند:

شهید راه حق، واصل به حق گشت  
شهادت یافت، فخر ما خلق گشت  
فلق آندم که بر شب چیره می شد  
چراغ محفل رب الفلق گشت  
به تاریخ شهیدان ولایت  
ز مرگ او فزوده یک ورق گشت  
میان جبهه الله اکبر  
ز خونش خاک، همرنگ شفق گشت  
مؤید بهر تاریخش چنین گفت  
که "سرویها فدای راه حق گشت"

(۱۴۰۱ ه. ق)

و خود اینجانب هم در مسیر تشییع جنازه او، سه رباعی سرودم که به نظر دوستان می‌رسانم:

ز آندم که قدم به جبهه جنگ زدی  
پیوسته دم از رزم هماهنگ زدی  
شعرم همه گل بود ولی رنگ نداشت  
امروز تو با خون جبین ، رنگ زدی

\* \* \*

در مقدم دوست ، جان نثاری کردی  
اسلام عزیز را ، تو یاری کردی  
فرزند شهیدم ، ای محمد چه نکو  
از دین و امام پاسداری کردی

\* \* \*

نور چشما ، در میان جبهه غوغا کرده‌ای  
بر سر الله اکبر ، یادی از ما کرده‌ای  
برگ حسن خدمت ما را به درگاه حسین  
با نثار خون پاک خویش ، امضاء کرده‌ای

و چون دو فرزند دیگرم " محمد کمال سرویها " و " محمد هادی سرویها " در اواخر سال ۱۳۶۲ در عملیات خیبر ، به ترتیب اسیر و مفقود شدند مجدداً " دوستان بذل محبت فرموده. رباعی ، دوبیتی و قصائدی سرودند که به قرار زیر است. دو بیت ذیل را آقای مؤید سروده‌اند :

سروی که ز داغ سه جوان مهجور است  
بیش از همه در پیش خدا مأجور است  
دارد سه پسر، شهید و مفقود و اسیر  
آری که ز یمن عشق ، جنش جور است



آقای شفق ، دوست بسیار عزیز و ارجمندم دوربایی زیر را مرحمت کردند .

ای آنکه تو را خطامام است مسیر  
دانی چه بود ترجمه خیر کثیر  
آنست که ایثارگری چون سروی  
تقدیم کند شهید و مفقود و اسیر

\* \* \*

آنجا که تجلی خدا بود و شهید  
برداشته شد حجاب معبود و شهید  
دیدند در آن بزم وفا ، سرویها  
دارد سه پسر ، اسیر و مفقود و شهید

سرور ارجمند و دوست گرامیم ، جناب حجة الاسلام آقای سید عبدالله حسینی متخلص به  
حنیف ، دانشجو طلبه بزرگوار دانشگاه علوم اسلامی رضوی نیز موقعی که در دانشگاه  
بودم ، روزی به اطاقم آمده و این دو بیت را مرحمت فرمودند :

ای سروی ، ای که سرو خجل ز اعتدال تو  
سرخ است با محمد و هادی ، جمال تو  
دل را غمین مدار که زود است بشکند  
قفل و رها شود ز اسارت ، کمال تو

و خود نیز در این مورد گفته ام :

در نهضت پیروز خمینی کبیر  
آن رهبر بی نظیر و نستوه و دلیر  
در یاری اسلام عزیز از دل و جان  
دادم سه پسر . شهید و مفقود و اسیر

در پایان لازم است اضافه کنم اولین مرتبه‌ای که مرا به نام پدر شهید و اسیر و مفقود، در یکی از جلسات رسمی خواندند و چون در آن مجلس بایستی برنامه‌ای برای خانواده شهید و مفقود و اسیر سراسر استان اجراء نمایم، فوراً دو بیت در این مورد سروده و قبل از برنامه قرائت کردم که این دو بیت، عقیده و ایمان من است .

ای عزیزان ! کاش من دهها پسر می‌داشتم  
تا ز جانبازیشان شوری دگر می‌داشتم  
جمله را قربانی اسلام می‌کردم ز شوق  
تا ز سوز سینه زهرا (س) ، خبر می‌داشتم

\*\*\*

دوستان شاعر دیگر هم ابیاتی سروده و اظهار محبت کرده‌اند که متأسفانه تا بحال نتوانستم آنها را در بین کاغذها بیابم و انشاءالله در چاپ‌های بعدی آنها را هم بنظر دوستان خواهم رسانید، اما لازم می‌دانم در اینجا با اظهار تشکر و قدردانی، نامی از آنها ببرم، این دوستان عبارتند از: برادر بزرگوار جناب آقای سید محمد خسرو نژاد، جناب آقای استادی متخلص به ثابت، جناب آقای ترابی، و دوست و سرور بسیار ارجمندم جناب آقای شکوهی.

در اینجا به قصیده بسیار بلند و محکم ادیب بزرگوار و سخن گستر کم‌نظیر، جناب کمال که شعر ایشان و سایر دوستان واقعا "باعث تشفی قلب اینجانب و سایر بازماندگان گردید اشاره می‌کنم و امیدوارم خداوند به همه این دوستان و شرای گرامی که با لسان شعر، اسلام و انقلاب عزیز ما را یاری می‌کنند در هر دو جهان، عوض کرامت فرموده و همه را با حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) محشور فرماید: اینک شعر کمال:

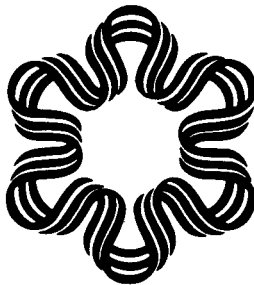
## سه برادر به یاد سروهای از یافنده دوستم، آقای سرویها

بهار خنده زد و ماتم خزان برخاست به باغ و راغ بهر شاخه‌ای شکوفه شکفت	دوباره نغمه‌ء بلبل ز گلستان برخاست بدشت و صحرا، آلاله خون‌فشان برخاست
به گل نشست درختان میوه‌دار به باغ دوباره سینه صحرا ز رعد و برق شکافت	ز باغ، بوی بهاران به آسمان برخاست دوباره سبزه خودرو ز هر کران برخاست
هوا دژم شد، نالید رعد و ابر گریست طنین غرش تندر در آسمان پیچید	زمین به خنده شد و ماتم از میان برخاست صدای ضجه‌ء باران ز ناودان برخاست
جهان خفته ز باد بهار شد بیدار به باغ نرگس زیبا به ناز دیده گشود	جهان پیرز خواب گران، جوان برخاست به راغ سوسن خاموش، ده زبان برخاست
ز فر دولت نوروز و پیک فروردین ز آفتاب که کم‌کم به بوستان تابید	نفس ز سینه تنگم به کهکشان برخاست نهیب سردی دی از سر جهان برخاست
ز بعد آنهمه سرمای سخت و بی‌برگی چمن نشست دگرباره زیر سایه گل	دوباره تابش خورشید از کران برخاست شمیم گل ز گلستان و بوستان برخاست

برای پرده‌دری‌های غنچه ، بلبل مست  
 ز خنده‌های گل و گریه دمامد ابر  
 به گوش لاله ندانم چه گفت دوش نسیم  
 کدام سرو درین بوستان نشست ز پای  
 کدام زاغ گرفته است جای بر سر سرو  
 کدام تیر دعا ، باز کارگر افتاد  
 چه جرم رفت ز ما خاکیان باد بدست  
 به نرد عمر کرا دیده‌ای که باخت نداشت  
 خوشا به حال کسی کوز روی صدق و صفا  
 بنازم آنکه به میدان جنگ همچون کوه  
 به خون نشست اگر در نبرد جسم شهید  
 به خاک بادیه گر اوفتاد پیکر او  
 بر آن شهید ببالد فلک که از سر صدق  
 اگر که خصم بداندیش تاخت بر سر ما  
 برای حفظ حدود و ثغور دین و وطن  
 چنان به خصم گرفتند تنگ میدان را  
 ز پایداریشان فتنه در زمین بنشست  
 برای صید گروهی ز صعوه کوچکتر  
 ز آب و دانه برید و ز آشیان برخاست  
 ز باغ شادی و غم ، هر دو توأمان برخاست  
 که صبح با دل خونین به ترجمان برخاست  
 که فصل گل ز دل باغبان فغان برخاست  
 که ناله از دل مرغان نغمه‌خوان برخاست  
 کز آسمان ز پی قتل ما کمان برخاست  
 که آتش از دل دریای بیکران برخاست  
 مگر شهید کزین نرد بی‌زیان برخاست  
 گرفت جان به کف و از سر جهان برخاست  
 نداشت واهمه از مرگ و مردمان برخاست  
 قسم بخون که به تن رفت اگر بجان برخاست  
 به جان پاک از این تیره خاکدان برخاست  
 یقین نشاند به دل از سر گمان برخاست  
 پی جواب ز هر کوی صد جوان برخاست  
 ز یک قبیله ، هزاران نگاهبان برخاست  
 که از سپاه مخالف ، امان امان برخاست  
 ز استقامتشان کوه از میان برخاست  
 هزار باز شکاری ز آشیان برخاست

ز خانوادهٔ سروی ، سه جنگجوی دلیر  
 نخست سرو برومند او ، محمد بود  
 یکی فتاد به خاک و یکی نشست به خون  
 خوشا بر آن پدری کو چنان پسر پرورد  
 برای تسلیت سروی عزیز ، امروز  
 ز بزم ماتم آن نوگلان آزادی  
 ز سینه بال کشید و ز آشیان برخاست  
 ز بزم ماتم ، با چشم خون فشان برخاست  
 دلم به یاد شهیدان خفته در دل خاک  
 نشست در غم نوباوگان کمال و ز درد

به دور زندگی ما که پایدار مباد  
 چه فتنه‌ها که ازین تیره خاکدان برخاست



چون دوست عزیز و برادر ارجمندم جناب آقای خسرو در سال ۶۱ برای فرزند شهیدم (محمد سرویها) شعری سروده و نسخه آن مفقود و برای چاپ آماده نشد، از ایشان خواستم شعر دیگری برای هر سه فرزندم بگویند، و در ضمن نام کتاب را در شعر بیاورند، اینک شعر محبت‌آمیز جناب خسرو:

\*\*\*

### سروستان سروی

دلا با عشق آل الله خو کن	بسوی منزل معشوق رو کن
سعادت در ولای آل طه است	همیشه این سعادت آرزو کن
جبین بر خاک مردان خدا نه	برای خویش کسب آبرو کن
مشام جان اگر خواهی معطر	گلی از گلستان عشق بو کن
بیاد لاله‌های دشت ایثار	ز ایثار جوانان گفتگو کن
حدیث سروهای باغ دین را	به سروستان سروی جستجو کن
محمد، هادی راه کمال است	اگر صاحب کمالی یاد او کن

توهم خسرواگر خواهی سعادت

برای خود، شهادت آرزو کن

بیست و دوم رمضان المبارک

۱۴۰۸

انجمن ادبی جودی خراسانی



دوست دانشمند ، استاد گرانبایه ، برادر عزیزم جناب آقای محمد علی مردانی که پیوسته با سخنان محبت‌آمیز از اینجانب دلجوئی فرموده و پیوسته مرهون الطاف ایشان می‌باشم ، این چند بیت را در زاهدان ، در جلسهای که بمناسبت شب شعر برگزار شده بود ، ارتجالاً سروده و محبت فرمودند :

\*\*\*

### حریر خون

دو نخل نورس بستان سروی	دو سرو ناز سروستان سروی
دو شمع محفل عرفان سروی	دو مهر تابناک از برج عرفان
دو زیب دیده و دامان سروی	ز سرویها دو سرو نازپرور
دو جان پاک جاویدان سروی	فدا کردند جان در راه قرآن
که شد زیب تن جانان سروی	حریر خون چه زیبا خلعتی بود
مزمین دفتر و دیوان سروی	ز خون پاکشان گردید گلنار

ز مردانی درود و تهنیت باد

نثار روح فرزندان سروی

زاهدان ۶۷/۱/۱۶

در خاتمه، لازم به توضیح است که با وجود اینکه این کتاب به دلایل فوق‌الذکر بدون مقدمه است ولی برخی از مطالب بایستی گفته شود:

کتابی که در دست شما می‌باشد، نمی‌باید یک دیوان شعری تلقی شود، زیرا اینجانب هیچگونه ادعائی ندارم، آنچه مرا وادار به سرودن ابیات این کتاب کرده، ایفای وظیفه بوده و لاغیر، چه در زمانهای قبل از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران و چه بعد از آن، حال بایستی آنها را چه نامید، آن را بر عهده خوانندگان گرامی و ادبا و شرای بزرگوار کشورمان می‌گذارم تا بر آنها نام نظم یا شعر و یا هر اسم دیگری که خود صلاح می‌دانند بگذارند ولی این مطلب را می‌دانم که مردم انقلابی ما، سخن منظوم را دوست دارند و اینجانب پیوسته مورد تشویق مستمعین بوده و کرارا تقاضای سرودن و خواندن این قصاید و غزلیات را حتی از طرف بزرگان کشور نیز داشته و دارم. قبل از پیروزی، در جلسات زیرزمینی، اشعار بسیاری سروده و خوانده که متأسفانه بسیاری از آن مفقود و بعضی که ابداً نسخه و رونوشتی از آن بر اثر وضع سیاسی آن زمان برایم باقی نمانده است، پس از پیروزی انقلاب نیز که در شبهای شعری که در جبهه و پشت جبهه در مشهد و سایر شهرهای بزرگ و کوچک کشور داشته‌ام، از من می‌خواستند که برایشان اجرای برنامه نمایم.

... و اما از نظر فنی، این مجموعه دیوان کامل اینجانب نیست، بلکه مقداری از آن می‌باشد که بصورت پراکنده از لحاظ غزل و قصیده، ترجیع و ترکیب و... بصورت نامنظم بدست چاپ سپرده شده و از نظر ویراستاری و نقطه‌گذاری و غیره نیز منطبق با

اصول کتابت و دستور زبان فارسی نیست و بطور کلی شاید این نیز روش تازه‌ای باشد . تا چه قبول افتند و چه در نظر آید .

دیگر اینکه کوشش بسیاری کردم که این کتاب بدون غلط چاپ شود ، مخصوصاً آقای جواهرقلم ، مدیر محترم لیتوگرافی پارت با لطف مخصوصی که به اینجانب و کتابم داشتند ، در این قسمت تأکید بسیاری داشتند و همچنین خانم سیگاری که تایپ این کتاب بر عهده‌شان بود با دلگرمی و سعه صدر در رفع اغلاط گرفته شده کوشش کردند و اگر باز هم در سرتاسر کتاب ، اغلاطی به چشم خورد ، تقصیر آن کلا" بر عهده اینجانب است و از پربشانی فکری که متأسفانه به آن دچار هستم می باشد .

در قراردادن قصاید و غزلیات و مطالب کتاب هیچگونه ترتیبی وجود ندارد و می توان گفت مصداق کامل " هیچ آدابی و ترتیبی مجو " در این کتاب رعایت شده است . برای زنده نگاه داشتن یاد شعرا و دوستانی که به سرای باقی شتافته‌اند . در پایان کتاب ، اشعاری در رثای آنها سروده‌ام که همراه با شرح حال و چند نمونه از سروده‌های خودشان ، برای اولین مرتبه در کتاب آمده است ، و بعنوان قدردانی از آن عزیزان می باشد .

در همین جا لازم می دانم از کلیه کارگران و کارمندان محترم این مؤسسه که بنظر من در مشهد در سطح عالی قرار دارد و برای این کتاب زحمت کشیده و آن را به بهترین وجه موجود چاپ نمودند صمیمانه سپاسگزاری و تشکر نمایم و امیدوارم خداوند متعال به آنان خیر و برکت و سعادت در هر دو جهان عنایت فرماید .

ضمن دعا برای سلامتی رهبر کبیر انقلاب ، حضرت امام خمینی مد ظلّه و پیروزی رزمندگان عزیز اسلام و سربلندی و سرفرازی کارگران زحمتکش ایران و آرزوی موفقیت و پیشرفت بیشتر برای آنها ، سخنم را به پایان رسانیده و رفع مزاحمت می کنم .

قاسم سرویها

۱۳۶۷/۳/۹ - مشهد مقدس



## وحدت مسلمین

هفته وحدت رسیده، ای مسلمان شاد باش  
خرم و دلشاد باش از بند غم آزاد باش  
از پی ایجاد وحدت جهد کن استاد باش  
مانع اغیار باش و جامع افراد باش

شادمانی کن که میلاد محمد در رسید  
حمدلله موکب اجلال احمد در رسید

ذات یکتا خواست تا آفاق نورانی شود  
روشن از انوار حق این دهر ظلمانی شود  
از جهان برجیده آئین هوسرانی شود  
منهدم یکباره زشتی‌های شیطانی شود

زین سبب شد در جهان نور محمد جلوه‌گر  
عالم از نور رخس یکباره شد زیر و زبر

او بشر را در دو عالم بهترین رهبر بود  
 ذات حق را بنده و بر خلق پیغمبر بود  
 سینه‌اش از گنج وحدت پر در و گوهر بود  
 زین سبب گفتا مرا آزادگی زیور بود

او بشر را مژده بر اجلال و عزت می‌دهد  
 پیروانش را به گیتی درس وحدت می‌دهد

او که یزدان را نخستین بنده زبنده است  
 فخرش این باشد که ذات پاک حق را بنده است  
 پرتو آئین او بر قلبها تابنده است  
 همچو یزدان دین پاکش تا ابد پاینده است

شاهد این مدعا گفتار گوهریار اوست  
 این سخن بشنو که از لعل لب دربار اوست

ای بشر بهر تو باب افتخار آورده‌ام  
 قدردانی کن که فیض بیشمار آورده‌ام  
 مصلح کلم که صلح پایدار آورده‌ام  
 بهر تو قرآن ، پیام کردگار آورده‌ام

پیشوا و رهنمای خلق ، قرآن خداست  
 این کتابی زندگی‌ساز است و فرمان خداست

در حصار حصن قرآن جاهلان را راه نیست  
 زآنکه یزدان دوستدار مردم گمراه نیست  
 نیست از من آنکه عالم یا که دانشخواه نیست  
 مسجد و محراب و منبر غیر دانشگاه نیست

ای بشر جهل مرکب را همه دور افکنید  
 این منافق پیشه‌گان را زنده در گور افکنید

آنچه ملت را کند آزاد قرآن است و بس  
 آنچه وحدت را کند ایجاد قرآن است و بس  
 ملک دین را پایه و بنیاد قرآن است و بس  
 طالبان علم را استاد قرآن است و بس

ای بشر از جان و دل رو سوی قرآن آورید

پشت بر شیطان نموده رو به یزدان آورید

حافظ احکام قرآن ، حضرت پیغمبر است  
 مجری امر خداوند است و دین را رهبر است  
 او یگانه پشتوان حکم حی داور است  
 دشمن مستکبران ، مستضعفان را یاور است

او نه تنها در جهان شد رهبر اسلامیان

بلکه می‌باشد زعیم جمله مخلوق جهان

مصطفی آمد که حکم ذات حق اجرا کند  
 پرچم آزادگی را در جهان برپا کند  
 بت پرستان را ز وحدت سربسر رسوا کند  
 جهل را نابود سازد خلق را دانا کند

آیت انا فتحنا ، یارش از پروردگار

پرچم نصر من الله بر سرش با افتخار

ذات رحمان ضامن الطاف بی‌پایان اوست  
 مسلمین را در دو عالم دست بردامان اوست  
 خلق عالم میهمان بر سفره احسان اوست  
 چون سعادت مندرج در مصحف و قرآن اوست

او سیادت را نه تنها بهر سادات آورد

حکم اتقاکم ز یزدان بر مساوات آورد

ای مسلمان پیروی از رسم عدل و داد کن  
عالم ایجاد را از عدل و داد آباد کن  
گر ستم شد بر تو، بر ظلم و ستم فریاد کن  
بهر یاری از تمام خلق استمداد کن

نی همین ظالم به دین پاک من منفور گشت  
بلکه مظلوم ستم پرور هم از من دور گشت

دشمنی با عالمان دین من کاری خطاست  
زانکه عالم در جهان وارث به علم انبیاست  
ظلم بر عالم به حکم عقل کاری نارواست  
دشمن عالم به قرآنم قسم خصم خداست

عالمان مکتب دین وارث علم منند  
وارثان علم من آگاه بر سلم منند

کیست عالم آنکه باشد لایق این اعتبار  
امر او باشد چو ذات پاک کردگار  
سر این معنی کنم با حکم قرآن آشکار  
جانشینان نبی ، تا مهدی والاتبار

در زمان ما خمینی نایب و اولاد او  
آنکه جان مسلمین روشن شد از ارشاد او

ای بشر آور بدست احکام و سر الله را  
رهنمائی کن سوی حق مردم گمراه را  
تا بدست آری بعالم عز و فر و جاه را  
از دل و جان گوش کن پیغام روح الله را

یاور دین باش با مال و منال خویشتن  
حفظ کن دین خدا را با زوال خویشتن



از همین جا کن توجه مرز کشور را به‌بین  
 نور حق خواهی برو محراب و سنگر را به‌بین  
 جنگ حزب‌الهیان با خصم کافر را به‌بین  
 پیکر رزمنده در خون شناور را به‌بین

تا بدانی اینهمه بهر دفاع از دین تست  
 بهر حفظ انقلاب و مکتب و آئین تست

جبهه‌ها گلزار عشق عاشقان کربلاست  
 جبهه‌ها جولانگه دلدادگان نینواست  
 جبهه‌ها آرام‌بخش روح مردان خداست  
 جبهه‌ها مردان حقرا جای ذکر است و دعاست

گر دل سروی بیاد جبهه در شور و نواست  
 چون ولی عصر ما مهدی میان جبهه‌هاست



میلاد امام صادق و پیغمبر است  
 حضرت زهرا بود مسرور و شادان حیدراست  
 شیعه و سنی بود از وحدت خود شادمان  
 زین سبب لبخند شادی بر لبان رهبر است

## روح بشر

بچشم پرجبروت و جلال و شوق آور  
ز سطوتش همه سرکشان به کرنش در

همیشه یاد خدا بوده در نهاد بشر  
پی ظهور حقیقت ، بیا بجو مظهر

خبر رسد مگر اکنون ز حجت داور  
مگر ز قبله مه برج دین برآرد سر

کسیکه دل به ولایش شده است روشنتر  
کسیکه اوست بحق ، رهبر حمیده سر

بنای کعبه بود پر شکوه و شوکت و فر  
ز رفعتش به لب مرد وزن همه تحسین

هماره خانه حق بوده کعبه مقصود  
ولی ز قبله نما ، قبله می شود ظاهر

جهان ظلم و تباهی کجا و جلوه حق  
مگر که سرزند از کعبه چشمه خورشید

کسیکه خانه ز میلاد او شده روشن  
کسیکه هست جمالش به ذات حق مرآت

\*\*\*

سناده است به طوف حرم بهین مادر  
شده است صورتش از شرم چون گل احمر

که چشم خیره شده بر رخس ز بس گوهر  
گرفته پرده بیت خدا به چنگ اندر

کنار خانه حق در حریم رحمت حق  
ز درد خسته ولی بر لبش ترانه شکر

عرق به عارض تبار او بود جاری  
بلند کرده دعا را دو دست غرق امید

امید بسته به الطاف خالق اکبر  
 که بفکنی بسویم خالقا ز لطف نظر  
 به کودکی که بود جان مرا درین پیکر  
 به دیگران همه ناباور و مرا باور  
 بده پناه که جز تو نباشدم یاور  
 رسید هاله نور و گرفتش اندر بر

ز هر چه غیر خداوند بسته چشم امید  
 که می دهم بتو سوگند، بس گران سوگند  
 بکودکی که انیس من است در همه حال  
 یقین من که ورا با تو هست راز و نیاز  
 بده پناه که تا وارهم ازین محنت  
 گرفت اوج صدایش ز بسکه شورانگیز

\* \* \*

شکافت کعبه که بودی ز کوه محکمر  
 لبی که باز شدی چون صدف بچشم اندر  
 بزاد کودک خود را به خانه داور  
 صدف گشود لب آری پی نثار گهر  
 گرفته بود در آغوش ناز "روح بشر"  
 بگفت نام ورا خود نهاده ام حیدر  
 علیست نامش و مشتق شده است از مصدر  
 بداد نام خودش را که نیست زآن بهتر

ز مستجار که رکن یمانیس خوانند  
 برفت فاطمه در خانه و دوباره بهیست  
 به میهمانی دادار شد سه روز و سه شب  
 شکافت خانه ز دیوار چون نخستین بار  
 نهاد پای ز کعبه برون چو بنت اسد  
 رسید و داد بدست پدر چو آن نوزاد  
 درین معارفه ناگه سروش غیبی گفت  
 علی عالی اعلی خداست جل علی

\* \* \*

مگر که چشم گشاید بچشم پیغمبر  
 که بود بوسه اش از شهد نوش نوشین تر  
 سخن نبوش بدان گوش و درخور و از در  
 که بود بهر علی آن کلام وجدآور

علی نهاده بهم چشم و بر لبان لبخند  
 نبی گرفت و بچشم و لبانش زد بوسه  
 بگفت آنچه بباید بگویدش در گوش  
 ندانمی که چه فرمود چون نه کس محرم

به وجد آمد و توراۀ و مصحف و انجیل

به صوت و لحن دگر خواند جمله را از بر

\*\*\*

بدان خدای که بی مثل و بیقرین باشد

نگشته خلق بمثل علی و پیغمبر (ص)

علیست جان نبی و نبی است روح علی

نبی است عقل نخستین علی و را همبر

علیست نابغه دهر و هست بی مانند

علی است آنکه خدایش بود ثناگستر

علیست نفس محمد که فخر اینش بس

نبی مدینه علم و علیست او را در

علیست اصل حیات و علیست فلک نجات

نبی است کشتی علم و علی و را لنگر

علیست کنز خفی و دلش خزینه علم

رخش بود ورق مصحف و لبش کوثر

علیست آنکه بگیتی چراغ علم افروخت

که بهر خلق بود جاودانه روشنگر

علیست آنکه بگفتا سلونی عما شئت

میان مسجد کوفه ز عرشه منبر

علیست خصم ستمکار و حامی مظلوم

علیست رهبر آزادگان دین پرور

علیست آنکه به روز غدیر خم ز شرف

به امر حضرت یزدان به خلق شد سرور

علیست نص یداله فوق ایدیهم

ز حال و روز غدیرش چو مبتداء و خبر

علیست آنکه بر او فخر کرده رکن و مقام

علیست آنکه سلامش کنند حجر و حجر

علیست آنکه جهان را طلاق گفت سه بار

عروس دهر نشد کامیاب ازین شوهر

علی چو کرد خدا را عبادت از اخلاص

ستوده گشت عبادات او به قرآن در

علی برادر پیغمبر است و کفو بتول

علی ابوالحسنین است و زینبش دختر

اگر تراست علی قطب و رهنمای طریق

به قطبهای دروغین ترا چه کار دگر

مرو مرو پی هر کس میاد ابلیسی

بود به باطن وافرشته آیدت به نظر

بیوش رخ ز همه جز محمد و آتش

که رهنمای جهانند و شافع محشر

بویژه نامه او را به مالک اشتر  
که مات گشته در آن عقل مرد دانشور  
تمام آن سخنان است به ز سکه زر  
مؤثر است و به قلب منافقین خنجر  
به دردهای دلش پی بری ز پا تا سر  
به تشنگان ادب روح بخش و جان پرور  
فرا تر از سخن ما ، فروتر از داور

بیا بخوان تو به نهج البلاغه گفتارش  
بیان آن همه شیوا ، کلام آن زیبا  
تمام آن کلمات است به ز در ثمین  
به ششقیه نظر کن که خطبه ای غراست  
بخوان ز راه تدبیر اگر که می خواهی  
مواعظش همه نغز است و دلکش و دلخواه  
عیار گفته او را کجا زبان سنجد

\* \* \*

چه سود گر بنویسم هزارها دفتر  
جلال و شوکت و جاه تو ای همایونفر  
به گاه قلعه گشائی کنی در از خیبر  
زنی به فرق عدو تیغ یا کشی عنبر  
نه مدح تست که بیجان کنی دو صد پیکر  
بس است بر سر تو این کلام حق افسر  
بس است آنکه به تفسیر آن توئی از در  
شهادت تو گرانت تر بود ز جن و بشر

مرا که راه نباشد به قاف عرفانت  
بشر کجا و مدیحت که ناشناخته ماند  
نه مدح تست که گویم ز قدرت بازو  
نه مدح تست که گویم به گیر و دار نبرد  
نه مدح تست که ترسد ز ذوالفقارت خصم  
بس است مدح ترا هل اتی علی الانسان  
بس است آنکه توئی آیه آیه قرآن  
بس است مدح ترا آیه کفی بالله

\* \* \*

که لب به عجز گشودن بسی بود خوشتر  
مگر نجات دهد مر مرا ز فتنه و شر  
مگر که پر کند از حب خود مرا ساغر  
فدای جان عزیزش تمام جان بشر

زبان به عجز گشایم کنون بحضرت تو  
نهم رخان بکف پای پور تو مهدی  
مگر که دامن او را به کف بگیرم سحت  
بقیه الله اعظم امام و حامی دین

فدای نایب او جان ما شود یکسر  
 برای حفظ وجود یگانه رهبر  
 برای یاری دین جان خویش را بخطر  
 که سربلند شود دین حضرت داور  
 هنوز خصم بود در مقام فتنه و شر  
 هنوز می‌زند از پشت او به ما خنجر  
 که هر چه شکوه کنم کس نمی‌کند باور  
 همان به است که ختم سخن کنم دیگر

درین زمان و درین انقلاب اسلامی  
 دعا کنیم به درگاه ایزد متعال  
 برای یاری رهبر ، خمینی آنکه فکند  
 نباید آنکه تمامی قیام بنمائیم  
 هنوز اول کار است ای مسلمانان  
 هنوز خصم منافق بود بی تزویر  
 درین زمانه شرنگم به کام ، ریخته خصم  
 زبان من که بود الکن و خرد قاصر

غلام درگه تو سرویم که در نظرم  
 "فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر"



## میلاد نور

افق طلائی بر تارک سپهر کبود  
شعاع خورشده لرزان و خرمنی است چو دود

به غرب پرتو خورشید سرخ و زرد و بنفش  
شفق ز شرق برون آمده است خون‌آلود

همینکه از پی خورشید جلوه کرد ز شرق  
به حمزه نام گرفت و بغرب چهره نمود

بهر چه اوج از آن قرمزی بکاست که شد  
چو موج دود بر این تارک سپهر کبود

ز جلوه خسته شده خور که می‌شود پنهان  
که می‌کند ز فراز سپهر عزم فرود

چو او به جلوه جهانی به شغل و کار اندر  
چو او غنود جهانی به پیرویش غنود

ولیک رفتن او را مدان غنودن او  
که جلوهاش بدگر مردمان بود مشهود

ز رفتنش که جهان می‌شود بسی تاریک  
سپاه انجم و مه راست گاه سیر و صعود

اگر چه نیست رخس جلوه‌گر ولی نورش  
هزار جلوه به ماه و بر اختران بخشود

ز اوج مآذنه بانگ تلاوت تکبیر  
رسد بگوش که توصیف کردگار و دود  
نبی سکوت کند مر که هست وقت نماز  
رسیده است زمان قیام و گاه قعود

همینکه نغمهٔ قد قامت الصلوة شنید  
ستاد رو به سوی قبله کعبه مقصود  
به گوش جان شنود دعوت خداوندش  
که دعوتی است به معراج قرب و وقت صعود

ز جای خیز و به درگاه ما گزار سپاس  
که بیستم است ز ماه جمادی المولود  
بیا به درگه ما ، ای حیب ما احمد  
بیا به درگه معبود خود ، ایا محمود

بیا ، بیا که خدایت ز نعمتی افزون  
دری ز رحمت خود بر رخ تو خواست گشود  
دری که بسته نگردد بروی تو تا حشر  
دری که باز نشد بر تمامی موجود

بیا که رحمت خود کرده بر خدیجه تمام  
چه رحمتی که بود بی حساب و نامحدود  
خدیجه داد بما ز آنچه داشت مال و منال  
هر آنچه داشت بداد و گرفت آنچه که بود

در این تجارت با حق که سود فاطمه بود  
خوشا بحال فروشنده وین تجارت و سود



ز کنز غیب عیان کرد فاطمه رخسار  
 ز غیب آمد و آگه ز سر غیب و شهود  
 میان هاله نوری نمود چهره و کرد  
 به درگه همه اجلال کردگار سجود  
 بیامد آنکه ز نور وجود او یزدان  
 ز آسمان و زمین هر چه ظلمتست زدود  
 بیامد آنکه بود ام اب ، پیمبر را  
 ز خدمتش به جلال نبی خدا افزود  
 بیامد آنکه هر آنکس محب او نبود  
 عبادت همه عمرش جوی نه بخشد سود  
 بیامد آنکه مساوات او و خدمتکار  
 نه چشم خلق بدید و نه گوش خلق شنود  
 بیامد آنکه ز بس کار کرد با دستاس  
 خمیده پشتش و دستش شده است خون آلود  
 بیامد آنکه حسن پور با فضیلت او  
 ز صبر کرده همی کاخ ظلم را نابود  
 بیامد آنکه حسینش ز چنگ استکبار  
 شکست و ریخت ز پای بشر هزار قیود  
 بیامد آنکه به پرورد زینبی که همو  
 ردای ظلم و ستم را گسست تار از یود  
 بیامد آنکه خداوند از برای بشر  
 به آیه آیه قرآن همی ورا بستود  
 بیامد آنکه بود اصل آیه تطهیر  
 بیامد آنکه خداوند کوشش فرمود

چه کوثری که بود معدن کرامت حق  
 چه کوثری که بود اصل فیض و منبع جود  
 بیامد آنکه پس از قرن‌ها درین دوران  
 خمینی‌اش برخ مام خویش دیده گشود  
 به روز بیستم ماه جمادی‌الآخر  
 نمود چهره غم از جان دوستان بزدود  
 چو اوست نایب مهدی و رهبر امت  
 قیام کرد به یاری دین رب و دود  
 امید آنکه شود متصل همین نهضت  
 به انقلاب همایون مهدی موعود

\*\*\*

شیم ز نیمه گذشت و بر این پریشانحال  
 به عجز معترف آمد زبان ، شعر و سرود  
 مراسم شرم که با این بضاعه مزجاة  
 نشد که مدح بگویم ، خجالتم افزود  
 بر آستان تو نک می‌نهم سر تعظیم  
 سری که بر در غیر تو نامدست فرود  
 مرا امید به محشر عنایت تو بود  
 خدای بخشدم ار تو ز من شوی خشنود  
 من از کسی صله شعر خود طلب نکنم  
 تو خود بده صلهء شعر من ز رحمت وجود

من از تو ثروت هر دو جهان نمی‌خواهم  
 مرا بود صله ، دیدار مهدی موعود

تو آگهی به حقیقت ، ز نیت سروی  
 بخواه حاجت او را که تا شود مسعود



با پاک زنان نور امید است حجاب  
 بر عفتشان سد سدید است حجاب  
 می‌گفت شهیدی که بخون می‌غلطید  
 ارزنده‌تر از خون شهید است حجاب

---

این قصیده در سال ۵۵ سروده شد و در سال ۱۳۵۹ چند بیت درباره اقتران میلاد  
 آنحضرت با تولد رهبر امت حضرت آیه‌الله العظمی امام خمینی مد ظلّه به آن افزوده  
 گردید .

## دیروز و امروز

نمانده است اثر دیگر از فروغ سحر  
ولی شده است چوزندان به مؤمنین یکسر

ز عدل و داد به کشور دگر نمانده اثر  
ز بسکه آه کشیده همی ز سوز جگر

دریغ و درد که معروف هم شده منکر  
نه همدمی که بخواهی ترا بود یاور

نشسته دلفک نادان بجایگاه هنر  
رسد به گوش نعیق کلاغ بدمنظر

غنوده شاه ستم پیشه ستم پرور  
که خاک بر دهن آن شه جنایتگر

به زعم دولت طاغوتی ستمگستر  
نمانده حرمتی از بهر شخص دانشور

نشان ز مهر و وفا نیست با زن و شوهر

شبی سیاه ، فضا را گرفته سرتاسر  
وطن شده است بهشت مخالف اسلام

بهر که بنگری از ظلم آمده به ستوه  
فضای کلبهء مظلوم پر ز دود شده

در آن زمانه بسی منکرات شد معروف  
نه محرمی که کسی سردل کند اظهار

هنر شده است گرفتار مطرب رسوا  
لب از ترانه فرو بسته عندلیب چمن

به زیر سایهء شوم نظام طاغوتی  
لقب بداده به روحانی ، ارتجاع سیاه

مخالفتان حکومت ، خرابکارانند  
شده است عالم دانش پژوه ، بیمقدار

فسانه است محبت . نمانده یکرنگی

شده چو دشمن دیرین برادر و خواهر  
 پسر به سخره نظر می‌کند به کار پدر  
 کند تمرد، جای اطاعت از مادر  
 چنانچه غرب‌گرائی، تمدنی برتر  
 دعا بجان ستمگر کند سر منبر  
 که حق طلب نکند حرف حق ز کس باور  
 که با سکوت بدست آورد زر و زیور  
 مهمان شدند حقیر و کهان شده مهتر  
 " سخن نو آرز که نورا حلاوتیست دگر "  
 که شاد گردد از آن ملت حمیده سر  
 ز قم رسید ندائی که بود چون تندر  
 علیه جمله یاران او، پی کیفر  
 از آن گرفت جهان را تمام سرتاسر  
 که بود نایب مهدی به خلق شد رهبر  
 هموست کشتی این انقلاب را لنگر  
 مگر نجات دهد خلق را ز فتنه و شر  
 موافقش همه مستضعفان ز هر کشور  
 به تیرماه و به خرداد و مهر و شهریور

نفاق جای گرفته به خانه دلها  
 دگر ز مهر پدر نی نشانه با فرزند  
 چو مام مهر ندارد به دخترش ز آنروی  
 شده است شرق‌گرائی نشان روشنفکر  
 به جای حکم خدا واعظ‌السلطین هم  
 ز بس مجاز فراوان شد و حقیقت کم  
 گناه اینهمه را لیبرال هشته بدوش  
 سخن خلاصه کنم وضع آنزمان این بود  
 مگو مگو سخن اینسان که انقلاب شده  
 بگوی شمهای از انقلاب اسلامی  
 بگوی ناگه از الطاف ایزد متعال  
 علیه شاه ستمگر به نیمه خرداد  
 ندا که بود چو فریاد در میان سکوت  
 ندا کننده خمینی، زعیم عالیقدر  
 هموست نایب مهدی مجاهد نستوه  
 قیام کرد که با لطف کردگار مجید  
 مخالفش همه مستکبران شیطان خو  
 چه‌گویمت که چه رخ داد بعد از آن بر ما

چگونه تیر بلا را نمود سینه سیر  
به نامه‌های فراوان که بود روشنگر

جهان بشد متحیر ازین بزرگ خبر  
به عز و جاه خمینی نمود عزم سفر

رسید مژده که آمد نوید فتح و ظفر  
قدم بچشم و سر ما نهاد آن سرور

به احترام شهیدان همچو گل پرپر  
مبارکست و بود پرشکوه و شوکت و فر

برای مردم ایران بود مبارکتر  
مبارکست به تأیید خالق اکبر

ز غرب و شرق بگفتا کنید قطع نظر  
به دفع ظلم و ستمهای هر چه مستکبر

بدان طریق که فرمان بداده پیغمبر  
بدان طریق که مستضعفان همه سرور

هماره قوت جان و شفای روح بشر  
که گشت از اثر آن تمام زیر و زبر

شدند متحد و پشتبان یکدیگر  
شکست نهضت ما را چو بسته بود کمر

چه گویمت که به دیماه شوم فیضیه  
امام بود به تبعید و مینمود ارشاد

ولی چو رهبر ما رفت جانب پاریس  
سپس چو شاه بخواری برون شد از ایران

گشود بال همای سعادت از پاریس  
ورود او بوطن بد ده و دو از بهمن

نخست مجلس او در بهشت زهرا بود  
بهر زمان دههء فجر ما به بهمن ماه

به بیست و دوم بهمن که هست یوم‌الله  
مبارکست که این انقلاب اسلامی است

مبارکست که بنیانگزار جمهوری  
سپس بگفت که باید ز جای برخیزید

دگر بگفت کنید انقلاب را صادر  
بدان طریق که مستکبران شوند ذلیل

ولی از آنکه بد این انقلاب اسلامی  
فکند زلزله در کاخهای استکبار

ولی ز بیم ، ابرقدرتان جنگ طلب  
به شیطنت ز طیس حمله کرد امریکا

که از شکست ویتنام گشت رسواتر  
خدا چو یاور ما بد نکرد هیچ اثر

رسید نوبت جنگی که بود ویرانگر  
که جنگ را کند آغاز آن ستمگستر

شدند متحد از جان سپاهی و لشکر  
مکان گرفته برای دفاع در سنگر

همه چو بوذر و عمار و مالک اشتر  
پی دفاع ز جمهوری از همه کشور

بود چو ماه خمینی ، سپاه او اختر  
که بود رهبر و حکمش چو حکم پیغمبر

که دین پاک خدا را کنیم دفع خطر  
که ریشه‌کن شود از دهر ریشه کافر

پی نجات همه مسلمین دین پرور  
پس از اجازه از آن رهبر بلندنظر

به سوی قدس که ما راست قبله‌ای دیگر  
کنیم خاک نجف را ز شوق کحل بصر

ز نیم بوسه به درکاه ساقی کوثر  
کنیم حمله به جیش یهود چون حیدر

چنان بخورد شکستی ز قهر ملت ما  
بهر طریق که کردند دشمنی با ما

سپس چو چاره بناچار منتهی گردید  
پی ستیزه نمودند یاری صدام

پی مبارزه با حزب بعث صهیونیست  
بسیج مردمی از کرد و ترک و فرس و بلوچ

همه دلیر و شجاع و مبارز و نستوه  
به مرزهای وطن جمله رهسپار شدند

ولی عصر چو خورشید عالم افروزست  
نمود حکم دفاع از برای ما صادر

از آن سبب همه را شد وظیفه این دستور  
کنیم حمله به صدام و حزب بعث پلید

پی نجات اسیران به محبس صدام  
کنیم حمله به بغداد بهر پیروزی

بدان امید که از راه کربلا برویم  
رویم سوی نجف با محبت مولا

قدم نهیم چو بر درگهش ز راه خلوص  
ز قدرتی که در آنجا گرفته‌ایم همه

بدست رهبر ما ، قدس می‌شود آزاد  
 ز لوث شرک زدائیم بیت‌الاقصی را

بیمبران عزیزی که خفته‌اند آنجا  
 ز قدس جانب بیت‌الحرام روی آریم

چو کرده غصب حرم را ز حيله آل‌سعود  
 چو هست کعبه حریم خدای ابراهیم

ز مکه سوی مدینه رویم تا آنجا  
 بقیع را که بود مدفن چهار امام

کنیم سربسر آنرا تمام نوسازی  
 پی ظهور امام زمان در آن وادی

دعا کنیم بیاید که رایت دین را  
 که اوست. صاحب عصر و بقیه‌الله است

امام همچو علی ، قدس همچنان خیبر  
 که چون نخست دوباره همی شود اطهر

شویم زائرشان با دو چشم از خون تر  
 به شکر سجده نمائیم بر در داور

کنیم خلع ید از آن حرامیان ، یکسر  
 بود به فرق همه مسلمین نکو افسر

ز نیم بوسه به خاک مزار پیغمبر  
 خراب مانده و گردیده است رنج‌آور

بیاری همه‌ی مسلمین دین باور  
 دعا کنیم به درگاه خالق اکبر

بدست او بسپارد به دست خود رهبر  
 کنند پیروی از او تمام جن و بشر

به آستان‌رضا (ع) سروی این چکامه سرود  
 که روز حشر امیدش بود به آن سرور

(۶۲/۱۱/۸)



## شهیدان بهشتی

تا گوشم از نسیم سحر این خبر شنید  
بر رخ مرا سرشک غم از دیدگان چکید

خونی که بود در دل پرالتهاب من  
آمد برون ز دیده و بر چهره‌ام دوید

در ناگواری خبر این بس که روزگار  
در خاطر من غم دو جهان را پراکنید

از این عظیم حادثه چونان دلم گرفت  
کز این بزرگ فاجعه جانم بلب رسید

بر هر که دیدم از زن و از مرد سوگوار  
اندوهگین و مویه‌کنان جامه بردید

بر هر که بنگری ز مصیبت در او نشان  
کز شدت محن چو کمان قامتش خمید

هر پاکدل که صاحب وجدان پاک بود  
 لب را ازین شنیده بدنجان همی گزید  
 بر لب فسرد غنچه لبخند اهل دل  
 خار ستم به دیده اهل نظر خلید  
 سرتاسر وطن همه کس شد سیاهپوش  
 جا داشت گر شدی همه را موی سر سپید  
 ز آنان یکی بهشتی مظلوم کم نظیر  
 شد پاره پاره پیکر و در خون خود طپید  
 هر کس چون شهادت او را شنید گفت  
 عاش سعید و مات سعیدا" بر آن فرید  
 نبود مرا توان که برم نامشان به لب  
 از خود برفت هر که چون این خیر شنید  
 زین غم نرسته ایم که بار دگر بگوش  
 آهنگ جانگزای غم دیگری رسید  
 از ماتم "رجائی" و از داغ "باهنر"  
 بس تارهای غصه که بر جان و دل تنید  
 دلها تمام خون شد ازین ماتم بزرگ  
 دل در درون سینه ازین غم نیارمید  
 آن باهنر معلم روشن که با عمل  
 بس پرده های جهل و تباهی زهم درید  
 دیگر رجائی آنکه ز حجبش نهاده قفل  
 بر گنج حب ذات که مانده است بی کلید  
 آری رجائی آنکه به صدق و صفای او  
 تا آنزمان ریاست جمهور کس ندید

آنها شدند شاهد بزم بهشتیان  
 مهمان سفرهٔ نعم خالق مجید  
 رفتند و داغ بر دل امت گذاشتند  
 وز خونشان ، ز دشت گل لاله بردمید  
 گوئیم تسلیت به خمینی که بر لبش  
 با قلب خونشده گل تبریک بشکفید  
 تبریک و تهنیت به زبانها رواست چون  
 مرثیه کی سزای شهیدان خوشا نشید  
 بشکست گر صراحی و خمار شد خمار  
 ساقی سر تو باد سلامت هزار عید  
 نومید کی شدیم ز فقدانشان به دهر  
 هر چند بود بودنشان مایهٔ امید  
 امید ما ظهور امام زمان ماست  
 پیروزی است درخور این ملت رشید  
 رزمندگان به جوش و خروشند زین خبر  
 چونان گذشته محکم ، چون کوهی از حدید  
 سروی بهوش باش که نزدیک شد فرج  
 این صحنهها دهد ز امام زمان نوید



## ابوذر زمان

طالقانی وحید دوران بود	آگه از رمز و سر قرآن بود
در صداقت ، ابوذر دوران	او مسلمان به مثل سلمان بود
مالک اشتر زمانه ما	بهر نهضت نکو نگهبان بود
او نشد سست در ره نهضت	گر چه عمری اسیر زندان بود
بر خمینی همیشه بود مطیع	گوش او روز و شب بفرمان بود
راه پیمای روز تاسوعا	اولین شخص و مرد میدان بود
دل او بد منور از ایمان	که طرفدار حق انسان بود
یاور خلقهای مستضعف	در همه عمر از دل و جان بود
گشت مدفون به تربت شهداء	چونکه او عاشق شهیدان بود

طالقانی نمرده همچو شهید

نام او تا ابد بود جاوید

طالبانی بصیر و با تدبیر	بهر قرآن یگانه در تفسیر
بر خمینی امام و رهبر ما	بود پیوسته او مشار و مشیر
این سخن را ز باهنر بشنو	که بود بهترین نخست‌وزیر
گفت او را مجاهد اسلام	خواند او را بسی شجاع و دلیر
لرزه بر پشت دشمنان افکند	جمعه‌ها در نماز با تکبیر
سر بقربان این مبلغ دین	جان بقربان این معلم پیر
در دل و جان نوجوانان داشت	سخنان مبارکش تأثیر
دل ربود از خطیب و دانشمند	هر کجا کرد خطبه‌ای تقریر
آه با اینهمه فضایل و جاه	رفت از این جهان علی‌التقدیر

طالبانی نمرده همچو شهید

نام او تا ابد بود جاوید

طالبانی دلی چو دریا داشت	در دل و جان همیشه غوغا داشت
روزها در نبرد و شبها را	رو به درگاه حی یکتا داشت
هر زمان مشکلی بکارش بود	بر زبان ورد نام مولا داشت
دل او می‌شکست از آهی	که منور دلی مصفا داشت
پدر پیر ملت ایران	رهبری همچو عقل دانا داشت
بهر زخم دل شکسته دلان	مرهم مهر را مهیا داشت
پیکرش خسته می‌شد اما باز	حال ذکر و دعا به شبها داشت
خسته هرگز نشد ز خدمت خلق	سینه‌ای باز همچو صحرا داشت
تا نهد سر به تربیت شهدا	آرزوی بهشت زهرا داشت

طالبانی نمرده همچو شهید

نام او تا ابد بود جاوید

طالقانی ، مفسر قرآن	طالقانی ، مجدد ایمان
طالقانی ، امام را یاور	طالقانی ، امام را چون جان
طالقانی ، دلیر رزمنده	طالقانی ، شهید جاویدان
طالقانی ، فرشته محبوب	طالقانی ، عزیز خرد و کلان
طالقانی ، مبارز نستوه	طالقانی ، یگانه دوران
طالقانی ، مبلغ اسلام	طالقانی ، دلاور ایران
طالقانی ، سخن شناس عجم	طالقانی ، مفسر قرآن
طالقانی ، کلید مشکل خلق	طالقانی ، انیس پیر و جوان
طالقانی ، غمین ز محنت خلق	طالقانی ، معین دینداران

طالقانی نمرده همچو شهید

نام او تا ابد بود جاوید

طالقانی ، امام شهریور	مایه احترام شهریور
از وجود عزیز او گردید	تا ابد زنده نام شهریور
هفدهم روز ازین مه پرشور	هست روز قیام شهریور
شهادت جملگی چو نوشیدند	می عزت ز جام شهریور
رفت چون او نشست با عزت	مرغ دولت به بام شهریور
چشم تاریخ ما نه بیند باز	روز پر از دحام شهریور
رفت تا خود رساند از دنیا	بر شهیدان پیام شهریور
رفت از اینجهان که خود ببرد	تهنیت با سلام شهریور
این درود و پیام دانی چیست ؟	بشنو از من کلام شهریور

طالقانی نمرده همچو شهید

نام او تا ابد بود جاوید

پای کن در رکاب مهدی جان	که جهان شد خراب مهدی جان
بین که هستند ملت اسلام	در غم و اضطراب مهدی جان
بر دل و جان زند غم هجرت	آتش التهاب مهدی جان
خود بیا بیش ازین دگر میستند	دوستان در عذاب مهدی جان
طالقانی برفت و غمناکند	در غمش شیخ و شاب مهدی جان
هان بیا از برای یاری دین	ای تو مالک رقاب مهدی جان
هان بیا تا شود به ما ظاهر	رمز حسن المآب مهدی جان
هان بیا تا دعای رهبر ما	بشود مستجاب مهدی جان
تو بگو بهر ملت ایران	تو بفرما خطاب مهدی جان

طالقانی نمرده همچو شهید

نام او تا ابد بود جاوید

طالقانی که خصم استبداد	طالقانی که دشمن بیداد
سخنانش به دوره خفقان	بود در گوش دشمنان فریاد
می خروشید در برابر ظلم	بود بهر مبارزین استاد
ضمن تفسیر بخشی از قرآن	به جوانان بداد درس جهاد
خود گرفتار رنج و حرمان بود	لیک یاران ز همتش دلشاد
رفت آزاد از جهان بیرون	آنچنانی که خود ز مادر زاد
این چنین گفت در سخنرانی	پدر پیر و رهبر ارشاد
بر خمینی درود جاویدان	که جهان شد ز نهضتش آزاد
کرد سروی به مدح و منقبتش	در رثا این چکامه را انشاد

طالقانی نمرده همچو شهید

نام او تا ابد بود جاوید

## نیامد

دل خون شد از غم هجر ، دلدار ما نیامد  
غم سوخت خانهٔ جان ، غمخوار ما نیامد  
بسیار شد بهار و پائیز و شد زمستان  
شد عمر ما به پایان ، دلدار ما نیامد  
از ظلم و جور دشمن ، بر لب رسید جانها  
شد جمع ما پریشان ، سالار ما نیامد  
شد دیدهٔ محبان ، بی‌نور از فراقش  
آن نور دیده بهر دیدار ما نیامد  
دل‌های خستگان را ، مرهم بود وصالش  
مرهم‌گذار قلب بیمار ما نیامد  
رسوا نمود ما را ، جرم و گنه به گیتی  
از بهر حفظ یاران ، ستار ما نیامد  
نیران انتظارش ، آتش به جان و دل زد  
از بهر دلنوازی ، آن یار ما نیامد  
در خواب ناز خفته (سروی) جهان اسلام  
چون رهبر عزیز بیدار ما نیامد



## سرمستور

امشیم بر سر ز مهر یار ، شوری دیگر است  
شور دیگر بر سرم امشب ز مهر دلبر است  
واله و حیرانم امشب از تجلی نگار  
کلبه‌ام از جلوه‌ء رویش چو مهر انور است

لشکر غم منهزم گردیده از کانون دل  
جیش عیش و عشرتم فرمانده این کشور است  
هر زمان از خانه‌ء دل می‌کشم فریادها  
آنهم از شادی که عقل و عشق من رامشگر است

پایکوبان و غزلخوان و غزلسازم که باز  
شاملم الطاف بیحد خدای داور است  
شادمانم من نه تنها بل تمام ماسوی  
زانکه میلاد سعید دختر پیغمبر است

دختر پیغمبر خاتم ، نبی ارجمند  
آنکه مداحش به قرآن کردگار اکبر است  
احمد مرسل که جان عالمش بادا فدا  
مفتخر بر ماسوی‌الله زین یگانه دختر است

بارها گر بضعه منی بگفتش ، نی عجب  
 وین عجب ام ابیها بر لب آن سرور است  
 من نمی‌گویم ، نبی می‌گوید از قول خدای  
 فاطمه فرد است و بیهمتا و زوج حیدر است

او بود ام‌الکتاب و در کتاب کردگار  
 آیه تظہیر و طاها هل اتی و کوثر است  
 او بود غوث‌الوری کنز خفا را پرده‌دار  
 بر صفات و ذات یزدان مظهر است و مظهر است

نام او منصوره شد ز آنرو که نور روی او  
 روشنی‌بخش مه و خورشید و چرخ اخضر است  
 درة‌البیضا بود از نور رویش مستنیر  
 عرش اعظم را ز نور چهره زیب و زیور است

آیه نور از جبین تابناکش جلوه‌گر  
 بر سپهر عفت و عصمت یگانه اختر است  
 قبله‌گاه اهل بینش ، کعبه ارباب فضل  
 مقصد رکن و مقام است و صفای مشعر است

خانه‌اش چون بیت یزدان مامن هر بینوا  
 قلب پاکش مهبط پروردگار اکبر است  
 اصل آما و نص قل کافی رمز شهود  
 جان به قربانش که اهل بیت حق را مصدر است

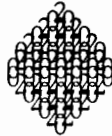
اسم اعظم را قویم و عرش اعظم را مقیم  
 لوح محفوظ است و کنز غیب حق را گوهر است  
 علت غائی و رمز کاف و نون اصل وجود  
 بحر علم و معرفت را گوهر است و جوهر است

بنت احمد نور سرمد ، ذات امجد فیض حق  
تارک عز و جلالت را همایون افسر است  
روح کامل فیض اکمل عین نور و نور عین  
طاعتش عین الحقایق گفتماش جانپرور است

سر مستور است ز آنرو گشته پنهان قدر او  
لیلة القدر است و جان را بر حقیقت رهبر است  
محتجب در نور خود چون ذات پاک کردگار  
جلوه‌گر چون لطف یزدان در همه بحر و بر است

آسمان عفت و عصمت ، سپهر علم وجود  
زینب و کلثوم و سبطین نبی را مادر است  
گوهر اشک محبانش بود آب حیات  
خاک پای خادمانش به ز مشک اذفر است

سرویا خائف ز حشر و عالم برزخ مباش  
چون ترا مدح و شنایش زیب‌بخش دفتر است



خدا را تحت عرش عز و قدرت  
بسی گنجینه عرفان نهان است  
همین گنج پر از علم و حقایق  
مفاتیحش لسان شاعران است

## مدرسه عشق

بیا به مدرسه عشق و بذل جان بنگر

بسیج مردمی از پیر و نوجوان بنگر

بیا به مدرسه عشق و نام خود بنویس

به درس گوش و در آن فیض جاودان بنگر

ز علم دین بنما جان خویش نورانی

برون بیا ز هوسها عروج جان بنگر

بیا به مدرسه عشق و درس دین بستان

بدان عمل کن و آثارش در جهان بنگر

بیا به مدرسه عشق و جان نما قربان

بیا به درگه جانان و قرب آن بنگر

بیا به مدرسه عشق و با خمینی باش

بیا و رهبر نستوه پرتوان بنگر

به روز پنجم آذر که هست روز بسیج

نمایشی ز بسیج دلاوران بنگر

براست قامت جاوید مانده در تاریخ  
 نشان دولت جاوید را عیان بنگر  
 دلیل و خوار شد امروز خیل مستکبر  
 بیا و عزت مستضعف زمان بنگر  
 بهار می‌دهد از بوستان آزادی  
 بیا و در چمن عشق گلستان بنگر  
 فرار کرده ز گلزار زاغ استکبار  
 دوباره بلبل خوشخوان ببوستان بنگر  
 به‌بین که مدرسهء عشق گشته دانشگاه  
 بخوان کتاب خدا را و ترجمان بنگر  
 به شرق و غرب چو شد انقلاب ما صادر  
 تمام ملک جهان جلوهٔ جنان بنگر  
 در آن زمان به جهان مرزها شود نابود  
 کنار هم همهٔ خلق در امان بنگر  
 برو به جانب مهدی بروزگار ظهور  
 امام را به بر صاحب‌الزمان بنگر  
 بیوس از سر اخلاص دستشان سروی  
 هر آنچه را ز خدا خواستی همان بنگر

۶۴/۹/۱۰



## آتش عشق

آتشی در دل نهان و عاجز از اظهار او  
زانکه دل از جانب یزدان بود سرشار او

حب او واجب بود بر خلق از دادار او  
مدح او پیدا بود از منطق دربار او

تا بدست آریم زآن یک شمه از افکار او  
گفته‌های ارجدار و نغز و گوهر بار او

بهترین منشور جاویدانی از گفتار او  
کن نظر بر صفحه تاریخ در پیکار او

محو می‌گردید دین احمد و آثار او  
لرزه بر پشت عدو شمشیر گوهر بار او

دوش حیران بودم از اسرار عشق و کار او  
آتش عشق که بتوان داشتن غیر از علی

در غدیر خم پیمبر گفت با بانگ رسا  
مدح او گفتن نباشد کار ما و کار من

بهر ما نهج البلاغه خود کتابی روشن است  
هست دستور حکومت راه و رسم زندگی

هست فرمانش باین اشتر استاندار مصر  
خواهی اردرس جوانمردی بمیدان جهاد

یاری او گر نمی‌بودی پی احیای دین  
روز میدان شهادت از نهیبش می‌فکند

دین اسلام اربشد مشهور و عالمگیر گشت  
جمع اصداد است و مهر و کینه اش توأم بود  
خفتنش در بستر پیغمبر خنمی مآب  
چشم گردون این تمنا را مگر بیند بخواب  
در قضاوت های او بنگر که بودی سربسر  
هست اقساکم علی شاهدی بارز که نیست  
با ابی الاسود چو گفتا رمز علم نحو را  
سینه های مردم دانای عالم تنگ بود  
چون به محراب دعا می آمد از بهر نماز  
چهره اش باشد کتاب الله و آب دیده اش  
در نماز لیله الهیریر او بنما نظر  
بود اصلاح مرام و اعتقادات بسر  
همچنین اصلاح ارضی کرد با طرحی صحیح  
باغ را آباد می کرد و به اهلس می سپرد

بهر حقانیتش کافی بود اقرار او  
بهر یزدان است چون اندیشه و پندار او  
شاهد پرافتخاری باشد از ایثار او  
تا به شبها خواب بیند دیده بیدار او  
حاکم و محکوم شاد از شیوه رفتار او  
غیر حکم حق و عدل و داد در دربار او  
کام دانش گشت سیراب از یم زخار او  
زین سبب شد چاه کوفه محرم اسرار او  
عالمی روشن شدی از جلوه رخسار او  
آیه جنات تجری تحتها الانهار او  
تا شوی حیران ز عزم محکم و ستوار او  
طبق دستور صریح پاک یزدان کار او  
مدعایم را دلیلی نیست جز کردار او  
تا شوند آسوده خلق از زحمت بسیار او

سرویا دست طلب هر کس زند بر دامنش

در دو عالم دولت جاوید گردد یار او

## سپاه پاسداران

ای سپاه پاسداران جان فدای جانتان  
وی عزیزان بسیجی جان شود قربانتان  
بوسه‌گاه رهبر ما دست و بازوی شماست  
آنکه می‌باشد گرمی‌تر بسی از جانتان  
یاری قرآن و رهبر از دل و جان کرده‌اید  
ای همه جانها فدای رهبر و قرآنتان  
گفت رهبر گر نبودی ، کشور ما هم نبود  
حفظ این کشور از آنرو هست در پیمانتان  
تا ز هل من ناصر رهبر شدید آگه دگر  
جبهه‌ها شد باغ جنت خانه‌ها زندانتان  
صحنه جنگ است گلزار شما روز نبرد  
تیر و شمشیر است آری لاله و ریحانتان  
خنده بر لبهایتان ناید مگر هنگام فتح  
جان ما بادا فدای آن لب خندانان  
بسکه جانبازی نمودید از برای دین شده‌است  
ملت ایران رهین منت و احسانتان



پاسداری کردن از اسلام باشد افتخار  
 این سعادت شد نصیب از پاکی دامانتان  
 جان به قربان خمینی، رهبر والامقام  
 جای فدای دینتان، آئینتان، ایمانتان  
 جای یزدانست دل‌های پر از مهر شما  
 خون حق جاری بود چون دررگ و شریانتان  
 نیمه‌های شب بدرگاه خدا گریان شدید  
 جان فدای چشمتان وان دیده‌گریانتان  
 چشمتان با دیدن پیر جماران پرفروغ  
 چون بود پیر جماران یوسف کنعانتان  
 نیست مشکل بر شما جان باختن در راه دین  
 جان فدا کردن براه دین بود آسانتان  
 نیست باک از سختی دریا و طوفان تا بود  
 نوح امت مهدی موعود کشتی‌بانان  
 هم پلیس و ارتش ما، هم عشایر با بسیج  
 هر چه نیروی مسلح جمله پشتیبانان  
 ای شهیدان سپاهی قرب حق معراجتان  
 در جوار لطف حق روح‌الامین دربانان  
 روز میلاد حسین بن علی روز شماست  
 ملت ایران بهر مجلس بود مهمانتان  
 سروی از بهر تشکر رد مطلع کرد و گفت  
 ای سپاه پاسداران، جان فدای جانتان

---

روز سوم شعبان در هوا پیمای ارتشی در راه اهواز که منجر به بازگشت گردید سروده شد.

## کوثر

جلوه‌ها بر ماسوی ، از کنز مخفیا کند  
رمزی از اجبت ان اعرف بما افشاء کند  
حل مشکل سازد و پیدای ناپیدا کند  
سر آن پیدا ز رمز علم‌الاسما کند  
جود و احسان بر بشر از خلقت زهرا کند  
خلقت افلاک و این دنیا و مافیها کند  
نور او را جلوه‌گر در صحنه دنیا کند  
بر محمد جبرئیل از قول حق انشا کند  
فاش بر افلاکیان اسرار ما اوحی کند  
دعوتش با حکم سبحان‌الذی اسری کند

باز خواهد کردگار اسرار را افشاء کند  
سری از اسرار پنهان را نماید آشکار  
عقل چون حیران شود زین وادی پرخوف و بیم  
نکته‌ای سربسته گوید لیک عقل دوربین  
ذات مستغنی همی خواهد پی فیض ابد  
خلقت زهرا چو آمد بر طفیل ذات او  
تا که بزداید همه تاریکی آفاق را  
آیه تطهیر و کوثر را به شأن فاطمه  
بر مدیح ذات او قرآن فرستد بر نبی  
تا که احمد را نماید آگه از اجلال او

گوش جان بگشوده تا حکم خدا اصفا کند	آفرین بر جان پاک احمد مرسل که باز
ورنه کی مهرش ابا مجهولۀ قدرا کند	رازها ناگفتنی بود و نشد آگه کسی
شمای افشاء به اذن قادر یکتا کند	لیک بهر فیض بخشیدن به کل ماسوی
می‌تواند فخرها بر آدم و حوا کند	اوست یکتا دختری کاندنر تمام انس و جان
نوربخشی در جهان بر دره بیضا کند	اوست یکتا گوهری کز جلوه انوار حق
این حقیقت را ثبوت آیات اعطینا کند	نسل پیغمبر شود جاوید و عالمگیر از او
آنکه می‌باید تفاخر بر همه آبا کند	بی‌سبب ام ابیهایش نمی‌گوید نبی
جای دارد جان به قربانش به یک ایما کند	جلوه انوار رب می‌دید چون در چهره‌اش

سرویا ، امروز هر کس شد محب فاطمه  
کی دگر اندیشه از هنگامه فردا کند



## علی جان

ای شبیه خلق و خوی و روی پیغمبر ، علی جان  
ای نگاهت مایه آرامش مادر ، علی جان  
جان خود کردی فدا در کربلا در راه قرآن  
راضی از کار تو باشد حضرت داوود علی جان  
هم پدر راضی ز تو هم جد والایت محمد (ص)  
مفتخر باشد ز تو صدیقه اطهر . علی جان

مادرت شد روسفید از کار تو در نزد زهرا (س)  
چونکه جان کردی فدای سبط پیغمبر ، علی جان  
در شب میلاد تو یاران تو شادند و خندان  
تهنیت گویند با شادی به یکدیگر ، علی جان  
رهبر ایران خمینی گشته شاد از مقدم تو  
ملت ایران همه شادند چون رهبر ، علی جان

ای قد رعنا ی تو چون شاخه طوبی به جنت  
وی لب لعل روان بخشای تو کوثر ، علی جان  
ای کمالت گوی سبقت برده از خلق دو گیتی  
وی جمالت نوربخش خسرو خاور ، علی جان  
از تو می خواهد کمال و علم و ایمان سروی ما  
زین سبب نام تو کرده زینت دفتر ، علی جان

## دُرْثَمِين

مام تو جسم پاک تو چون بر زمین نهاد  
بس فخرها زمین که به عرش برین نهاد

از مقدم تو گشت زمین به ز عرش حق  
از بسکه آفرین به تو جان آفرین نهاد

از صلب مرتضی ، پسر ختم انبیاء  
سری شگرف بر تو خدای مبین نهاد

فرزند مصطفی توئی و مجتبی توئی  
حب تو را خدا به محبان ضمین نهاد

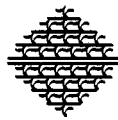
در تو خلاصه گشت همه حسن و علم و فضل  
نام ترا حسن ، چو رسول امین نهاد

احمد چو دید روی تو ، گفتا خدای دین  
این تاج عزتی است که بر فرق دین نهاد

زد بوسه بر لب تو رسول خدا و گفت  
بزدان ، لبم به چشمه ماء معین نهاد

در بحر علم حق که ندارد کراندای  
مام تو چون صدف چو تو در ثمین نهاد

تو نعمت خدائی ، و زین نعمت بزرگ  
 منت خدای تو به همه مؤمنین نهاد  
 گردید امین وحی و پیام‌آور خدای  
 بر لب چو نام پاک تو روح‌الامین نهاد  
 آنکس که گشت پیرو تو در جهان ز صدق  
 در راه دین حق قدمی راستین نهاد  
 هر کس قدم به خاک تو بنهاد در بقیع  
 دارم یقین قدم به بهشت برین نهاد  
 شد روسپید ، در بر یزدان به روز حشر  
 هر کس به خاک درگه پاکت جبین نهاد  
 سروی که هست خادم خدمتگزار تو  
 نام تو حرز جان به دم واپسین نهاد



ای حجت خلاق جهاندار حسن (ع)  
 وی در ره دین کاشف اسرار حسن (ع)  
 پورتو بود مهدی موعود که هست  
 مانند تو ، روشنگر افکار حسن (ع)

## بیت الاحزان

آه و افسوس که رفتی ز برم یازهرا (س)	از غم دوری تو خونجگرم ، یا زهرا (س)
اشکم از خشک شود در غم تو جا دارد	که رود خون دلم از بصرم ، یا زهرا
قوت از زانوی من رفت و زمین گیر شدم	خم شد از بار مصیبت کمرم ، یا زهرا
خانهات بیت حزن گشته مرا در همه حال	نتوان جای تو خالی نگرم ، یا زهرا
می شود داغ دلم تازه به هر صبح و مسا	چون فتد بر حسنینت نظرم ، یا زهرا
تا دم مرگ نگفتی غم دل را به علی (ع)	زند این غم بدل و جان شرمم ، یا زهرا
از مصیبات خود و پهلوی بشکسته خود	از چه رو خواسته‌ای بی خبرم ، یا زهرا
تا دم مرگ دلم چون دل تو خونین است	از غم ماتم محسن پسرم ، یا زهرا
زینبین و حسنینت ز غمت خونجگرند	منهم اندر غم تو نوحه‌گرم ، یا زهرا
نام تو ورد زبانم شده شب تا به سحر	بی تو هم ناله مرغ سحرم ، یا زهرا
زین مصیبات که دیدی تو از این امت دون	خجل از حضرت خیرالبشرم ، یا زهرا
تو مدافع بدی از حق من و دین خدای	در بر دشمن بیدادگرم ، یا زهرا
پر زدی از برم ای طوطی گلزار جنان	بین که چون طایر بی بال و پریم ، یا زهرا
چونکه سروی به عزای تو غمین است مدام	منهم از یاد ورا می‌نبرم ، یا زهرا

## ميلاد جواد (ع)

فرودين آمد جهان را رونقى ديگر گرفته  
دهر پير از نو جوان شد زينت و زيور گرفته  
ماه فروردين براى مردم ايران به گيتى  
امتيازى جاودان از حضرت داور گرفته  
ماه فروردين كجا و اينهمه عز و جلالت  
كز تمام ماهها ، بس رتبه والاتر گرفته  
روز جمهورى درين ماهست و باشد بهجت افزا  
گشته يوم الله آرى منصب از رهبر گرفته

هست يوم الله اكبر چون درين روز گرامى  
شاهد بزم ازل هم ، پرده از رخ برگرفته  
روز ميلاد همايون جواد ابن الرضا شد  
آنكه صيت جود او در جمله بحر و بر گرفته  
در خراسان جشن ميلاد پسر را سرور دين  
در جوار خویش با عز و شكوه و فر گرفته  
هر كه با اخلاص آيد اندرين بزم مبارك  
عزت هر دو جهانش را از آن سرور گرفته



روز میلاد جواد است و ، ز پیروزی ملت  
 این مبارک روز ما را جلوه‌ای دیگر گرفته  
 شد جهان گلشن که از بوی گل و عطر بهشتی  
 جبهه‌ها و شهرها را جمله سرتاسر گرفته  
 دسته‌های گل شهیدانند ، آری بزم ما را  
 گر چه پرپر گشته کشور را بزیر پر گرفته  
 ملت ایران به دفع دشمن زشت بدآئین  
 با کمال سرفرازی ، جای در سنگر گرفته

هر شهیدی بر زمین افتد عزیز جان نثاری  
 جای او استاده و دل از سر و جان برگرفته  
 با ولای مرتضی از سرخی خون شهیدان  
 ملت ایران مدال از خالق اکبر گرفته  
 سرویا ، پیروزی ما را امام ما خمینی  
 در دعای نیمه شب ، از حضرت داور گرفته

۶۴/۱/۱۱

مطابق با نهم رجب ۱۴۰۵



امروز عزیز جان ما می‌آید  
 گنجینه جود کبریا می‌آید  
 برخیز و بگیر دامنش را محکم  
 زیرا که جواد ابن‌الرضا می‌آید

## لباس شهامت

صبح ازل ، طلیعه ایام زینب است  
پاینده تا به شام ابد نام زینب است  
اقدام او به یاری دین گشت ارجمند  
اسلام سربلند ز اقدام زینب است  
عیش و نشاط و خرمی اندر جهان ندید  
پیوسته پر ز باده غم جام زینب است  
در شام صبح و شام بچشمش چو شام بود  
شام بدون صبح مگر شام زینب است  
در راه دین لباس شهامت چو دوختند  
زیبنده آن لباس بر اندام زینب است  
سر زد بچوب محمل ، چون دید از جفا  
بر نوک نیزه رأس دلارام زینب است  
خون دل شکسته که از فرق سر بریخت  
تا حشر زیب چهره گلفام زینب است  
عاجز بود زبان ز بیان غمش از آنک  
بی حد و حصر محنت و آلام زینب است  
سروی تراست فخر به شاهان روزگار  
تا منصب تو خدمت خدام زینب است

## ام ایها

بال بگشایم ازین عالم پندار و قیود  
کنم از عالم اوهام به تحقیق صعود

چون ورا گفته خدا مدح و ثنا نامحدود  
که ورا مدح نموده است خداوند ودود

محرم سر نهان گشت به غیب و به شهود  
جلوه ذات کند خلقت صدیقه نمود

خالق عز و جل پرده ز رخسار گشود  
باعث خلقت ایجاد شد این منبع جود

عالم کون و مکان شد به طفیلش موجود  
زین سبب گشت ز یزدان به ملایک مسجود

خواهم امروز به توفیق خداوند ودود  
طایر عقل به پرواز درآرم و آنگاه

خامه گیرم به کف و مدحت زهرا گویم  
گر چه ما را نبود حق ثنا گفتن او

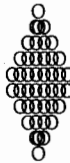
بود او چون سبب خلقت و ایجاد جهان  
خالق لم یزلی خواست ز کنز مخفی

نور او گشت چو طالع قلم صنع نوشت  
ذات حق جل علی بود دگر هیچ نبود

خلق شد آدم و حوا ز وجود زهرا  
نور او گشت چو اندر دل آدم ساکن

نور او دارد و مسجود ملایک شده است  
 پرده بگرفت ز رخسار چو در روز الست  
 خواند منصوره ورا خیل ملایک به سما  
 آیه نور بود ، چهره آن بدر تمام  
 ذات حق خلق نبی کرد کز و فاطمه خواست  
 قهر او بهر عدو نار جحیم است به حشر  
 دوستانش همه در جنت فردوس مقیم  
 شعر سروی که بود مدح و ثنای زهرا  
 که به مجراب جمالش به قیامند و قعود  
 روشنی یافت ز مصباح رخس شمع وجود  
 که رخ چون قمرش ظلمت از افلاک زدود  
 همه آیات نبی حق به مدیحتش بسرود  
 زین سبب ام ابیهاش نبی می فرمود  
 لطف او بهر محبانش بهشت موعود  
 دشمنانش همه از رحمت یزدان مردود  
 گوی سبقت به جهان از همه اشعار ربود

۱۳۳۴



بیا بشنو دلا توصیفی از جود  
 ز خلاق جهان آن حی معبود  
 ز نطق درفشان خسرو دین  
 کمال الجود باشد بذل موجود

## وصیت

خواهر بیا و طشت بیاور ببر مرا  
گشتم غریق بحر غم ، آبم ز سرگذشت  
بنشین دمی کنار من ای خواهر غمین  
دیگر نمانده طاقت و تابم بتن که سوخت  
خوردم چو آب کوزه مسموم گشته را  
از من به آل هاشم و یاران من بگوی  
آنکه خطاب کرد حسین را به ناله گفت  
وقت وداع گشت و بود آخرین وداع  
دارم وصیتی به تو ای حجت خدای  
دشمن که کرد خونجگرم بعد مرگ هم  
جسمم چو گشت مهدف پیکان ، نمای صبر

کز زهر ظلم کرد عدو . خونجگر مرا  
آمد زمان فرقت ، و روز سفر مرا  
بنگر به حال خسته و این چشم تر مرا  
از نار ظلم و جور عدو بال و پر مرا  
خون شد دلم به سینه بجان زد شر مرا  
کابیند یکزمان ز محبت ، ببر مرا  
روشن بود ز دیدن رویت ، بصر مرا  
رفتم من از جهان و نه بینی دگر مرا  
کاجرای آن همیشه بود در نظر مرا  
جور و جفای او برسد بیشتر ، مرا  
کابنسان بداده جد کیارم خیر مرا

سروری خموش باش که شد نامهات قبول

در پیشگاه مادر و جد و پدر مرا

## میلاد ابا الفضل (ع)

خرم ایدل که جهان پر ز سرور است امشب  
کشور جان همه چون وادی طور است امشب  
مظهر عشق و محبت به ظهور است امشب  
صحنه دهر همه غرقه نور است امشب

شام میلاد همایون ابا الفضل رسید

پسر علم و فضیلت ، پدر فضل رسید

مژده ای خسته دلان ، دلبر و دلدار آمد  
یوسف آل محمد (ص) سوی بازار آمد  
حسن او را دل عشاق ، خریدار آمد  
هر کجا زنده دلی بود ، گرفتار آمد

شادمانیم همه لطف خدا شامل ماست

خضم ما غمزده زین موهبت کامل ماست

بود عباس به دنیا همه جا یار حسین  
در صف ماریه بد یار و مددکار حسین  
ساقی تشنه لبان بود و سپهدار حسین  
قهرمان بود که گردید علمدار حسین

نیر نورفشان ، ماه بنی هاشم اوست

صف شکن ، صدر دیجاه بنی هاشم اوست

روشن از نور رخس گشت چو راه شهدا  
 که ملقب ز حسین است به ماه شهدا  
 قدر و جاهش ز عطایای الیه شهدا  
 شد گرانمایه‌تر از رتبه و جاه شهدا

که شهیدان همگی غبطه به حالش ببرند  
 غبطه بر عزت و بر جاه و جلالش ببرند

بر سپهر عظمت ، ماه جهانتاب بود  
 به گلستان حقیقت ، گل شاداب بود  
 مخزن علم و ادب را دُر نایاب بود  
 بر همه خلق جهان ، مایهٔ اعجاب بود

دافع رنج و محن ، کشف مهمات رسید  
 ز امر یزدان به جهان ، قاضی حاجات رسید

چونکه در کرب و بلا ، جانب میدان آمد  
 نه پی جنگ و جدل ، از پی فرمان آمد  
 به تمنای دل خیل یتیمان آمد  
 تا برد آب سوی خیمه ، شتابان آمد

ساقی تشنه لبان ، منصبش از حیدر بود  
 بلکه از لطف خداوند و ز پیغمبر بود

گفت ای لشکریان ، سرور و سالار منم  
 یاور خسرو دین ، میر علمدار منم  
 بر سپاه شه مظلوم ، سپهدار منم  
 همچنان شیر خدا ، قاتل کفار منم

پسر شیر خدا و پدر فظلم من  
 یاور خسرو مظلوم ابوالفضل من

منهدم کاخ ستمکار ، ز تکبیر من است  
 منہزم لشکر کفار ، ز تدبیر من است  
 شیر غرنده چو گنجشک بہ نخجیر من است  
 تیز و برندہ تر از صاعقہ ، شمشیر من است

من ، اباالفضل ، حسین بن علی را یارم  
 اوست اندر دو جهان ، روشنی افکارم

من ، اباالفضل ، یل صف شکن دورانم  
 نیست امروز ہماورد ، در این میدانم  
 زہرہ شیر شود آب ، گہ جولانم  
 یاور دینم و فرزند شہ مردانم

جان خود را بہ رہ دوست فدا خواہم کرد  
 چشم خود را سپر تیر بلا خواہم کرد

ای سپہ ! حجت حق ، ملک نجاتست حسین  
 مظهر عدل خدا ، مظهر ذاتست حسین  
 بہ خداوند قسم اصل حیاتست حسین  
 روز میعاد رفیع الدرجاتست حسین

حجۃ اللہ بود سبط رسول دو سراست  
 پسر فاطمہ ، فرزند علی ، شیر خداست

من حسین بن علی دارم و قرآن دارم  
 یآوری ہمچو برادر ، شہ خوبان دارم  
 خوشدلم زانکہ چو او ، رہبر ایمان دارم  
 می کنم یاری دین ، تا کہ بہ تن جان دارم

یاور دینم و از بہر فدا آمدہام  
 از پی یآوری دین خدا آمدہام



بارالاه ، به ابالفضل جوان ، یار حسین  
 به دل سوختهٔ جملهٔ انصار حسین  
 که نمودند همه جان خود ، ایثار حسین  
 شیعیان را همه کن پیرو افکار حسین

نظری جانب احباب ، ز غفاری کن  
 حکم حق را ز عدالت به جهان جاری کن

کردگارا ، دل ما غرقهٔ خون گردیده  
 اختیار از کف احباب ، برون گردیده  
 بهر ما محنت و اندوه ، فزون گردیده  
 کار بر وفق دل دشمن دون گردیده

همگی خونجگر و غمزده و زار شدیم  
 از غم هجر رخ یار ، دل افکار شدیم

بارالاه ، فرج مهدی موعود چه شد  
 آنکه دلها ز عطایش ز غم آسود ، چه شد  
 گوهر گنج فضایل ، دُر منضود ، چه شد  
 صبح امید چه شد ، طالع مسعود چه شد

سرویا غصه مخور ، روز فرج نزدیک است  
 گرچه امروز جهان بر تو و ما تاریک است

## دیده بیدار

گر چه دشمن همه دم در پی آزار من است  
نبود باک مرا از ستم و جور خسان  
شادم از آنکه خداوند جهان یار من است  
زانکه الطاف تو ای دوست نگهدار من است

هر کجا می‌گذرم ، تحت نظر می‌باشم  
گه به تبعید فرستد ز جفا ، گه زندان  
همه جا در پی من خصم ستمکار من است  
چونکه پیوسته عدو در پی آزار من است

گه ز زندان بردم جانب زندان دگر  
کنج زندان جفا ، خسته و بیمار شدم  
که در آن روز همانند شب تار من است  
خون دل قوت من و غصه پرستار من است

ای خدا سیر شدم من دگر از جان و جهان  
هر چه بینم ستم و جور ، شکایت نکنم  
کز جفا دشمن دون مانع افکار من است  
چونکه در راه حبیب من و دادار من است

دل من خون شده از دوری یاران ، یارب  
جان به لب آمده اما همه شب تا دم صبح  
که روان خون دل از چشم گه‌ریار من است  
منتظر بهر رضا ، دیدهٔ بیدار من است

برسان بر سر من ، نوگل گلزار مرا  
نظری جانب سروی بنما چون همه عمر  
من به او مایل و او شایق دیدار من است  
نوحه‌گر بر من و بر محنت بسیار من است

## دربای خون

با توجه به اینکه این شعر در سال ۴۲ سروده شده، منظور از تبعید در اینجا، شخص امام بزرگوار و عدهٔ زیادی از یاوران و همفکران ایشان است که پس از واقعه ۱۵ خرداد به خارج و شهرهای مختلف کشور تبعید شدند، می‌باشد.

\* \* \*

حجت داور ، حسین بن علی ، سبط رسول  
یکه‌تاز وادی آزادگی ، فخر بتول  
سرور آزاد مردان ، منشی رد و قبول  
محبی آثار ایمان در فروع و در اصول

دید چون اندر خطر افتاده دین کردگار  
از ستمهای یزید و مردم ناپایدار

پرچم آزادگی را زین سبب برپا نمود  
حکم یزدان را ز جانبازی خود ، اجراء نمود  
دین حق را با قیام خویشتن ابقا نمود  
تا یزید بی‌حیا را در جهان رسوا نمود

کرد رایج در جهان آئین عدل و داد را  
ساخت ویران از شہامت کاخ استبداد را

در کنار تربت جدش پیمبر ، راز گفت  
 شرح حال خویش را ز انجام تا آغاز گفت  
 آنچه را بشنیده بد با عقده دل بازگفت  
 گه مفصل گفت مطلب ، گاه با ایجاز گفت

کاین بود آخر سلام ، کربلائی گشتهام  
 وین بود آخر کلام ، نینوائی گشتهام

ای رسول کردگار ، ای خلق را پشت و پناه  
 با تو می‌گویم که باشی نزد یزدانم گواه  
 می‌کند از من طلب بیعت یزید روسیاه  
 گر شوم تسلیم او ، آئین من گردد تباه

ور ابا و رزم ز بیعت باید از جان بگذرم  
 با تمام یاوران ، در راه جانان بگذرم

می‌روم تا جان فدای حضرت جانان کنم  
 جان خود را در ره ایمان خود قربان کنم  
 امر یزدان هر چه باشد ، من عمل بر آن کنم  
 دین حق را با فدای خویش جاویدان کنم

چون بساط ظلم را برچیدن آئین من است  
 جان فدا کردن به راه دین حق ، دین من است

چون یزید ظالم استمگر شیطان پرست  
 غاصبانه بر حقوق مسلمین برده است دست  
 با قیام خویشان باید دهم او را شکست  
 تا شود منکوب ، آن مطرود ناهنجار پست

می‌نمایم با توکل بر خدا اکنون قیام  
 تا بگیرم ز آن شریر پست فطرت انتقام

من ز تخت قدرت او را سرنگون خواهم نمود  
 کاخ استبداد او را واژگون خواهم نمود  
 دشمنان دین یزدان را زیون خواهم نمود  
 کربلا را همچنان دریای خون خواهم نمود

پس در آن دریای خون از جان شناور می شوم  
 کشتی دین را درین گرداب رهبر می شوم

چون یزید پرشقاوت سد افکار من است  
 با تمام قدرتش در فکر آزار من است  
 آنچه او را می کند منکوب ، پیکار من است  
 در ره دین نیزه و شمشیر ، گلزار من است

کی شود یارب در این گلزار جانبازی کنم  
 خلق را آگاه از رسم سرافرازی کنم

در ره دین جان خود را من فدا خواهم نمود  
 پس وفا بر گفته قالوا بلی خواهم نمود  
 کوشش اندر راه دین ، بی منتهی خواهم نمود  
 از کلام حق جهان را پرصدا خواهم نمود

این صدا تا روز رستاخیز باشد جاودان  
 تا بود بر خلق عالم منزل امن و امان

بارالها اهل بیت من همه بی یاورند  
 دستگیر ظلم و جور مردمانی کافرند  
 خوارتر از خوار گر چه زاده پیغمبرند  
 دور از هم ، منفرد ، چون در مجره اخترند

من همی خواهم که از لطفت کنی تأئیدشان  
 بار دیگر در وطن آری تو از تبعیدشان



## حضرت سجاد

چو یاد آید مرا از حضرت سجاد یا زهرا (س)

کشم از سوز دل در ماتمش فریاد یا زهرا (س)

بسوزد شیعه را دل کان یگانه حجت داور

غمین شد از جفای دهر بی بنیاد، یا زهرا

شود جانها فدای آن عزیز جان پیغمبر

که از زهر جفای دشمنان جان داد یا زهرا

خدا زین العبادش خواند ، اما آن ولی حق

نبد یک لحظه اندر این جهان دلشاد یا زهرا

ولید از کینه دیرینه چون بنمود مسمومش

ز دنیا رفت دلخون زینت عباد، یا زهرا

نگویم از زمین کربلا و از مصیباتش

که دلها خون شود از آنهمه بیداد یا زهرا

نمی گویم چه حالی داشت آن مولا چو دید از غم

غزالان حرم را در کف صیاد ، یا زهرا

پس از قتل پدر تا آخرین دم ناله کرد از غم

که دلخون گشت و بارنج و محن جان داد یا زهرا

منم سروی که تلخ آید به کامم شهد و شیرینی

چو یاد آید مرا از ماتم سجاد ، یا زهرا

\*\*\*

پیدا شده گیتی همه از پرتو جودت

چون بسته بود زندگی ما به وجودت

ای آنکه خدا فخر نماید ز سجودت

در شام ولادت تو بده عیدی ما را

## داستان زینب (ع)

شوری اندر دل مرا بار دگر آمد پدید  
کز شرار غم ، بسی جانسوزتر آمد پدید  
خامه را غم ریز مطلب در نظر آمد پدید  
کز بیانش در دل و جانها شرر آمد پدید  
این شرار غم ز شرح داستان زینب است  
خطبه‌های زینب و اصل بیان زینب است  
چون به شهر کوفه آمد ، کوفه را پر شور دید  
آن گروه بیوفای مست را ، مغرور دید  
جمله را از لطف یزدانش بسی مهجور دید  
دیده دل‌های آنها را ز غفلت ، کور دید  
عده‌ای را سربریز از کار ناهنجار یافت  
زمره‌ای را نادم از ایر زشتی کردار یافت  
دید می‌گیرند آن مردم چو ابر نوبهار  
عده‌ای بی‌تاب می‌باشند ، و برخی بی‌قرار



بانگ زد بر آن گروه بیوفای نابکار  
گفت بادا چشمتان خونبار ، تا روز شمار  
چون شما اجراء نمودید این چنین بیداد را  
دارم امید از خدا حکم لبالمرصاد را  
منقلب شد کوفهء تاریک از گفتار او  
ناتوان شد دشمن بی رحم از کردار او  
زاده مرجانه رسوا گشت از رفتار او  
کوفه شد آگه ز رنج و محنت بسیار او  
زانکه آنجا بود روزی بهر زینب ، مهد ناز  
داشتند آنها به درگاهش همه روی نیاز  
کوفه را حیران بجا گذاشت سوی شام شد  
همسفر با آن گروه پست بدفرجام شد  
منقلب یکباره شام ، آن کشور آرام شد  
خلق از بهر تماشایش به روی بام شد  
شام غم از مقدم او ناگهان مسرور گشت  
لیک از این شادمانی در جهان منفور گشت  
زینب آمد تا که کاخ کفر را ویران کند  
دشمنان دین حق را بی سر و سامان کند  
سنگر استمگران را سست و بی بنیان کند  
خلق خواب آلوده را آگاه از پیمان کند

او ازین اقدام خود ، تکلیف را انجام داد

درسی از آزادی بر ملت اسلام داد

در میان کاخ استبدادبان غوغا نمود

شورش از خطبه‌ی غرای خود برپا نمود

تا یزید بی‌حیا را در جهان رسوا نمود

خلق را آگه ز حکم ایزد یکتا نمود

حکم یزدان دشمنی با ظالم غدار بود

یاری مظلوم محنت دیده‌ی بی‌یار بود

دید می‌باشد امیرالفاستقین مالک رقاب

لیک زین العابدین در زیر زنجیر و طناب

حق شده مغلوب و باطل گشته اکنون کامیاب

پس زبان بگشود و با آن بی‌حیا کرد این خطاب

ز آن خطابش . عهده‌های کهنه را تجدید کرد

پور سفیان را ز قهر ذات حق تهدید کرد

گفت با او زینب آن بانوی عظمای دلیر

کای یزید بی‌حیا ، ای زاده‌ی هند شیر

ما گروه دل‌پریشان از صغیر و از کبیر

گرچه می‌باشیم اکنون در کف ظلمت اسیر

ما همه از دودمان و عترت پیغمبریم

هم ز نسل هاشم و از خاندان حیدریم

دودمان تو به دست جد ما آزاد شد  
خانه و کاشانه‌شان ، از لطف او آباد شد

آنهمه نیکی ، جزایش اینهمه بیداد شد  
جای آن مهر و محبت . قهر و استبداد شد

لیک ای بیدادگر ، بیداد تو خسران تست  
این جهان با این بزرگی بهر تو زندان تست

هان بترس از قدرت و قهر خدای لاینام  
چون برآید زاستین عدل . دست انتقام

گر عدالت را برون شمشیر گردد از نیام  
شام تو ویران شود ، روزت سیه گردد چو شام

هان بدان این سلطنت از بهر تو پاینده نیست  
هم تو را این قدرت امروز ، در آینده نیست

تو گمان داری که دنیا تا ابد بر کام تست ؟  
یا که لبریز از می عزت همواره جام تست ؟

نقش اندر سکه دولت همیشه نام تست ؟  
توسن قدرت تو را در زیر ران و رام تست ؟

مستی از سرکن بدر ، نخوت بنه ، هشیار شو  
خواب غفلت تا به کی ؟ بیدار شو ، بیدار شو

تو فرحناکی که ما را دست و بازو بسته‌ای  
یا دل اولاد حیدر را چینی بشکسته‌ای

قلب ما را از جفا و جور و کینه خسته‌ای  
غاصبانه بر سریر جد ما بنشسته‌ای

زود باشد کز سریر ناز گردی سرنگون  
تخت و تاج و دولتت یکباره گردد واژگون

بارالها منجی دین را مدد کن بر قیام  
تا ز خصم ما بگیرد او ز قدرت انتقام

شام ما گردد سحر ، روز عدو گردد چو شام  
سروی دلخسته را تأئید کن بر این کلام

کردگارا ملک ایران تا ابد پاینده باد  
هر که باشد پیرو دین ، تا قیامت زنده باد

۱۳۴۲



حق کرد مرا چو از حقیقت آگاه  
تشخیص بدادم ره حق را از چاه  
پیوسته مرا یار خدا باشد و بس  
لا حول و لا قوه الا بالله

## حسین جان

تهنیت گویم ز میلادت به پیغمبر، حسین جان  
گشت شاد از مقدمت صدیقهٔ اطهر، حسین جان  
شیعیان شادند از میلاد مسعود تو، آری  
چونکه باشد شادمان از مقدمت حیدر، حسین جان  
نور چشم مرتضی و جانشین مجتبائی  
تو عزیز مصطفی و حجت داور، حسین جان  
رهنمای گمراهان و شافع عصیان به محشر  
این جهان و آن جهان هستی بمان سرور، حسین جان  
هر که باشد پاک طینت در ره مهر تو پوید  
فخرها دارد بسی از پاکی مادر، حسین جان  
در دل ما مهر تو بنهاده حق از روز اول  
این سخن را خوانده‌ام از قول پیغمبر، حسین جان  
پور تو . پیر جماران ، رهبر نهضت خمینی  
هست ما را بهترین فرمانده و رهبر، حسین جان  
روز میلاد تو بهر ماست روز پاسداران  
تا بود از نهضت پاک تو یادآور، حسین جان  
سروی از مداحی تو فخرها دارد به گیتی  
کن عطا او را به جنت جامی از کوثر، حسین جان

این مربع ترکیب در سال ۱۳۴۲ پس از سخنرانی امام که در پانزده خرداد در مدرسه فیضیه قم ایراد فرمودند ، و از همگان یعنی از خطبا و ارباب قلم خواستند که به وظیفه خود عمل نمایند ، اینجانب هم بنا به توصیه دوست ارجمندم جناب آقای محمود اکبرزاده که در تدارک تألیف کتاب "حسین پیشوای انسانها" بودند خطبه معروف امر بمعروف و نهی از منکر حضرت اباعبدالله الحسین (ع) را که در تحف العقول ثبت و مرحوم جواد فاضل آنرا ترجمه کرده بودند به شعر برگردانده و برای اولین بار در کتاب فوق الذکر که تا بحال ۱۸ مرتبه تجدید چاپ شده است تقدیم نمودم ، امید است مورد قبول قرار گرفته باشد .

\*\*\*

ظلم بر محو عدالت سخت می‌کوشد هنوز      ظالم از خون دل مظلوم می‌نوشد هنوز  
تا عدالت را کند جاوید در عالم ، حسین      خون پاکش بر بساط ظلم می‌جوشد هنوز

### امر بمعروف و نهی از منکر

رهبر آزاد مردان ، پیشوای مسلمین  
سبط پیغمبر ، حسین آن رهنمای بیقرین  
خطبهای غرا بیان فرمود بر ابنای دین  
کاندر آن پنهان بود گنج گهرهای شمین

خطبه‌اش تفسیر دین پاک یزدان است و بس  
مدرک آن مقتدا آیات قرآن است و بس

خطبه‌اش در امر بر معروف و نهی منکر است  
 پشتبانی بر کلام و گفته پیغمبر است  
 زانکه این دو از فروع دین پاک داور است  
 لیک مولا را مخاطب ، مردم دانشور است

زانکه گر عالم شود فاسد ، شود عالم تباہ  
 صفحه‌ی تاریخ را اعمالشان سازد سیاه

خطبه‌اش افکار خواب آلوده را بیدار کرد  
 گفته‌هایش مردمان مست را هشیار کرد  
 حرف حق را بهر ارشاد بشر اظهار کرد  
 گر چه اول حمله بر ربانی و احبار کرد

زانکه حق را دیده و از کبر کتمان کرده‌اند  
 پایمال از جور، حق تیره‌بختان کرده‌اند

بعد از آن فرمود آن مولا که ای دانشوران  
 ای که می‌باشید دانشمند این عصر و زمان  
 تا به کی در غفلت و بیپوشی و خواب گران  
 بی‌خبر از حال زار مردمان ناتوان

بهر چه در گوشه عزلت مکان بگرفته‌اید  
 دامن دونان برای آب و نان بگرفته‌اید

بینوایان را نمی‌بینید و آه سوزناک ؟  
 با شکم‌های گرسنه ، اوفتاده روی خاک  
 شب کنار زاغه‌ها ، بیغوله‌ها ، اندر مفاک  
 سینه‌هاشان گشته از رنج فراوان ، چاک چاک

کس نمی‌یرسد در آن گودالها ، احوالشان  
 کر چه دارند آکنی از تیرکی حالشان

یا نمی‌بینید مظلوم و یتیم دلفکار  
گشته اندر چنگ ظالم دستگیر و بی‌قرار  
از ستمهای فزون ، گردیده با محنت دچار  
روز روشن گشته اندر چشمشان چون شام نار

پس شما را رحم کو در حق این بیچارگان  
دستگیری کو شما را بر ز پا افتادگان

با شمایم ، ای رجال علم ، ای دانشوران  
تا بخود آئید زین بیهوشی و خواب گران  
دزد بی‌انصاف افتاده میان کاروان  
گرگ زد بر گله ، بیهوش است بیچاره شبان

با تو هستم ای شبان این خواب‌خرگوشی بس است  
وقت هشیاری است این مستی و بیهوشی بس است

تا به کی در کاخ عزت بی‌خبر خوابیده‌اید  
بی‌خبر از حال زار رنجبر خوابیده‌اید  
دور از جنجال‌ها و شور و شر خوابیده‌اید  
غافل از یزدان قادر ، تا سحر خوابیده‌اید

از شکم‌های گران ، خواب گران آید پدید  
وز شکم‌های تهی ، آه و فغان آید پدید

ای رجال علم و دانش تا به کی خوابید خواب  
دشمنان دین شدند از ضعفان مالک رقاب  
کافران در استراحت مسلمین در اضطراب  
نیکها شد زشتها و زشتها گشته صواب

ای رجال علم و دانش ، حکم پیغمبر چه شد  
امر بر معروفان کو ، نهی از منکر چه شد



من نمی‌دانم چرا مغلوب و ترسان گشته‌اید  
 از نهیب دشمنان دین هراسان گشته‌اید  
 پیش دشمن اسپر افکنده، گریزان گشته‌اید  
 بی‌سبب بیچاره و مقهور و لرزان گشته‌اید

گوئیا بر سفره رنگینشان ، دل بسته‌اید  
 کاین چنین عهد خدای خویش را بگسته‌اید

حُجَّةُ الاسلامها ! ای رهنمایان بشر  
 دین حق افتاده اکنون از اجانب در خطر  
 هان بپا خیزید و با حکم خدای دادگر  
 خلق را آگاه سازید از اصول خیر و شر

امر بر معروف کرده ، نهی از منکر کنید  
 با عمل ترویج دین ، مانند پیغمبر کنید

فکر کوتاه شما ، اسلام را بر باد داد  
 زین سکوت وزین خمودی دین ز رونق افتاد  
 کو نماز و روزه، اسلام ، کو حج و جهاد  
 رهبری تا کی بود در دست مشتی بی‌سواد

بی‌تأمل هم‌چنان افراد جاهل ، تا به کی  
 پشت بر حق کرده‌اید و رو به باطل تا به کی

کاش از بهر خدا چندی مسلمان می‌شدید  
 جانشین بودر و مقداد و سلمان می‌شدید  
 پیرو احکام جاویدان قرآن می‌شدید  
 رهبر افراد انسان ، سوی یزدان می‌شدید

این دورنگی تا به کی ، دین مبین از دست رفت  
 رنجهای رحمة للعالمین از دست رفت

حکم حق را داده‌اید اندر کف مردان مست  
مردمانی پست فطرت مردمی شهوت پرست  
تا بگیرند اختیار خلق را ، آنان به دست  
مسلمین را روبرو کردید با ننگ شکست

لیک خود بر بستر امن و امان خوابیده‌اید  
بی‌خبر از حال زار ناتوان خوابیده‌اید

این ستمها از شما و ضعف بسیار شماست  
از دوروئیها و از افکار بیمار شماست  
از تناقضهای در گفتار و کردار شماست  
یا ز کوته‌بینی تدبیر و پندار شماست

یا ز خودخواهی که در محراب و منبر می‌کنید  
یا ز خودداری که اندر نهی منکر می‌کنید

کردگارا عده‌ای بی‌دین به دین پیوسته‌اند  
غاصبانه بر سریر علم دین ، بنشسته‌اند  
نام دین را این گروه پست بر خود بسته‌اند  
لیک آنها پشت دین را زین عمل بشکسته‌اند

وای زین گرگان که دعوی شبانی می‌کنند  
سارقند و ادعای پاسبانی می‌کنند

بارالها ، نیک آگاهی تو بر افکار من  
واقفی بر جمله اسرار و بر پندار من  
نیست غیر از حق پرستی در همه کردار من  
یا نمی‌باشد برای سلطنت ، پیکار من

بلکه می‌باشد قیام من پی احیای دین  
می‌کنم ایثار جان را در ره ابقای دین

می‌کنم بیکار ، تا دین تو گردد سرفراز  
تا قیامت پرچم دین باشد اندر اهتزاز  
خلق را سوی تو باشد تا ابد روی نیاز  
از تو می‌خواهم مدد ، ای کردگار کارساز

تا که احکام تو را در دهر، جاویدان کنم  
ظلمت‌آباد جهان را روشن از قرآن کنم

ای طرفداران قرآن ، وی سخنگویان دین  
ای هواداران دین پاک ختم‌المرسلین  
خطبه‌ها خوانید ، بهر اتحاد مسلمین  
سرویا ، بنویس حق را و مترس از مشرکین

بر طرفداری حق ، هر چند تحقیرت کنند  
بهر حقگوئی ، اسیر کند و زنجیرت کنند



هر آنکه یاد کند از حسین خون گرید  
به رنجهای فزونش ز حد فزون گرید  
ز بس فزون بود اندوهت ای حسین عزیز  
که زخمهای تنت بر غم تو خون گرید

## یتیم

وای اگر روزی شود بیچاره و مضطر یتیم  
عرش می‌لرزد اگر گریان شود چشمان وی

کن نوازش جملهٔ ایتام را با لطف و مهر  
می‌زداید تیرگی را از دل و جان خنده‌اش

تا که از حال یتیمان باخبر باشد مدام  
منعما راه فراری نیست بهرت در جزا

طفل تو در بستر راحت نماید خواب ناز  
هان بترس از آه مظلومان‌ه‌اش در شام تار

سکه‌های زر بود در دست فرزندان تو  
بوسه بر رخسار فرزندان دل‌بندت من

و عده‌ها دادی یتیمان را و نمودی وفا  
شو شناگستر یتیمان را به گیتی ، سرویا

آه از آن ساعت که گردد بیکس و یاور یتیم  
چونکه می‌باشد عزیز اندر بر داور یتیم

خاصه آن طفلی که گردیده است از مادر یتیم  
قلب مؤمن را بود پیوسته روشنگر یتیم

زین سبب در کودکی گردید پیغمبر (ص) یتیم  
گر بگیرد دامت را در صف محشر یتیم

در عوض باید به خاک ره گذارد سر یتیم  
گر شود بیچاره و خونین دل و مضطر یتیم

می‌شمارد در عوض شب تا سحر اختر یتیم  
گر بود با حال غمگین اندر آن محضر یتیم

گفته‌هایت را دگر کی می‌کند باور یتیم  
چونکه می‌باشد ثنایت را شناگستر یتیم

## نیروی هوایی

ای فراز آسمانهای وطن ، مأویان  
پاسدار مرز کشور . دیده بینایان

ای که بخشیده به ملت راحتی در شام تار  
پاسداریهایتان در سینه شیهایتان

چونکه گفتید از نخستین روز لیبک ای امام  
کام جان شیرین بشد از لعل شکرزایان

رهبر ایران خمینی هست خشنود از شما  
خواست تا ملت گذارد پای جای پایتان

بود لبخند محبت بر لب رهبر که هست  
راضی از کار شما آن حامی دانایان

ملت ایران مباحی زین همه ایثار و عشق  
دولت ایران رهین لطف و استغنیان

مهدی موعود باشد قائد و مولای ما  
آنکه امروز است یار و شافع فردایتان

در ره مولایتان از جان و سر بگذشتهاید  
جان به قربان شما و نازنین مولایتان

ای شما دشمن شکاران بر فراز آسمان  
جان ز دشمن می‌ستاند غرش آوایتان  
نغمه‌الله اکبر از سپهر آبنوس  
می‌رسد بر گوش جان از غنچه‌گویایتان  
بر سر دشمن یورش بردید با قدرت که شد  
خوار و بیمقدار اکنون دشمن رسوایتان  
هست نیروی هوایی مفتخر از کارتان  
می‌درخشد نور عشق از چهره و سیمایتان  
پشتبان انقلاب آن ابتکارات شماست  
چون نبود از مکر دشمن لحظه‌ای پروایتان  
با وقاحت شد فراری دشمن از میدان جنگ  
از خروش و حمله‌های تند و برق‌آسایتان  
بگذرد از مشکلات و می‌گشاید عاقبت  
قدس را و کربلا را آسمان پیمایتان  
گر شد از خون شهیدان خاک ایران لاله‌زار  
آسمان گلگون شد از آن لولو لالایتان  
لولو لالا بود آن قهرمانان شهید  
نامشان زینت فزای پیکر رعنایتان  
خوف از محشر نمی‌باشد شما را بعد مرگ  
در بهشت جاودان یزدان دهد مأوایتان  
سروی از تحسین‌تان عاجز بود با معذرت  
می‌کند تعظیمتان ، زآن همت والایتان

## نغمه حمد

شد جوانت فدای ایمانش	گشت قربان به راه جانانش
خواند قرآن همیشه با اخلاص	عاقبت شد فدای قرآنش
از خمینی گرفت درس جهاد	سر نهادی به پای فرمانش
او بود نایب امام زمان	آنکه جان همه به قربانش
داشت پیمان که یار دین باشد	جان سپردی به راه پیمانش
سعی او بود یاری اسلام	تا به راهش فدا کند جانش
رفت از این جهان پر تزویر	سوی رضوان و باغ و بستانش
او شهید است و چون دگر شهداء	متنعم ز لطف رحمانش
چون گذشت از همه سروسامان	ذات باری بداد سامانش
داد او را بهشت و حورالعین	نعمتی را که نیست پایانش
قطره خونش فتاد چون بزمین	شست یزدان همه گناهایش
پیکرش نارسیده بر سر خاک	دید حور و قصور و ایوانش
بر لب او نشست نغمه حمد	تا که حق را بدید و رضوانش

دارم امید در صف محشر

دست سروی رسد به دامانش

## اوج سعادت

آنانکه روی شاهد مقصود دیده‌اند  
کشته شهید عشق و به مقصد رسیده‌اند  
رنج و ملال را که بود در ره وصال  
آنان بچشم دیده و بر جان خریده‌اند

شرح فراق یار . ز غم‌دیدگان بی‌رس  
کاین غم رسیدگان غم بسیار دیده‌اند  
دل بسته بر حقیقت و دل کنده از هوی  
جز حق ز ممکنات همه دل بریده‌اند

بهر بنای کعبهء دل در تمام عمر  
از شوق روی خار مغیلان دویده‌اند  
از سطح خاک با پر عشق و امید خویش  
عنقا صفت به اوج سعادت بریده‌اند

حق را بدون بیم به هر جای گفته‌اند  
حق را بدون کبر ز هر کس شنیده‌اند  
بهر رضای حق به خطر پا نهاده‌اند  
بهر رضای حق ز جهان پا کشیده‌اند



در راه دوست از سر و سامان گذشته‌اند  
 بر خاک اوفتاده و در خون طپیده‌اند  
 گر پایمال جور و ستم گشته جسمشان  
 چون لاله‌های سرخ به صحرا دمیده‌اند

مانند کوه در بر قدرت ستاده‌اند  
 فانوس‌وار در ره طاعت خمیده‌اند  
 مانند گل به فرق محبان نشسته‌اند  
 مانند خار بر دل دشمن خلیده‌اند

گشته شهید عشق و شده شاهد وصال  
 در خوابگاه مهر و وفا آرمیده‌اند  
 زهر فراق گشته چو شکر به کامشان  
 روز وصال بسکه محبت چشیده‌اند

جز حق نگفته‌اند و نگویند غیر حق  
 در نای حق ، ندای انال‌حق دمیده‌اند  
 گر قطعه قطعه پیکرشان گشته در نبرد  
 طومار عمر ظلم و ستم را دریده‌اند

در حسم پر فضیلت ایمان چو جان پاک  
 بر چشم پر حقیقت دین نور دیده‌اند  
 چون در جهان پدیدهٔ سعی و عمل بدند  
 روشکر حیات ابد زین پدیده‌اند

آنها نمرده‌اند و اگر کشته گشته‌اند  
 جان را نثار کرده به حانان رسیده‌اند  
 سروی نو ناس سرو آن رادمردمی  
 کر بوسان دیر کل مقصود حیده‌اند

## پایگاه علم

در یکی از مسافرت‌های به جبهه که با دوست ارجمندم جناب آقای مؤید برای شرکت در شب شعر همسفر بودم ، موقع بازگشت در نزدیکی شهر مقدس قم که در اتوبوس کنار یکدیگر بودیم ، مشترکاً " این چند بیت سروده شد .

\*\*\*

مخفی نماند از نظرت سوز و سازها  
آری ، خدای داده تو را امتیازها  
جویند چاره از کرمت چاره‌سازها  
قم را بود به جنت فردوس ، نازها  
آرند در حریم تو مردم ، نمازها  
بر او گذشت‌گرچه نشیب و فرازها  
بر حل مشکلات و به رفع نیازها  
از دوری برادر ، سوز و گدازها  
هرگز کدر نشد ز غبار مجازها  
در جان تست ز آیت تطهیر رازها  
دست گره‌گشای تو بخشد جوازها  
هستند میهمان تو ، مهمان نوازها  
گرد نفاق و کبر و ریا ، حرص و آرها

ای سر نهاده بر حرمت سرفرازها  
هم خواهر امامی و هم دختر امام  
تو دختر گرامی موسی بن جعفری  
کوی ترا بهشت نخوانم که از صفا  
تا آورند دامن لطف تو را بدست  
قم پایگاه علم شد از احترام تو  
ای در حجاب و عفت و عصمت گشوده دست  
قم شاهد است داغ دلت را که داشتی  
سر تا بیا حقیقت ، و آئینه دلت  
معصومه‌ای و جلوه‌ئی از عصمت بتول  
دیدار کربلا و ورود بهشت را  
آنجا که خوان لطف تو گسترده می‌شود  
از خاطر موید و سروی تو پاک کن

## نیروی دریائی

می درخشد نور حق از چهره و رخسارتان  
شد قرین کردارتان با جمله گفتارتان

چون نشانیها بود از گرمی بازارتان  
در تحیر خلق عالم باشد از بیکارتان

می شود هر لحظه افزون ارزش و مقدراتان  
رهنمائیهای او ، روشنگر افکارتان

چونکه می باشد خمینی رهبر هشیارتان  
نیست مخفی کید خصم از دیده رادارتان

خدعه دشمن دگر کی می دهد آزارتان  
منهزم شد دشمن از آهنگ آتشیارتان

چون شده خم پشت خصم دون ناهنجارتان  
آفرین بر قدرت و نیروی جنک افزارتان

ای شما دریادلان جان برخی ایثارتان  
با شما دریادلان علم و عمل توأم بود

گرمی آب خلیج فارس را اسرارهاست  
نیروی رزمنده دریائی ما شاد باد

هرچه طولانی شود این جنگ نامعقول باز  
پیش می تازید با فرمان رهبر چونکه هست

موجها را بشکنید و حمله بر دشمن کنید  
لطف دادار است رادار شما را رهنما

خصم را مغلوب اندر خانه خود کرده اید  
خصم لرزان گشته است از نغمه تکبیرتان

وقت آن گردیده از بهر هجوم آخرین  
هرچه بادست شما تولید می گردد نکوست

نیروی دریائی ما از شما شد خودکفی	مرحبا صد مرحبا بر کوشش بسیارتان
بس حماسه آفریدید ای عزیزان در نبرد	تا قیامت زنده و جاوید شد آثارتان
انگه بر قدرت حق کرده‌اید از این سبب	مهدی صاحب زمان باشد همواره یارتان
ملت از جهد شما آرامشی دیگر گرفت	پاسدار دین بود چون دیده بیدارتان
برق خشم چشمتان آتش‌زند بر جان خصم	در دعا شبها نخشکد چشم گوهریارتان
بوسه بر امواج دریا می‌زند آلاله‌ها	تا مگر شاهد بود در مکتب ایثارتان

سروی از جان می‌کند تعظیمتان از این سبب

در خلیج فارس آمد از پی دیدارتان



ما جان نثار حیدر و در دین احمدیم  
 در پرتو حمایت خلاق، سرمدیم  
 ما را غمی بدل نبود در صف جزا  
 چون پیروان صادق آل محمدیم

## شب قدر

غیر تو رهبر والا کهری نیست مرا  
تا بیایم به برت ، بال و پیری نیست مرا  
شوی آگاه که دیگر اثری نیست مرا  
از چه بر درکه لطفت گذری نیست مرا  
بخدا غیر تو یار دگری نیست مرا  
تا نیایی تو ، امید سحری نیست مرا  
که ازین شب ، شب فرخنده تری نیست مرا  
جز ولای تو ز دنیا ثمری نیست مرا  
می کنم ندبه که از تو خبری نیست مرا  
چه توان کرد به از این هنری نیست مرا  
تا نثار تو کنم سیم و زری نیست مرا  
جز خمینی به چهار راهبری نیست مرا  
که ازین به ، به دو عالم اثری نیست مرا  
بہتر از حب تو یکتا گهری نیست مرا

می کنم ناله که از تو خبری نیست مرا  
مرغ بشکسته پرم گر شوم آزاد ز بند  
ترسم آن روز ز حال دل محنت زده ام  
مانده ام مات که با آنهمه آقائی و مهر  
نکشم دست ز دامان تو ای مونس جان  
روزم از هجر تو شام و شب من ظلمانی  
دلنوازا ، شب میلاد تو باشد شب قدر  
ساخت مهر تو مرا از هر دو جهان مستغنی  
سالها شد که بهر جمعه به امید وصال  
گر سخن درخور وصف تو نگفتم نه عجب  
نازنینا بجز از موی سپید و رخ زرد  
ای خدا را تو ولی تا تو نهانی ز نظر  
مدح اجداد ترا گفتم و دانم به یقین  
سرویم گشته عجیب مهر تو در آب و کلام

## كاوه

كاوه‌اي خواه‌م كه بردارد لوي كاوه را  
پر كند با سعي و جهد خويش جاي كاوه را

كاوه‌اي خواه‌م كه باشد جان‌نثار انقلاب  
تا برافزاد به كردستان لوي كاوه را

كاوه‌اي خواه‌م كه باشد همچواو نستوه و گرد  
تا كند اثبات عز و اعتلای كاوه را

كاوه‌اي خواه‌م كه باشد لايق لطف امام  
تا كه راضي سازد از خود پيشواي كاوه را

كاوه‌اي خواه‌م كه باشد رهرو اندر راه او  
تا كه بشناسد به ميدان جاي پای كاوه را

كاوه‌اي خواه‌م كه از سعي و صفای خويشتن  
ياد آرد بهر ما ، سعي و صفای كاوه را

كاوه با برنامه‌ريزي‌هاي خود پيروز بود  
كيست تا اجرا كند برنامه‌هاي كاوه را

كاوه خوش را نثار راه دين حق نمود  
نيست شكي بهر ما مهر و وفای كاوه را

کاوه با خورش نوشت این جمله را : یاران به پیش  
باید اجرا کرد این حکم بجای کاوه را

کاوه گفتا عاقبت اسلام پیروز است و بس  
حال باید کرد ثابت ، مدعای کاوه را

کاوه با رزمندگان ، پیوسته مشغول دعاست  
هان ز جا برخیز و شامل شو دعای کاوه را

کاوه می خواند ترا بر یاری قرآن و دین  
گوش جان بگشا و خود بشنو ندای کاوه را

کاوه می باشد شهید و شاهد اندر بزم حق  
حبذا یا حبذا ، صبح و مسای کاوه را

کاوه را در هفته وحدت به وحدت یافتم  
دیدم آنجا دوستان جان فدای کاوه را

کاوه را نتوان به حق توصیف کردن ، سرویا  
به که لب بر بندمی مدح و ثنای کاوه را



در روز شنبه ۶۵/۶/۱۵ مطابق با اول محرم الحرام ۱۴۰۷ هجری قمری در حین  
تشییع جنازه او سروده شد - سروی

## امرونی

تا توانی ای برادر، مردم‌آزاری مکن  
اشک مردم را ز ظلم خویشان جاری مکن  
تا توانی، حل مشکن کن ز کار این و آن  
از برای مردم، ایجاد گرفتاری مکن  
در پناه دین اگر دزدی برد حق کسان  
آبروی دین طلب بنما و ستاری مکن  
می‌شود ظالم قوی، ساکت چو بیند خلق را  
با سکوت خویش، از ظالم طرفداری مکن  
می‌کند مظلوم چون زاری، ستم افزون شود  
پیش ظالم هیچ‌گه، همچون زنان زاری مکن  
مال دنیا را برای حفظ دین بنمای خرج  
بهر وارث، گنج و گوهر را نگهداری مکن  
ظالم از افتد به ذلت جای شادی کردن است  
بهر او دیگر ز راه جهل، غمخواری مکن  
پند سروی بشنو از خواهی رضای کردگار  
تا توانی ای برادر، مردم‌آزاری مکن



## توبهٔ حر

" اگر چون خاک پامالم کنی خاک درت کردم "

ز خاکم گر بگیری ، جانفدا و یاورت کردم

ندارم آرزویی ، جز فدا گشتن به راه تو

بده اذن جهادم ، تا به قربان سرت کردم

اگر چه حر نهاده مادرم نامم ، نه آزادم

گرفتار توام مولا ، که خواهم چاکرت کردم

تو گر راضی شوی از من شود راضی ز من یزدان

بده اذنم که قربانی به راه داورت کردم

پیمبر گفت بر افتادگان رحمت سزا باشد

من افتاده خواهم برخی پیغمبرت کردم

غلامت را ببخشا حق مهر مادرت زهرا(س)

که منم شامل لطف و عطای مادرت کردم

شکستم گر دل زینب پی جبران آن اکنون  
کنم جان را فدا خاک قدوم خواهرت کردم

اباالفضل تو از جرمم گذشت و شد ز من راضی  
به قربان اباالفضل آن امیر لشکرت کردم

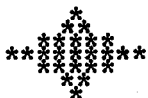
جوادم شد فدای جان فرزندت ، بده اذنی  
که منم همچو فرزندم فدای اکبرت کردم

بده اذن جهادم خسروا تا اندرین میدان  
من کوچکتر از اصغر ، فدای اصغرت کردم

چو افتادم ز پشت زین اگر نامم به لب آری  
فدای لعل جان بخشندهٔ جان پرورت کردم

نمودم افتفا سروی " هلالی " را که می‌گوید  
" اگر چون خاک پامالم کنی خاک درت کردم "

۱۳۴۶



بارالها بسویت نامه سیاه آمده‌ام  
دست پر لیک پر از جرم و گناه آمده‌ام  
عاصیان را نبود جز کرمت پشت و پناه  
در بر لطف و عطایت به پناه آمده‌ام

## اکنون

بیا ای مدعی بنگر که بزمم روشن است اکنون  
زمان بازدید و روی یاران دیدن است اکنون

سپاس و شکرها دارم من از یاران روشن دل  
که بزمم از فروغ روی یاران روشن است اکنون

کجا دیگر فراموشم شود تا آخر عمرم  
که گلهای محبت در کنارم خرمن است اکنون

محبت با صمیمیت ز بس دیدم ازین یاران  
کجا با صد زبان دیگر مجال گفتن است اکنون

شود روشن ز دیدار عزیزان دیده‌ها انسان  
که کور از شادی ما دیده‌های دشمن است اکنون

بود ارشاد مهماندار و یاران دسته‌های گل  
از آنرو مجلس ما به ز باغ گلشن است اکنون

بدم مستأجر و آمد کنون مستأجری دیگر  
حقیقی باشد و نور دو چشمان من است اکنون

به او یاری نمائید ای عزیزان بهر توفیقش  
که او آماده بهر خدمت این میهن است اکنون

بود استاد دانشگاه و دانش پرور و مؤمن  
تخصص دارد آری صاحب فوت و فن است اکنون

من از اخلاص می گویم سخن ریب و ریا هرگز  
که خدمت منقضی گردیده وقت رفتن است اکنون

من و تو خادم جمهوری اسلام می باشیم  
سخن را ساده می گویم که امری متقن است اکنون

اگر رزمندگان در جبهه می جنگند با دشمن  
لباس خدمت اندر پیکر ما جوشن است اکنون

اگر بهر خدا ، خدمتگزاری ایده ما شد  
اداره بهترین حصن و یگانه مأمن است اکنون

به بخشید ای عزیزان گر قصوری رفت در خدمت  
که وقت عذرخواهی کردن و بخشیدن است اکنون

به گرمی ، بوسه بر دست عزیزان می زند سروی  
که دست دوستان را موقع بوسیدن است اکنون

۶۲/۳/۵



به سروی سرا گفتم این مدعا را  
چو دیدم بسی خرمی و صفا را  
به گاشان شود عمر تو حیف و ضایع  
نه بینی اگر باغ سروی سرا را

## می‌میرد

عاقبت هر که بیاید به جهان می‌میرد  
سپری عمر چو شد ، پیر و جوان می‌میرد  
مرگ تنها نبود سهم بشر در گیتی  
جز خداوند همه خلق جهان می‌میرد  
تا که داری به جهان قدرت ، کن یاری خلق  
که ترا قدرت و این تاب و توان می‌میرد  
کوه و دریا و شجر ، بلکه تمام موجود  
ماه و خورشید و همه گاهکشان می‌میرد  
اثر از گردش افلاک نخواهد ماندن  
همه افلاک شود محو و زمان می‌میرد  
عاقبت می‌شود این دهر همه غرق سکوت  
قطع اخبار شود ، باد وزان می‌میرد  
کافران را به قیامت نبود امن و امان  
که در آنروز دگر امن و امان می‌میرد  
سروی آماده رفتن شو از این دار خراب  
عاقبت هر که بیاید به جهان ، می‌میرد

## مادر شهید

مزن در ماتمم فریاد ، مادر ،  
که شد روحم ز تن آزاد ، مادر ،  
مده خود را به دست غصه و غم  
اگر خواهی مرا دلشاد ، مادر ،  
بخوان قرآن برایم ، گاهگاهی  
به قرآنت ز من کن یاد ، مادر

بهشتم زیر پای تست ، فردا  
چو آیم در صف میعاد ، مادر  
شهیدم من ، شهید راه اسلام  
که هستم از شهادت شاد ، مادر  
خمینی رهبر ما زنده باشد  
که جان من فدایش باد ، مادر

مگر نشنیده‌ای در مکتب دین  
کلام حضرت سجاد ، مادر  
بفرمود آن بزرگ دین و دانش  
که دنیا هست بی‌بنیاد ، مادر  
به جان بشنو کلام حق پسندش  
که نبود مثل او استاد ، مادر

لدوا للموت وابنوا للخراب  
 سرود از گفته اجداد ، مادر  
 بناها می شود ویران ، بمیرد  
 هر آنکس کو ز مادر زاد ، مادر  
 فنا گردد تمام آنچه هستی است  
 بغیر از خالق ایجاد ، مادر

اگر خواهی کنی گریه برایم  
 ز دشت کربلا کن یاد ، مادر  
 فغان کن بر حسین و اکبر او  
 و یا بر قاسم داماد ، مادر  
 بیاد آور دمی ام البنین را  
 که دیده داغ چار اولاد ، مادر  
 به ویژه بر ابا الفضلش که افتاد  
 ز پا با قامت شمشاد ، مادر

بکن نفرین به صدام یزیدی  
 که کرده اینهمه بیداد ، مادر  
 دعا کن تا امام عصر آید  
 جهان سازد ز داد آباد ، مادر  
 ز قول من بیا بشنو ز سزوی  
 مزن در ماتمم فریاد ، مادر



## یا امام رضا

دلم به مهر تو پیوست ، یا امام رضا  
ز هر چه غیر تو بگسست ، یا امام رضا  
هر آنکه شد متوسل ترا ز لطف خدای  
ز آتش دو جهان رست ، یا امام رضا  
ز پا نیفتم و باشم چو کوه پابرجای  
بگیری ار تو مرا دست ، یا امام رضا  
ز محنت دگران من کجا شوم غمگین  
محبت تو اگر هست ، یا امام رضا  
هزار لعن خدا بر روان مأمون باد  
که قلب پاک تو را خست ، یا امام رضا  
از آن زمان که شدی از جفا و کین مسموم  
دلم برای تو بشکست ، یا امام رضا  
غلام درگه تو سرویم ، هزاران شکر  
که دل به مهر تو پیوست ، یا امام رضا



## میلاذعلی اصغر(ع)

ای ماه رجب دل از تو شاد است  
بارنده به فرق خلق عالم  
بر هر که نظر کنم در این ماه  
در روز نخست و دوم ماه  
یک باقر علم دین و دوم  
در روز نهم ، علی اصغر  
در روز دهم ، به شهر یثرب  
در سیزدهم ، علی عالی  
در پانزدهم که زینب آمد  
از بعثت احمدی در این ماه  
ترجیع من از برای اصغر  
در ظاهر اگر چه شیرخوار است  
هستی تو مخاطبم در این شعر

چون کام دل از تو بر مراد است  
لطف است و محبت و وداد است  
ذکر لب او ، وان یکاد است  
میلاذ دو رهبر رشاد است  
هادی ، دهمین امام راد است  
در دامن مفخر عباد است  
میلاذ مبارک جواد است  
در بیت خدای خانزاد است  
قلب علی و بتول ، شاد است  
پاکیزه جهان ز هر فساد است  
سرفصل کتاب ، اتحاد است  
آماده ز جان پی جهاد است  
این گفته ز روی اعتقاد است

هر چند علی اصغری تو

در رتبه ، ولی اکبری تو

ای لعل لب تو عین کوثر  
 مسکین چو به درگه تو آید  
 آنکس که پناه او تو باشی  
 خاموش شود جحیم بر ما  
 بهتر ز بهشت جاودان است  
 زهرا ز وجود تو سرافراز  
 نامت چو علی نهاد مادر  
 در روز جزا به دوستانت  
 بر من نظری فکن که منم

هر چند علی اصغری تو

در رتبه ، ولی اکبری تو

ای کودک بی نظیر اصغر  
 در ظاهر اگر چه خردسالی  
 بد بی خبر از علو شأنت  
 کاری که تو کرده‌ای به دنیا  
 اسرار قیام کربلا را  
 وقتی که حسین ماند تنها  
 خلاق بصیر ، در دو عالم  
 بی شیر چو بود مادر تو  
 هم سیرز جان شدی هم از آب  
 دست من اوفتاده از پای  
 گویم به مدیح ذات پاکت

هر چند علی اصغری تو

در رتبه ، ولی اکبری تو

ای کودک بی گناه ناکام	سوک تو ببرد از دل آرام
همچون تو ندید چشم گردون	همچون تو نژاد مام ایام
ای گیسوی تو کمند جانم	خال تو مرا فکند در دام
ای گردش چشم دلفریبت	از جان و دلم ربوده آرام
ای پور حسین دانی از چیست؟	با نام علی شدی تو همنام
تو پشت ستمگران شکستی	چونانکه علی به کعبه اصنام
تو باب حوائجی . بشر را	ما را برهان ز شر آلام
لطفی کن و بهر ما طلب کن	ایمان قرین به حسن فرجام
بهر فرج و ظهور مهدی	بهر ظفر و رواج اسلام
بنما تو دعا که هست مقبول	بر درگه کردگار علام

هر چند علی اصغری تو

در رتبه ، ولی اکبری تو

از جهد تو دین حق عیان شد	تا روز حساب ، جاودان شد
نام ستم از شهادت تو	نابود ز صفحه جهان شد
آنکو به تو این ستم روا داشت	مستوجب لعن جاودان شد
خاکی که تو خفته‌ای در آنجا	ما را همه کعبه امان شد
خون شد دل فاطمه به جنت	آندم که سر تو بر سان شد
شد تیره و تار ، ملک هستی	در خاک چو جسم تو نهان شد
بر عرش خدای ، لرزه افتاد	چون خون تو سوی آسمان شد
تا پاک کند گناه ما را	خون دل ما به رخ روان شد
در سوک شهادت عظیمت	گریان به تو صاحب الزمان شد

هر چند علی اصغری تو

در رتبه ، ولی اکبری تو

تو ، نغمه‌سرای نینوائی	تو ، بلبل باغ کربلائی
زیرا که بری ز هر خطائی	پاکی و منزهی ، چو قرآن
جان باخته ره خدائی	تو ، روح بزرگ انقلابی
داری چو خدای ، خونبھائی	خونت چو بخون حق عجین شد
تو شافع ما ، در آن سرایی	مداح تو ما ، در این جهانیم
آئینه حق ، و حق نمائی	همچون پدرت حسین مظلوم
چون در ره دین تو جانفدائی	جانم به فدای جان پاکت
تو ، بنده خاص کبریائی	ما ، بنده درگه تو هستیم
بی‌حد و حدود و منتھائی	در قدر و شرافت و بزرگی

هر چند علی اصغری تو

در رتبه ، ولی اکبری تو

وی جان ز عنایت تو خرسند	ای واسطه من و خداوند
در دام محبت تو پابند	ای آنکه تمام دوستانند
بی‌مثل و نظیر و بی‌همانند	چون طرز شهادت تو باشد
فخریه کند ز چون تو فرزند	جد تو ، به انبیای مرسل
از جمله جهان گسست پیوند	هر کس که به‌بست با تو الفت
زنجیر عدالت خداوند	ای بند قماط لاله گونت
بر روی پدر ، زدی تو لبخند	چون تیر رسید بر گلویت
میسند مرا به غصه ، میسند	دست من و دامن عطایت
در پای تو سر نهاده ، گفتند	چون اهل یقین ز روی اخلاص

هر چند علی اصغری تو

در رتبه ، ولی اکبری تو

ای روح لطیف کشور تن  
 نام تو مرا چو حرز جان است  
 تا مهر تو حرز جان من شد  
 سر، خم نکند گدای کویت  
 این فخر بس است مر ترا چون  
 فخریه نمود بر ملایک  
 می خواستم که مدح گویم  
 عظم به خروش آمد و گفت  
 عشقم به کمک رسید و گفتا  
 آن به که مدد بگیرم از عشق  
 بر سروی جان نثار ، بنگر  
 محراب رخ تو ، قبله من  
 در بین دو صد هزار دشمن  
 گشتم ز حوادث ، ایمن  
 بر درگه کیقباد و بهمن  
 در روز ازل خدای ذوالمن  
 چون جد تو خواست آفریدن  
 افسوس که بد زبانم الکن  
 در وصف رخس به حیرتم من  
 دفتر بگذار و خامه بفکن  
 یک جمله بس است بهر گفتن  
 در موقع نزع و جان سپردن

هر چند علی اصغری تو

در رتبه ، ولی اکبری تو



ز نور خدا آن دلی منجلیست  
 که در آن ولای نبی و ولیست  
 بر این رتبه ایمان گواهی دهد  
 که بعد از خدا و محمد (ص) ، علیست

## مفقود

دلم گرفته و خون شد برایت ای مفقود  
که پرزند دل و جان در هوایت ای مفقود

به جنگ کفر به یاری دین علم گشتی  
ز حق مدافعه بد ، مدعایت ای مفقود

به سوی جبهه ، پی دیدن تو آمده‌ام  
ندیدمت شده دل خون برایت ای مفقود

بیا به یاری رزمندگان ، و با قدرت  
علم نمای به عالم لوایت ای مفقود

به روزگار ، کجا محو می‌شود اثر  
که بر لب همه باشد ثنایت ای مفقود

شهادت شهدا را تو هم بگو تبریک  
تو هم شهید منی جان فدایت ای مفقود

اگر که باز نیائی به کربلا ، آیم  
که کربلای معلاست جایت ، ای مفقود

تو هادی دل غمدیده باش سروی را  
به سوی خود تو مرا کن هدایت ای مفقود

## کتاب

نعمتی باشد بشر را از بر داور ، کتاب  
چونکه جانها را همیشه هست روشنگر ، کتاب

در تمام مشکلات زندگی در راه علم  
هست با گنجینه دانش ترا یاور ، کتاب

روشنی بخش زمین و آسمان و ماسواست  
بر سپهر علم باشد خسرو خاور ، کتاب

دین ما را پشتبان قرآن بود در هر زمان  
چونکه باشد معجز جاوید پیغمبر ، کتاب

چون کتاب آمد نبی را ، این ندا آمد بگوش  
هدیه‌ای باشد تو را از خالق اکبر ، کتاب

پیرو قرآن کجا گمره شود در این جهان  
چون بود سوی حقایق خلق را رهبر ، کتاب

زر بده ، بستان کتاب ایدوست گر دانشوری  
چون ترا از زر درین عالم بود بهتر ، کتاب

از کتاب ، علم و هنرها مایه می‌گیرد بلی  
بر سر علم و فضیلت‌ها بود افسر ، کتاب

کن ذخیره بهر فرزندان کتاب ای هوشمند  
بهتر است از سیم وزراز لعل واز گوهر ، کتاب

معضلات ما به هر مجلس فراوان است . لیک  
می شود حل معضلات ار هست در محضر کتاب

سرویا تکرار مطلع کن سخن را کن تمام  
نعمتی باشد بشر را از بر داور ، کتاب

طبس - ۱۳۴۹



من کمک از کردگار دادرس خواهم گرفت  
اختیار از دست شخص بوالهوس خواهم گرفت  
گر کنم احساس تکلیفی به تأیید خدای  
هر چه را دادم بهر کس بازپس خواهم گرفت





## مرغ عشق

به عز و جاه طراز شهیدی ای مفقود	تو در میان دلیران فریدی ای مفقود
که لذتی تو ز عمرت ندیدی ای مفقود	چو یاد آورم از تو بسی شوم غمگین
مگر به کام دل خود رسیدی ای مفقود	به جبهه رفتی و دیگر خبر ز تو نرسید
ز جان گذشتی و در خون طپیدی ای مفقود	به جبهه‌های نبرد آنچنان شدی مفتون
که دست از سر دنیا کشیدی ای مفقود	به جبهه، مهدی موعود را مگر دیدی
که بی‌خبر ز عزیزان رمیدی ای مفقود	ندانمی که اسیری ، شهید گمنامی
ندای ارجعی از حق شنیدی ای مفقود	تو چون حسین برفتی ، مگر که همچون او
تبسمی چو به لبهاش دیدی ای مفقود	رضای حق تو بخواندی ز چهرهٔ مهدی
که ناگهان ز جهان دل بریدی ای مفقود	ندانمی که چه دیدی تو در دم رفتن
چو مرغ عشق ز گلشن پریدی ای مفقود	ندیده کام ز دنیا ، و از جهان رفتی

به باغ خلد هدایت نمای سروی را

در آن زمان که به جنت چمیدی ای مفقود

## بسیج

در سر شوریده شور کربلا دارد بسیج  
در دل پر مهر خود نور خدا دارد بسیج  
در کفی شمشیر و در دست دگر قرآن بود  
یاورش حق است و بر لب قل کفی دارد بسیج  
نایب صاحب زمان باشد خمینی رهبرش  
چونکه در قرآن نظر بر انما دارد بسیج  
بیست ملیون ارتش ما را سر و سامان دهد  
رهنما فرمانده کل قوا دارد بسیج  
گر سپاهی پاک و بیغش گشته مانند طلا  
بهر آنها چونکه حکم کیمیا دارد بسیج  
بی نظیر است این بسیج و این سپاه پاسدار  
چون فرشته جان بی جرم و خطا دارد بسیج

چون مرادش از نخستین روز حزب‌الله بود  
بر خداوند توانا ، اتکا دارد بسیج

رمز پیروزی ملت را تو در مسجد بجوی  
چون در آنجا مجلس ذکر و دعا دارد بسیج

دست از یاری رهبر برندارد تا ابد  
برخلاف کوفیان مهر و وفا دارد بسیج

هر زمان رهبر به سوی جبهه می‌خواند ورا  
شادمان گردد به لب قالوا بلی دارد بسیج

او بود سرباز گمنام عزیز انقلاب  
چون دلی پرمهر و بی‌ریب وریا دارد بسیج

کرده تسخیر از فداکاری سراسر جبهه را  
صد هزاران جان نثار جانفدا دارد بسیج

سوی جبهه می‌رود گریان بلب نام حسین (ع)  
چونکه در دل آرزوی کربلا دارد بسیج

با تبسم حمله بر دشمن کند روز نبرد  
چونکه بر لب چشمه آب بقا دارد بسیج

صد هزاران مثل سروی را شفاعت می‌کند  
آبرو نزد خدا ، روز جزا دارد بسیج

## جهاد و جهاد

تا توانی ای دل ، از بیگانه غمخواری مخواه  
از خسان گر جان تو را بر لب رسد ، یاری مخواه  
چون غمی آید تو را بر آن مصیبت صبر کن  
رنج دل با کس مگو ، از خلق غمخواری مخواه  
با منافق دوستی ، خود را به رنج افکندن است  
از سخن چین بهر سر خویش ، ستاری مخواه  
زندگی کن با قناعت ، رشوه از مردم مگیر  
سود خود را در جهان از مردم آزاری مخواه  
تکیه کن بر همت خود ، با توکل بر خدای  
چون کنی یاری به کس ، از او طرفداری مخواه  
نیمه شبها در دعا کوش از برای دیگران  
خلق را در محنت و در رنج و بیماری مخواه  
تا که بتوانی گره بگشا ز کار این و آن  
ای مسلمان بر مسلمانان گرفتاری مخواه  
از پی احقاق حق خویش جد و جهد کن  
در جهاد زندگی ، جز از خدا یاری مخواه  
سروپا در کار خیر ، از دوستان یاری طلب  
لیک از یاران خود ، یاری اجباری مخواه

## پاسدار

جان من بادا به قربان سرت ای پاسدار  
جان ما و تو فدای رهبرت ، ای پاسدار

بوسه بر دست تو زد رهبر بدان کرد افتخار  
گشته این بوسه گرامی افسرت ، ای پاسدار

دل قوی کن رهبر ما نایب مهدی بود  
آنکه باشد در دو عالم سرورت ، ای پاسدار

اثکا کردی تو بر قرآن و لطف کردگار  
زین سبب باشد خدایت یاورت ، ای پاسدار

پشت دشمن را شکسته ، نغمه تکبیر تو  
یاورت باشد خدای اکبرت ، ای پاسدار

گر به خاک افتی به بالین تو می آید حسین  
می کشد دست نوازش بر سرت ، ای پاسدار

آید و ، آب بقا نوشاندت ، از لعل لب  
بعد از آن چون جان بگیرد در برت ، ای پاسدار

چون دفاع از دین حق بنمودی و گشتی شهید  
مرحبا گوید به تو پیغمبرت ، ای پاسدار

ای شهید راه حق ، گیرد خدای منتقم  
انتقامت را ز خصم کافرت ، ای پاسدار

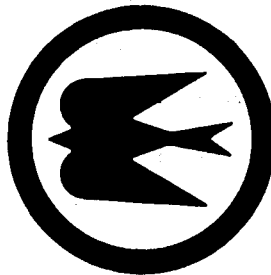
گر محب حضرت زهرا شدی ، نبود عجب  
کان بود مرهون شیر مادرت ، ای پاسدار

دانی از بهر چه جسمت ، عطر آگین می شود  
تا که جان بیرون رود از پیکرت ، ای پاسدار

خون تارااللهیت در پیکرت آمد به جوش  
حق نظر دارد به جسم اطهرت ، ای پاسدار

جسم پاکت را ملک شوید چو در جنات عدن  
می کند سیراب از آب کوثرت ، ای پاسدار

سروی از اخلاص می گوید سخن با افتخار  
جان من بادا به قربان سرت ، ای پاسدار



آنانکه قوی ز نهضت ما شده اند  
بر محو ستمگران مهیا شده اند  
آنانکه ابرقدرت دنیا بودند  
امروز ابرذلت دنیا شده اند

## ارتش اسلام

ای ارتشیان ، جامعه مفتون شماست  
این ملت حق شناس مدیون شماست  
ایران که بود عزیز و پیروز و بزرگ  
مدیون شما و سرخی خون شماست  
هر لاله که از خاک سرآرد بیرون  
خجلت زده از چهره گلگون شماست

هر سرو سرافراز به بستان وطن  
در حیرت از آن قامت موزون شماست  
شد خصم ز تدبیر شما خوار و ذلیل  
این موهبت از طالع میمون شماست  
ما یار و مددکار شائیم از آنک  
پیروزی ما تمام مرهون شماست

یاران شما همیشه باشند عزیز  
بیچاره و خوار دشمن دون شماست  
از رنج شما راحت ما شد تأمین  
ز آنروی دل و جان همه ممنون شماست  
از بهر تشکر ز شما سروی گفت  
ای ارتشیان ، زمانه مفتون شماست

## معراج نماز

من بجز یاد خداوند توانگر نیستم	پایبند کار خیرم در پی شر نیستم
کنج عزت را چو از کنج قناعت یافتم	در پی سیم و زر و اورنگ و افسر نیستم
ریزه‌خوار خوان جانانم ز استغنائی طبع	گرچه در ظاهر تهی دستم ، مکدر نیستم
هست معراج نماز و همچو جبریل امین	بهر سیر آسمان ، محتاج شهپر نیستم
منکه کام جان ز مهر دوست شیرین کرده‌ام	در تمام زندگی ، محتاج شکر نیستم
آنچه قرآن و پیمبر گفت باور کرده‌ام	گرچه از معیار دانش زودباور نیستم
ذره‌ام مجذوب خورشید ولایت گشتم‌ام	زیر بار منت مهر منور نیستم
تا شدم سرمست از مهر علی دارم یقین	در قیامت بی نصیب از آب کوثر نیستم
با تولای علی و آل او هستم غنی	مدعی بیهوده می‌گوئید توانگر نیستم
هر چه دارم از دعای مادر آوردم بدست	در دو عالم بی‌نیاز از مهر مادر نیستم

سرویم در هر دو عالم افتخار این بس مرا

چونکه جز مداح اولاد پیمبر نیستم



## درسوک آية الله بروجردی

حیف و صد افسوس پرچمدار ایمان درگذشت  
مايه فخر و جلال ملک ایران درگذشت  
نائب عام امام عصر ما ، رحلت نمود  
صاحب فضل و کمال و علم و عرفان درگذشت  
شد جهان تاریک از فقدان استادی بزرگ  
مؤمنین را آنکه بد شمع فروزان درگذشت  
اختر نورانی علم و ادب کردی افول  
آنکه بودی مستنیر از نور قرآن درگذشت  
حوزه علمیه قم ، ناگهان تاریک شد  
محفل دین نبی را مهر تابان درگذشت  
آية الله بروجردی ، سلیل مصطفی  
پیشوا و رهنمای اهل ایمان درگذشت  
شادی ما شد ز فقدانش مبدل بر عزا  
آنکه دل بودی از او پیوسته شادان درگذشت  
کشور ما بعد او یکباره شد ، ماتمرا  
شیعیان را روشنی بخش دل و جان درگذشت

خون شد اندر سینه ما دل ز فقدانش بلی  
 کان همایون رتبه پاکیزه دامان درگذشت  
 شیعیان را تسلیت گویم به قلبی پرشرار  
 چونکه ما را ناگهان آن نور چشمان درگذشت  
 در جوار حضرت معصومه در قم دفن شد  
 میهمان خواهر شاه خراسان درگذشت  
 در هزار و سیصد و هشتاد هجری ناگهان  
 آیه الله بروجردی ، به ایران درگذشت  
 یا امام العصر کن تعجیل در یاری دین  
 زانکه پرچمدار دین حق یزدان درگذشت  
 سرویا صبر از خدا خواهم در این سوگ بزرگ  
 حیف و صد افسوس پرچمدار ایمان درگذشت



شعری بسرودم چو خواندم استاد  
 بر شعر من و لطف سخن گفت اعد  
 ای وای اگر خدای بعد از عمری  
 بر روزه و بر نماز من گفت اعد

## مدال قهرمانی

یارب به رنج حادثه طی شد جوانیم  
وقت نماز نیست مرا حالت قیام  
آنقدر رنج دیده‌ام از دشمنان خویش  
گرچه جفا و ظلم بسی دیده‌ام ولی  
یاران من دگر همه نامهربان شدند  
با ناله‌های زار کنم شکوه از عدو  
هستم جوان ولی نشناسد کسی مرا  
دارم نشان به سینه‌ام از یاری علی  
تا روز حشر ماتم محسن که شد شهید  
سروی که هست یاور من با بیان شعر  
شد منقلب ز جور عدو زندگانیم  
آنهم نشانه‌ای بود از ناتوانیم  
کامروز سیر گشته دگر از جوانیم  
من کشته شماتت و زخم زبانیم  
از دست مرگ ، منتظر مهربانیم  
این ناله‌هاست شاهد رنج نهانیم  
از موی همچو برفم و قد کمانیم  
کانهم نشانه‌ای بود از قهرمانیم  
باشد غم همیشگی و جاودانیم  
گردد به حشر شامل او مهربانیم

## گل نرگس

بوی گل نرگس از هر طرف آید      بلبل ازین بوی گل در شفق آید

\*\*\*

مژده به یاران دهم درین بهاران      عید جهانی شد از نیمه شعبان  
می‌رسد از سامرا ، یاور قرآن      خیل ملک بر زمین صف به صف آید

\*\*\*

مهدی موعود ما می‌رسد از راه      عید جهانی شد از رحمت الاله  
مژده به مستضعفین چونکه بناگاه      تیر دعاهایتان بر هدف آید

\*\*\*

شام سیاه بشر را سحر آمد      مهدی موعود ما از سفر آمد  
صبح شد و تیرگیها به سر آمد      امید رزمنده جان به کف آید

\*\*\*

هست امیدی که از لطف الاهی      ارتش ما با بسیجی و سپاهی  
کنند دفع همه ظلم و تباهی      صدای رزمندگان از نجف آید

\*\*\*

مسجد اقصی که بود قبلگه دین      هست کنون در کف خصم بدآئین  
آزاد گردد اگر خاک فلسطین      قدس دوباره به مجد و شرف آید

\*\*\*

منبع عیش و سرور حضرت مهدی      جهان کند پر ز نور حضرت مهدی  
چونکه نماید ظهور حضرت مهدی      پیر جماران برش با شرف آید

\*\*\*

صحن جهان روشن از جلوهٔ رویش      جهان معطر شد از سنبل مویش  
چونکه قدم می‌نهی بر سر کویش      بوی گل نرگس از هر طرف آید



از نور جمال حجت عصر (عج)  
روشن شده این جهان تاریک  
از شادی دل بهم بگوئید  
میلاد امام عصر ، تبریک

## طفالن مسلم

فلک، آندم که مسلم را غریب و دربدر کردی  
دو طفل بی‌معینش را چرا خونین جگر کردی  
چو مسلم را قتل قوم بیدین ساختی ظالم  
قلوب کودکانش را ز کینه پرشور کردی  
زبان یارای گفتن کی کند ظالم که از قتلش  
در افغان خلق عالم را تو از جن و بشر کردی  
ولی از قتل این طفلان چه گویم خاک غم بر سر  
شهید آن بیگناهان را به پیش یکدگر کردی  
ز بیرحمی بکشتی هم پدر را هم پسرها را  
نه شرم از روی پیغمبر، نه خوف از دادگر کردی  
بسوزی ای فلک، از آتش قهر خداوندی  
نه رحمی بر پدر، ظالم، نه رحمی بر پسر کردی  
از آن ترسم که گردی واژگون و منهدم زآنرو  
مدار چرخ اعظم را ز غم زیر و زیر کردی  
تو هم ای سروی دلخسته کمتر غم‌فزائی کن  
روان از نظم خود خون دل ما از بصر کردی

## صبح روشن

به سینه ، مهر تو را پروریدم ای مفقود  
چه سود ، چهرهٔ ماهت ندیدم ای مفقود

برفتی از برم و باز برنگردیدی  
گمان مدار دل از تو بریدم ای مفقود

تو صبح روشن من بودی و نهان گشتی  
به شام هجر تو ، از غم خمیدم ای مفقود

زند شماتت دشمن ، نمک به زخم دلم  
چه طعنه‌ها ز منافق شنیدم ای مفقود

غم از شهادت نیکو برادرت نخورم  
غم تو هست فزون از شهیدم ای مفقود

برادر دگرت شد اسیر ، از او هم  
خبر رسیده که شاد از امیدم ای مفقود

ندانمی خیرت هست بعد رفتن تو  
 چه رنجا که ز هجرت کشیدم ای مفقود  
 صدای در چو بیامد به هر زمان ، از شوق  
 به شوق دیدنت از جا پریدم ای مفقود  
 به جستجوی تو در جبهه‌ها بسی رفتم  
 ندیدمت چو به هر سو دویدم ای مفقود  
 به یاد تو همه شب تا به صبح می‌نالم  
 به‌بین به موی سیاه و سفیدم ای مفقود  
 چرا ز راه هدی منحرف شوم سروی  
 امیدوار به بخت سعیدم ای مفقود



### سلیمان خاطر

خاطر که به مصر قهرمان سیناست  
 در سعی و عمل حبیب درگاه خداست  
 حق راضی از اوست چون "سلیمان خاطر"  
 نامش به عدد مساوی نام "رضا" است  
 ۱۰۰۱



## گروه تخریب

مرکز بغداد را تخریب باید کرد و رفت

آن خراب‌آباد را تخریب باید کرد و رفت

شهر بغداد است جای ظلم و بیداد و ستم

مرکز بیداد را تخریب باید کرد و رفت

هست جلاد ستمگر حزب بعث روسیاه

خانه جلاد را تخریب باید کرد و رفت

او جوانان دو ملت را نموده صید و حال

کلبه صیاد را تخریب باید کرد و رفت

ای شما تخریبیان ، بار دگر همت کنید

کاخ ظلم‌آباد را تخریب باید کرد و رفت

پایه و بنیاد ظلم و جور ، صدام است و بس

پایه و بنیاد را تخریب باید کرد و رفت

هست میشل عفلق استاد ستم در حزب بعث

خانهٔ استاد را تخریب باید کرد و رفت

گفت سروی ظلم را از ریشه باید برکنید

مرکز بغداد را تخریب باید کرد و رفت

## زلزله جنوب خراسان

در آن دیار بپا خیمه‌الم دیدم  
قیافه‌های پریشان ز رنج و غم دیدم

به زیر خاک تنی را به هر قدم دیدم  
بسی جوان به بر نازنین صنم دیدم

ولی به ملک عدم در کنار هم دیدم  
بسی شکسته سر و سینه بیش و کم دیدم

به کام مردم آن شهد ناب ، سم دیدم  
در اهتزاز چو بهر عزا علم دیدم

که جمله را برخی زرد از فقم دیدم  
تمام را ز غم اقربا ، دژم دیدم

نیازمند ، بس افراد محتشم دیدم  
ز بسکه خوار من افراد محترم دیدم

به کاخک رفتم و ویرانسرای غم دیدم  
به هر کجا که گذر کردم اندر آن وادی

چو سوی چرمه خضری برفتم از فردوس  
به زیر خاک بسی پیر و کودک و برنا

بسی عروس که خفته به حجله داماد  
ز جور قهر طبیعت کنار دشت بیاض

خراب شهر گناباد چون ز زلزله شد  
به هر کجا که برفتم ، سیاه پرچم بود

یتیم زار ز حد بد فزون در آن صحرا  
قیافه‌های مصیبت رسیده زین ماتم

به خاک راه نشست آنکه بود کاخ‌نشین  
سرشک غم برخ از دیده‌ام بشد جاری

کسی بگفت که آمار جمله مقتولین  
 ز مردم همه دنیا پی کمک دادن  
 ز ده هزار فزونتر یکی رقم دیدم  
 ز هند و ترک و عرب ، روس با عجم دیدم  
 به روزنامه نظر کردم و اعانه بسی  
 ولیک ناظر این پولهای نامحدود  
 دلار و لیره و دینار ، با درم دیدم  
 خدای قاهر قدوس ذوالکرم دیدم

### سرود سروی دلخسته این چکامه که گفت

به کاخک رفتم و ویرانسرای غم دیدم

به یادم آمد ناگه ، ز روز عاشورا  
 فتاده جسم حسین از جفا به روی زمین  
 زمین کرب و بلا را محیط غم دیدم  
 سرش به نیزهٔ اعدا من از ستم دیدم  
 تمام جسم شهیدان بخاک و خون غلطان  
 چه جسمهای مطهر که اوفتاده به خاک  
 ز موج خون همه آن دشت را چویم دیدم  
 چه دست و پا که در آنجا قلم قلم دیدم  
 چه بلبلان خوش الحان که از نوا خاموش  
 به یک طرف اسرائی ستاده سرگردان  
 به روی خاک در آن روضه ارم دیدم  
 نهال قامتشان را ز غصه خم دیدم  
 یکی به گریه ، ز مرگ برادر ناکام  
 یکی کنار جوانش به شیون و زاری  
 یکی به ناله ز فقدان ابن عم دیدم  
 به ناله‌های جگرسوز ، دمبدم دیدم  
 به دشت گشته پراکنده اهل بیت رسول  
 به دشت گشته پراکنده اهل بیت رسول  
 ز کینه آتش بیداد در حرم دیدم  
 اسیر محنت و رنج و غم و الم دیدم  
 خموش سروی ازین ماجرا که دلها را

## نوای ماتم

چرا امشب علی از خاک زهرا برنمی‌خیزد  
مگر طاقت ز کف داده است کز جا برنمی‌خیزد  
یقین دارم که از فقدان زهرا ناتوان گشته  
که شب از نیمه هم بگذشته ، مولا برنمی‌خیزد  
به غیر از نالهٔ حیدر ، کنار تربت زهرا (ع)  
نوای ماتمی دیگر ، ز صحرا برنمی‌خیزد  
از آنرو پر نموده نام زهرا آن بیابان را  
که مولا را ، ز دل جز نام زهرا برنمی‌خیزد  
جهان ماتمسرا شد در عزای فاطمه ز آنرو  
ز گیتی جز نوای شور و غوغا برنمی‌خیزد  
چنان مولا ز پا افتاده زین محنت که پنداری  
ز جای خویش ، تا پایان دنیا برنمی‌خیزد  
شده با آب مهر او عجین چون خاک ما سروی  
از آنرو غیر نامش از دل ما برنمی‌خیزد

## دوست دارم

دوست دارم جا کنار قبر پیغمبر بگیرم  
تا حیات معنوی از حضرت داور بگیرم

دوست دارم باب جبرائیل را هر دم ببوسم  
سر بر آن درگه گذارم ، رتبه بالاتر بگیرم

دوست دارم بین آن محراب و منبر در نمازم  
حاجت از بهر تمام دوستان ، یکسر بگیرم

دوست دارم قسمتم گردد بقیع و اندر آنجا  
تا سراغ تربت صدیقه اظهر بگیرم

دوست دارم بگذرم آنجا من از دیوار حاجب  
در بغل قبر حسن ، آن زاده حیدر بگیرم

دوست دارم جان نثار حضرت سجاد گردم  
قبر پاک و انورش را ساعتی دربر بگیرم

دوست دارم تا که قبر حضرت باقر ببوسم  
ساعتی جا در کنار آن همایونفر بگیرم

دوست دارم حضرت صادق بمن لطفی نماید  
تا برات جنت و آزادی محشر بگیرم

دوست دارم فاطمه بنت اسد گردد شفیع  
مهر خیدر را مگر زآن مهربان مادر بگیرم

دوست دارم تا بیوسم تربت ام‌البنین را  
تا مگر فیضی من از عباس نام‌آور بگیرم

دوست دارم تا بیویم قبر ابراهیم و آنکه  
مزدگانی ، از عزیز جان پیغمبر بگیرم

دوست دارم تا کنم آنجا دعا بهر خمینی  
تا مگر فیضی ز حق از نام آن رهبر بگیرم

دوست دارم تا که محرم گردم از بعد زیارت  
جای در دریای لطف خالق اکبر بگیرم

دوست دارم چون شوم محرم ز میقات پیمبر  
عزت هر دو جهان از حضرت داور بگیرم

دوست دارم سرویا رخسار مهدی را به‌بینم  
در طوافم ، جا به ظل لطف آن سرور بگیرم



ای ملت نستوه دل‌آور ، بشتابید  
تا رفع خطر گشته ز کشور. بشتابید  
یاری طلبد از همگان پیر جماران  
تکبیرزنان جانب رهبر بشتابید

## اجرمن وامام

دارم یقین که شد به رضای خدا ، شهید	رزمندهای که شد به ره کربلا شهید
آماده‌ام که تا بشوم بارها شهید	از خانه شد برون و به سنگر نشست و گفت
از جان گذشته است بدین مدعا ، شهید	ایثارش از نبود ز قرآن اثر نبود
ز آنرو شدند از ره صدق و صفا ، شهید	اینان ز سعی خویش صفا آفریدماند
گر چه منزله است ز جرم و خطا ، شهید	دست از جهان کشیده بدل توبه نصح
به به از آن که گشت بوقت دعا ، شهید	به به از آن شهید که بد در نماز شب
آنسان که گشت خسرو کرب و بلا ، شهید	پیروزی شهید ، بود در شهادتش
ای حبذا کسی که شود همچو ما شهید	تکبیر گفت و حمله به دشمن نمود و گفت
شد سوی جان نثاری دین ، رهنما شهید	گلبوسه خمینی بر دست پاسدار
این موهبت نموده به ملت عطا ، شهید	نازم به فتح فجر که فجر امید ماست
غیر از خدا نداشت به کس اتکا ، شهید	هرگز نیست دل به ابرقدرتان پست
از من محمد است و از او مصطفی ، شهید	اجر من و امام چو یک قطره پیش بحر

"سروی" بود مقرب درگاه کبریا

رزمندهای که شد به ره کربلا ، شهید

## جهاد سازندگی

پیش‌تاز و یاور رزمندگانی ای جهاد  
چونکه رهبر داد فرمان از پی ایجاد تو  
زنده شد ایران ز سعی و کوشش پیگیر تو  
با همه دریادلان متفق در جبهه‌ها  
از خمینی این سخن بشنو که در حق تو گفت  
بسکه کوشیدی برای انقلاب ملک خود  
اقتصاد ملک ما از سعی تو رونق گرفت  
رهبر تو سوی استقلال می‌باشد روان  
زندگانی را تو شیرین کرده‌ای از بهر ما  
مژدگانی داد رهبر با رضایت مر تو را  
زنده شد ایران ز انفاس تو چون باد بهار

چون نخستین روز نهضت پرتوانی ای جهاد  
همچو خون بر پیکر ایران روانی ای جهاد  
زین سبب در چشم ما بهتر ز جانی ای جهاد  
پیش‌تاز و یاور رزمندگانی ای جهاد  
جان نثار حضرت صاحب زمانی ای جهاد  
در فداکاری تو الگوی جهانی ای جهاد  
در حقیقت مایه امن و امانی ای جهاد  
زین سبب اندر پی رهبر روانی ای جهاد  
رونق از سعی تو دارد زندگانی ای جهاد  
کان بود بهر تو نیکو مژدگانی ای جهاد  
دشمنان را در عوض باد خزانی ای جهاد



جبهه‌ها و پشت آن را خوش تدارک کرده‌ای      در تدارک پیشرو در هر زمانی ای جهاد  
 عزت و ذلت چو روشن گردد عندالامتحان      روسفید از سعی خود زین امتحانی ای جهاد  
 خلق مستضعف ز نیروی تو سامان یافته      در حقیقت حامی مستضعفانی ای جهاد  
 انقلاب ما شکوفا گشته از امداد تو      نهضت ما را تو نیکو پشتیبانی ای جهاد

بوسه بر دست تو سروی می‌زند با افتخار  
 چون تو فخر ملک ما تا جاودانی ای جهاد

بهمن ماه ۶۵ - اهواز



این سخن بشنو از علی که تو را  
 سخنی نغز و پند جاوید است  
 در همه عمر اندر آن روزی  
 که نکردی تو معصیت عید است

## امامزاده طبس

بیا که تربت فرزند حیدر(ع) است اینجا  
سلیل حضرت موسی بن جعفر(ع) است اینجا  
گل ریاض جنان نور دیده زهرا(س)  
عزیز جان نبی ، پور حیدر است اینجا

گرفته است چو نام از حسین (ع) لب تشنه  
به بین که تربت او هم معطر است اینجا  
به عطر ، زائر قبرش نمی شود محتاج  
که خاک مقدم او مشک اذفر است اینجا

چو اوست شمع شبستان موسی کاظم(ع)  
چو شمس بلده گلشن منور است اینجا  
طبس ز یمن قدومش شده است گلشن جان  
که این یگانه آزاده سرور است اینجا

هماره شامل اهل طبس عطای خداست  
که شاه طوس رضا(ع) را برادر است اینجا  
در این حرم قدم آهسته بر زمین بگذار  
بجای فرش ز جبریل شهپر است اینجا

نظر ز صدق اگر بفکنی ، تو می بینی  
 که اشک چشم محبان ، چو گوهر است اینجا  
 هر آنکه زائر او گشت شامل حالش  
 عطا و لطف خداوند اکبر است اینجا

ولی عصر ، برای زیارتش آید  
 ولی ز رنج عزایش مکدر است اینجا  
 چو یاد آیدش از ظلم امت گمراه  
 غمین ز داغ عمو ، آن مظفر است اینجا

به بارگاه جلالش ، امین حق جبریل  
 چو خادمی است که استاده بردار است اینجا  
 گرفت دامن او را ز جان و دل سروی  
 که حاجتش به بر حق میسر است اینجا

طیس ، بهمن ماه ۱۳۴۸



بگو صدام را بخت بخواب است  
 تمام نقشهات نقش بر آب است  
 ز موشکهای قدرتمند ایران  
 بیا بنگر که بغدادت خراب است

## جانمایه امید

در بزم عشق محرم جانانی ای شهید  
عمار جان نثاری و سلمانی ای شهید  
مسندنشین جنت رضوانی ای شهید  
مفهوم عشق و معنی ایمانی ای شهید  
دین را هماره یار و نگهبانی ای شهید  
در انقلاب پایه و بنیانی ای شهید  
مانا که خود مدافع قرآنی ای شهید  
خون روانه در رگ و شریانی ای شهید  
خود مظهر شرافت انسانی ای شهید  
شایسته عنایت یزدانی ای شهید  
در پیشگاه قادر سبحانی ای شهید  
در کربلای جبهه، تو قربانی ای شهید  
در روز رستخیز، سلیمانی ای شهید  
در پیکر مقدس دین، جانی ای شهید

در پیکر مقدس دین، جانی ای شهید  
در یاری حقیقت و در اعتلای دین  
جان کرده‌ای نثار و بجایان رسیده‌ای  
رمز محبتی تو، و جانمایه امید  
تنها نه انقلاب ز سعی تو پا گرفت  
دارد خمینی از تو بسی فخر چونکه تو  
ای بوسه‌گاه رهبر ما دست و بازویت  
تو قلب پر تحرک این انقلاب را  
ای آنکه کردگار، تو را خونبها بود  
گر شد خدا وکیل تو در خاندان تو  
من بر تو رشک می‌برم آنجا که صبح و شام  
ای قبله تو مرقد شش گوشه حسین  
چون خاتم شریف شفاعت بدست تست  
سروی شد از عنایت تو سربلند و گفت

## می ترسم

خداوندا من از اعمال خود بسیار می ترسم  
نمی ترسم ز کس ، از زشتی کردار می ترسم

هزاران بار کردم توبه و از جهل بشکستم

پشیمانم ، پشیمانم ، ازین گفتار می ترسم

نمی ترسم من از گردنکشان زورمند ، اما

ز آه بینوای بی کس بی یار ، می ترسم

تو فرمودی که شیطان دشمن نوع بشر باشد

خداوندا من از این دشمن مکار می ترسم

تو فرمودی که باشد مجرمین را جای در آتش

نما عفوم ، نما عفوم ، که من از نار می ترسم

من اندر خواب و دیو جهل بیدار و خطر نزدیک

به قلبی مرتعش ، بن فتنه بیدار می ترسم

بود بازار گرم دین فروشی بر سر راهم

خداوندا من از این گرمی بازار می ترسم

عنان خویش را دادم بدست نفس اماره

نجاتم ده که از این دشمن غدار می ترسم

ریا کردم عبادت را غلط خواندم عبارت را  
کنون از این عبادتها و این اذکار می‌ترسم

خطاکارم ، خطا کردم ، ریاکارم ، ریا کردم

ز رسوائی به نزد مردم ای ستار می‌ترسم

وفا کردی جفا کردم ، عطا کردی خطا کردم

نمی‌گویم چها کردم ، کز آن بسیار می‌ترسم

تو غفاری ، تو ستاری ، تو رحمانی پناهم ده

که از افعال خود ای ایزد غفار می‌ترسم

نوشتم نام سروی را به پای شعر خود ، اما

تو آگاهی که من اکنون ازین اشعار می‌ترسم



ما پناهنده به دربار رضائیم همه

آنچه از دوست رسد جمله رضائیم همه

دوستدار علی و آل علی در همه عمر

ساکن طوس و محبان الرضائیم همه

## سفرنامه حج

کوی جانان دیدم و آرامش جان یافتم  
مجرمی را در حضور حی منان یافتم

ماسوی‌الله را همه لبیک گویان یافتم  
هر طرف کردم نظر آیات رحمان یافتم

لطف یزدان را دراین تجدید پیمان یافتم  
بوسه‌ها از جان زدم، آرامش جان یافتم

آنچه را عمری طلب می‌کردم آسان یافتم  
خویش را اول قدم مشمول غفران یافتم

لذت عمر ابد زآن آب حیوان یافتم  
رحمت حق را فراوانتر ز باران یافتم

در حریم کعبه رفتم قرب جانان یافتم  
تا شدم محرم به میقات حریم کبریا

لب گشودم چون پی لبیک هم‌آواز خود  
ریخت چون موج نگاهم از کران تا بیکران

تازه کردم با حجر چون عهد ابراهیم را  
در حرم رکن و مقام و حجر اسماعیل را

رمز عزت را ز طوف کعبه آوردم بدست  
جهد در سعی صفا و مروه کردم زین سبب

جرعهای از آب زمزم را چونوشیدم ز شوق  
در حرم باران رحمت بر سرم بارید و من

معرفت در من نبود از سستی ایمان من  
 نفس شیطانی پی گمراهیم کوشید ، لیک

در جوار بیت حق ایمان و عرفان یافتم  
 من امان خویش را در حصن قرآن یافتم

خویش را چون دیگران مهمان یزدان یافتم  
 جرم خود را بیش از ریگ بیابان یافتم

آنچه را کردم تمنا بهتر از آن یافتم  
 بر وصال دوست نائل گشته سامان یافتم

منعم و درویش را در رتبه یکسان یافتم  
 در دعایم آنچه را می خواستم آن یافتم

خویش را آماده بهر رجم شیطان یافتم  
 خویش را مشتاق قربانگاه جانان یافتم

نفس را کشتم به قربانگاه و قربان یافتم  
 چون نخستین روز خود را پاکدامان یافتم

با ندای لاتخف امید رضوان یافتم  
 قرب حق را در طواف حج نسوان یافتم

در مدینه فیض هجرت را ز هجران یافتم  
 شعیبان مرتضی (ع) را شاد و خندان یافتم

ز آن تولای علی (ع) را روح ایمان یافتم  
 گوئی آنجا قبر زهرا را نمایان یافتم

چون تفأل با کلام حق زدم در بیت حق  
 توبه کردم از گناهان در کنار کعبه زانک

دامن مقصود را در کعبه آوردم بدست  
 از سروسامان گذشتم تا بیابم وصل دوست

امتیازات مجازی در حرم معدوم بود  
 روز قبل از عید در عرفات چون کردم وقوف

از زمین پاک مشعر ، ریگ چون برداشتم  
 رجم شیطان بامدادان در منی کردم سپس

دیو نفسم سرکش آمد تا بقربانگاه دوست  
 سر تراشیدم پی تقصیر و گشتم بیگناه

رفتم اندر مسجد خیف و بدم لرزان زخوف  
 باز گشتم سوی کعبه حج اکبر شد نصیب

بعد اعمال حرم آماده هجرت شدم  
 در کنار قبر پیغمبر (ص) شب عید غدیر

کام جانم از می مهر علی سیرآب شد  
 بسکه بین منبر و قبر نبی بردم نماز



تا نهادم پای اندر روضه پاک بقیع  
 در کنار تربت آن چار نور کردگار  
 خلق را از دست غم سر در گریبان یافتم  
 هر که را دیدم بسی زار و پریشان یافتم  
 گوئیا آمد به گوشم ناله زهرا و من  
 در مدینه با وداع آخرین گم شد دلم  
 شور و حال دیگری در بیت الاحزان یافتم  
 عاقبت گم کرده ام را در خراسان یافتم

یوسف گمگشته خود را ندیدم یک نظر  
 چند گویم سرویا ، این یافتم آن یافتم

۱۳۵۱ هـ . ش



چون رسیدم ز مکه در عرفات  
 خبر آمد که کشته شد سادات  
 بعد از او هست نوبت صدام  
 بر محمد و آل او صلوات

در سال ۶۰، شبی که وارد عرفات شدیم دوست ارجمند شهید موسوی قوچانی فرمودند ، هم اکنون رادیو خبر داد که سادات ، رئیس جمهور مصر اعدام انقلابی شد .

## علاء‌الدین حسین

ای آنکه نور چشم و عزیز پیمبری  
این فخر بس که زادهٔ موسی بن جعفری  
پیدا بود ز بارگه پرشکوه تو  
مشمول لطف بی‌حد خلاق اکبری

سید علاء‌الدین تو حسینی که چون حسین  
بر بیکسان معینی و غمخوار و یآوری

فرزند مرتضائی و نوباوهٔ بتول  
سلطان طوس ، سرور دین را برادری

هر کس که ملتجی به تو شد بهر حاجتی  
دارد امید حاجت او را برآوری

ایمن بود محب تو از بیم رستخیز  
کاو را به روز حشر تو مولا و سروری

رونق گرفت از تو چو شیراز از شرف  
دارد در آسمان ولا چون تو اختری

سروی بر آستان تو زد بوسهٔ ادب  
کاو را شفیع نزد خداوند اکبری

## شمع انجمن

قیمت مرد سخندان ، از سخن پیدا شود

روز میدان قدر و جاه تهمتن پیدا شود

می‌کند شب‌زنده‌داری چهره‌ها را تابناک

نزهت باغ از وجود یاسمن پیدا شود

عشق خسرو، قدر شیرین را تنزل می‌دهد

قدر شیرین در کنار کوهکن پیدا شود

پیر کنعان گر چه شد کور از فراق یوسفش

نور چشم او ، ز بوی پیرهن پیدا شود

چون مگس در دام افتد گر چه از غفلت بود

این گرفتاری ، ز سعی تارتن پیدا شود

هر غزالی را نباشد قدرت مشک‌آوری

مشک اندر ناف آهوی ختن پیدا شود

عاشق راحت‌طلب را سوز و حال عشق نیست

بوی عشق از عاشق گلگون کفن پیدا شود

از دل پر کینه ، امید وفا باشد محال

از زمین شوره کی در عدن پیدا شود

عدل پابرجا نگردد در جهان ما مگر  
 مهدی موعود ، پور بوالحسن پیدا شود  
 هجر او تلخ است اما کام ما از وصل او  
 می شود شیرین ، گر آن شیرین دهن پیدا شود  
 او بود روح جهان آفرینش ، زین سبب  
 با ظهورش روح اندر این بدن پیدا شود  
 محفل ما ، بی وجود شمع رویش گشته تار  
 کی شود یارب که شمع انجمن پیدا شود  
 رازها ناگفته ماند ، اسرار مدفون شد بدل  
 کی شود آن محرم سرو علن پیدا شود  
 گفتمش سروی تو تا کی داری این آه و فغان  
 گفت تا روزی که آن محبوب من پیدا شود



آهنک درای کاروان می آید  
 آن یار عزیز به ز جان می آید  
 برخیز پی یاری دین از دل و جان  
 چون مهدی صاحب الزمان می آید

## ستم نکنید

ای عزیزان بهم ستم نکنید  
پیش دونان پی دو نان هرگز  
سجده بهر خدا بود واجب  
دل بدنیای دون نباید بست  
چون مصیبت رسد شما را هان  
بهر مسکین بینوای پریش  
مردمان را پی درم هرگز  
یکدگر را به کار ناشایست  
رزق مقسوم می‌رسد همه را  
کفر باشد بدین من که ز جهل  
ای ستم بارگان دیو صفت  
ای بشر دشمنان جنگ افروز  
جنگ تا کی بسوی صلح آئید  
این بشر نخل باغ یزدانست  
نسل آینده را ز جنگ اتم  
هان مبادا که روز یاری دین  
کام جان را قرین سم نکنید  
قامت سرو خویش ، خم نکنید  
سجده بر بنده صنم نکنید  
تکیه بر دولت عدم نکنید  
چهره پرچین زرنج وغم نکنید  
چهره خویش را دژم نکنید  
مدح بیجا نکرده دم نکنید  
از ره ظلم متهم نکنید  
شکوه دیگر ز بیش و کم نکنید  
شکر آن سابق‌النعم نکنید  
بر ستمدیدگان ستم نکنید  
اینقدر چپ نگه بهم نکنید  
کره خاک منهدم نکنید  
نخل این باغ را قلم نکنید  
خون جگر دیده پرزنم نکنید  
قد مردانگی علم نکنید!!

بشنوید این سخن که سروی گفت

ای عزیزان ، بهم ستم نکنید

## عالم آل محمد (ص)

ای خوشا آنکس که جان سازد فدای جان علم	خویش را قربان نماید در ره جانان علم
آنکه خواهد در جهان در و گهرهای ثمین	غرق می باید شود در بحر بی پایان علم
همچو غواصان فرو گردد به بحر عقل و فکر	تا بدست آرد ز جهد خود در غلطان علم
مشعلی پر نورتر در شاهراه زندگی	نیست غیر از نور دانش مشعل تابان علم
بوستان زندگانی را به دوران وجود	نزهدت و راح روان بخش است از باران علم
آنچه مجهول است و ناپیدا بر ابنای بشر	می شود معلوم و پیدا جمله با برهان علم
گر فضا تسخیر عالم می شود ، منما عجب	زانکه عالم همچنان گوئیست بر چوگان علم
می رباید عاقبت این گوی را با افتخار	آنکه با علم و عمل شد وارد میدان علم
علم را بس فخرها باشد از آن عالم که او	کرد در عالم بر ابنای بشر عنوان علم
کیست عالم بر علوم اولین و آخرین	کز بر یزدان بود بر ماسوی سلطان علم
خاتم پیغمبران و عقل کل ، فخر رسل	آنکه در عالم از او محکم بود بنیان علم
آنکه با تأیید حق روشن نمود از علم حق	صحنه آفاق را از نور نورافشان علم

خاندان پاک او هم رهنمای مردمند      اوستادانند آری در دبیرستان علم  
 زمین سبب گفتا سلونی آشکارا مرتضی      کرد دعوت خلق را بر سفره احسان علم  
 بعد پیغمبر علی مولاست بر جن و بشر      بعد او اولاد او از جانب یزدان علم  
 آیه تطهیر اینجا می کند عرض وجود      خود کتاب الله اکنون می شود میزان علم  
 پیشوا و رهنما و مقتدا گردد به خلق      آنکه باشد قلب پاکش مهبط قرآن علم

\* \* \*

باز از کنز خفا ، امروز دری شاهوار      در وجود آمد که باشد گوهر تابان علم  
 کیست آن (سرور سعی) مرتضی ، یعنی رضا      کز بر حق در کف امرش بود فرمان علم  
 علم او علم خدا می باشد و از حیث علم      ماسوی الله همچو جسمند و بود او جان علم  
 گفته های ارجدارش همچو در و گوهر است      زیب بخش صفحه پر ارزش دیوان علم

سرویا دست طلب از دامن عالم مدار

تا که جاویدان شوی از فیض جاویدان علم



گفتا که نبی داده بشر را پیغام  
 درسی است برای پیروان اسلام

گفتم چه بود مایه نشر احکام  
 صلح حسن و قیام خونین حسین

## دادگاه عدل

می‌کند پیدا بشر پشت و پناه خویش را	یار ما ظاهر کند گر روی ماه خویش را
با خرد تشخیص چون دادیم راه خویش را	جستجو داریم او را با جهانی آرزو
با عمل جبران نمائیم اشتباه خویش را	مجلس آرائی بسی با حرف کردیم و کنون
ما چو کوه اندر نظر داریم گاه خویش را	غافلان ، کوه گنه را گاه پندارند . لیک
اعتراف اندر بر یزدان گناه خویش را	معصیت را ترک باید گفت و کرد آنکه ز شوق
بسکه اندر سینه پنهان کرده آه خویش را	نالها فریاد شد از تنگی دل‌های ما
صاحب پر قدرت عالم پناه خویش را	جلوه‌ای کن خسروا تا اهل عالم بنگرند
تا شود روشن عیان کن روی ماه خویش را	شد جهان تاریک از هجرانت ای بدرالدجی
چهره ظاهر کن تماشا کن سپاه خویش را	بهر یاری کردنت از جان و دل آماده‌ایم
بر سر پا کن به گیتی دادگاه خویش را	بر علیه ظالمین ای مظهر عدل خدای
عزت ما را دگر حال تباه خویش را	تا در آنجا دشمن مکار خائن بنگرد
تا که بشناسیم خصم رو سیاه خویش را	هان بیا و پرده بردار از رخ اهل ریا

سرویا ، ظاهر چو گردد آن ولی کردگار

دین حق پیدا نماید عز و جاه خویش را

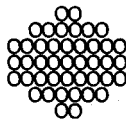


## غمگسار

به راه دین و قرآن جان نثارم می توان گفتن  
به حفظ دین یزدان ، پاسدارم می توان گفتن  
محبم را دهم جنت به دوزخ دشمن اندازم  
حسینم من ، قسم نور و نارم می توان گفتن  
ز موی و روی من خلاق من لیل و نهار آرد  
از آنرو خالق لیل و نهارم می توان گفتن  
جهان آفرینش را منم بانی ، منم محور  
چو حیدر خسرو ذوالاقتدارم می توان گفتن  
حبیبم من ، مجیبم من ، بهر دردی طبیبم من  
شده گر غم نصیبم ، غمگسارم می توان گفتن  
بسوزم ریشه کفر و نفاق از مزرع دلها  
بجان دشمنان دین ، شرارم می توان گفتن  
قتیل تیغ من از هر دو عالم بی نصیب آمد  
به راه دین یزدان ، ذوالفقارم می توان گفتن  
به یک پرواز لاهوتی دو عالم را نمودم طی  
از آنرو شاهباز بزم یارم می توان گفتن

ولی‌الله اعظم باعث و بانی ایجادم  
 به مخلوق جهان پروردگارم می‌توان گفتن  
 به راه عشق جانان هر زمان افتان و خیزانم  
 چو اسپند بر آتش بی‌قرارم می‌توان گفتن  
 شنیدم تا ندای ارجعی از حضرت باری  
 شدم بیخود ز خود، بی‌اختیارم می‌توان گفتن  
 گرفتم ملک هستی را به یک ایما ز جانبازی  
 به میدان شهادت، شهسوارم می‌توان گفتن  
 هرآنچه داشتم در راه حق دادم ز جان و دل  
 ز هستی چون گذشتم، جان نثارم می‌توان گفتن  
 نه هر کس خاکسار درگه جان آفرین گردد  
 تنم گر توتیا شد خاکسارم می‌توان گفتن

به گلزار حسینی، سرویا خوش نغمه‌خوان گشتی  
 که می‌گفتی در این بستان هزارم می‌توان گفتن



سوم شعبان حسین بن علی میلاد یافت  
 تا که حق را ز انقلاب خویش پابرجا کند  
 چارم شعبان رسید از پی ابوالفضل رشید  
 تا که با ایثار جان یاری آن مولا کند

## سخن معلم

برای پاسداری کردن از دین ، یار می‌خواهم  
درین ره یآوری آماده ایثار می‌خواهم

به فرزندان خود درس شهادت می‌دهم ، زیرا  
جوانانی دلاور در صف پیکار می‌خواهم

پی هجرت به سوی جبهه‌های نور از یزدان  
پر پرواز چونان جعفر طیار می‌خواهم

ز حق گفتن دهان هرگز نمی‌بندم که چون میشم  
عروجی عارفانه بر فراز دار می‌خواهم

دلی چون سنگ دارم در نبرد و در مناجاتم  
دلی بشکسته با چشمان گوه‌ر بار می‌خواهم

خمینی را برای رهنمائی برگزیدم ، چون  
برای انقلابم ، رهبری بیدار می‌خواهم

نگردم لحظه‌ای تسلیم زور و قدرت دشمن  
که در پیکر ، نشان از حیدر کرار می‌خواهم

دلم را می‌کنم سنگ صبور و لب فروبندم  
که در سینه دلی گنجینه اسرار می‌خواهم

ز یاران گر خطائی سرزند ، مستور می‌دارم  
 به رغم دشمن بی‌دین ، دلی ستار می‌خواهم  
 ولی با محترک می‌جنگم و او را نمی‌بخشم  
 که او بدتر ز شیطان است او را خوار می‌خواهم  
 بود در آرزویم دیدن رخسار مهدی را  
 ز یزدان دیدگانی لایق دیدار می‌خواهم  
 به درگاه رضا خادم ز جان گردیده‌ام سروی  
 که در محشر مقامی در صف احرار می‌خواهم



ای رضاجان لطف و احسان کن ز پا افتاده‌ام  
 دردمندم ، بر در دارالشفای افتاده‌ام  
 بر نمی‌خیزم ازین در تا نبخشائی مرا  
 خوب می‌دانم چه می‌خواهم کجا افتاده‌ام

## برنامه معلم

ما لوای علم و دانش را بپا خواهیم کرد

بهر آبادی ایران ، جان فدا خواهیم کرد

تا که بیخ جهل را از خاک ایران برکنیم

استعانت‌ها ز الطاف خدا خواهیم کرد

بهر تدوین قوانین ، از پی علم و عمل

فکر و تدبیر و خرد را ، پیشوا خواهیم کرد

ما ز جهل و خودپسندی در جهان بیگانه‌ایم

خلق را ز آنرو به دانش آشنا خواهیم کرد

بر مریض جهل تا از علم خود دارو دهیم

خانه فرهنگ را ، دارالشفای خواهیم کرد

مخزن دل را تهی از بغض و کین خواهیم ساخت

در عوض جان را پراز صدق و صفا خواهیم کرد

تا که مردم را نجات از چنگ نابودی دهیم

کام دانش را پراز آب بقا خواهیم کرد

نامیدان را ز علم خود کنیم امیدوار

پیروان جهل را ، قطع رجا خواهیم کرد

چونکه باشد اصل بدبختی ز فکر ناروا

ما جلوگیری ز فکر ناروا خواهیم کرد

ریشه کفر و نفاق از مزرع دل برکنیم

قلبها را عاری از غش چون طلا خواهیم کرد

رشته الفت میان مردمان خواهیم بست

فکر مردم را ز نادانی ، رها خواهیم کرد

چاپلوسی و تملق را ، همه دور افکنیم

قطع ید از لشکر ریب و ریا خواهیم کرد

چون ز دانشگاه دین علم و عمل آموختیم

ما عمل بر علم خود از ابتدا خواهیم کرد

پیروی دین بود بر سه فرهنگ ، چون

پیروی از رهبر دین مصطفی (ص) خواهیم کرد

درس رادی و جوانمردی به مردم می دهیم

پیروی از فکر شاه اولیاء خواهیم کرد

ما ز جهد خویشتن ، برنامه فرهنگ را

با عمل اجرا ، و ترک ادعا خواهیم کرد

آنکه باشد یار ما در نشر علم و معرفت

قدردانیهها از او ، بی منتهی خواهیم کرد

سرویا ، با همت عالی و تأئید خدای

ما لوای علم و دانش را بپا خواهیم کرد

ملت ایران زمین را تا قیامت زنده کرد  
برده را یکسوزد و این چهره را تابنده کرد

با شهامت اشرفی اسلام را پاینده کرد  
برده‌ای افتاده بد بر چهره دین خدای

### چهارمین شهید محراب

اسلام ما را اشرفی بس آبرو داد  
گل‌های دین را با شهادت رنگ و بو داد  
چون دید نخل دین بود عطشان و پژمان  
تا جان بگیرد آتش از خون گلو داد  
بهر نماز عشق در محراب جانان  
با خون پاکش خویش را غسل و وضو داد  
محراب را با خون دل بنمود رنگین  
جان را به راه عشق حق بی‌های و هو داد  
با عقل گفتا رو که این ره راه عشق است  
عشق آمد و جان را بدون گفتگو داد  
خونش چکید و یک جهان آلاله روئید  
گل‌های عالم را دوباره رنگ و بو داد

قبل از شهادت گفت من آن چارمینم  
 خلق جهان را آگه از سر مگو داد  
 اخلاق اسلامی ازو شد عالم افروز  
 درسی به ما اندر عمل با خلق و خود داد  
 چون با عمل اخلاق را تدریس می کرد  
 ما را ز اخلاق نکو درسی نکو داد  
 محراب حق را عاقبت با خون سرخش  
 بعد از علی در ظهر جمعه شستشو داد  
 سروی بزن بوسه به خاک اشرفی ، چون  
 اسلام ما را با شهادت آبرو داد

۱۳۶۴ - باختران



آخر، شهید ملت در خواب مانده را  
 با جان نثارش همه بیدار می کند  
 جاه و جلال بین که بهر روز او دوبار  
 با حق بدون واسطه دیدار می کند



## دریغ مدار

بیا و فیض نصیحت ز ما دریغ مدار  
ز آشنا ، سخن آشنا دریغ مدار  
تمام سعی نبی حفظ دین و قرآن بود  
حمایت از هدف مصطفی دریغ مدار

امام با تو سخن گوید و اولوالامر است  
اطاعت از سخن پیشوا دریغ مدار  
نشسته در دل سنگوبه حفظ دین سرباز  
تو بهر یاری او ، از دعا دریغ مدار

به پاسدار نظر کن ، صفای او بنگر  
دعای خویش از آن باوفا دریغ مدار  
بسیجی از سرو جانش گذشت در ره دین  
تو مهر خویش از آن جانفدا دریغ مدار

مبارزان ز تو دارند چشم همقدمی  
 ز جان و مال ازین مدعا دریغ مدار  
 برو به دیدن جانباز انقلاب دمی  
 محبت از دل درد آشنا دریغ مدار

برو به دیدن او بوسه زن برخسارش  
 شفاست بوسه تو زین شفا دریغ مدار  
 براه دین خدا صرف مال و ثروت کن  
 از آنچه داده خدا از خدا دریغ مدار

بده پناه تو آوارگان جنگی را  
 از این گروه مهاجر صفا دریغ مدار  
 یتیم داده ز کف سرپرست را سروی  
 به بین و یاری از آن بینوا دریغ مدار



ای جوان در خانه با اهل و عیال  
 مهربان باش و حذر کن از نفاق  
 گفت پیغمبر، خدا فرموده است  
 ابغض الاشیاء عندی الطلاق

## پایه ایمان

مرد ثروتمند می‌ترسد ز دزدان بیشتر  
خوف باشد مرد مؤمن را ز شیطان بیشتر  
از گناه ما ، پیمبر می‌کشد رنج فزون  
رنج و غم دارد بلی دانا ز نادان بیشتر  
خشکسالی محترک را شاد و خندان می‌کند  
لیک دهقان شاد می‌گردد ز باران بیشتر  
برف و باران ، مور را در لانه زندانی کند  
زانکه هر کس بهر خود دارد غم جان بیشتر  
چون شود رایج میان مردمان افعال زشت  
منزوی گردد بلی ، پاکیزه دامان بیشتر  
می‌نهد بر دیده مجنون سنگ طفلان را ز شوق  
می‌برد دیوانه چون لذت ز طفلان بیشتر  
پایه ایمان سلمان برتر از بودر بود  
صدق بودر گر چه می‌باشد ز سلمان بیشتر  
گرد ننشیند به دامان جلال کبریا  
گر مسلمان کم بود یا نامسلمان بیشتر  
سرویا خوف از شیاطین خواب از مؤمن ربود  
چونکه ثروتمند می‌ترسد ز دزدان بیشتر

## کعبه دل

ما به راه دین حق ، جان را فدا خواهیم کرد  
جبهه را گلگون ، چو دشت کربلا خواهیم کرد

سنگر ما ، سنگر توحید ، و با امر امام  
خاک ایران را سراسر چون منی خواهیم کرد

گر صفا و مروه دارد بیت حق ما هم ز شوق  
با صفای دل ، جهان را باصفا خواهیم کرد

از پی درمان درد جهل ابنای بشر  
ملک ایران را همه دارالشفا خواهیم کرد

از پی آزادی نوع بشر ، تا روز حشر  
پرچم آزادمردی را بپا خواهیم کرد

ظلم را معدوم می‌سازیم و پس مظلوم را  
با شهامت از کف ظالم رها خواهیم کرد

کاخ استبداد را با خاک یکسان می‌کنیم  
پس بنای عدل را از نو بنا خواهیم کرد

خویش را در آتش کرب و بلا می‌افکنیم  
کربلا را وادی کرب و بلا خواهیم کرد

ما ز صدق دل ز خون دل وضو خواهیم ساخت  
 سجده بر درگاه ذات کبریا خواهیم کرد  
 حق پرستان را به دین خود کنیم امیدوار  
 مردمان را از جدائیها جدا خواهیم کرد  
 انقلاب مذهبی تا در جهان آید پدید  
 از ندای حق ، جهان را پرصدا خواهیم کرد  
 با نوای قل هو الله احد ، در نای حق  
 در زمین نینوا چون نی ، نوا خواهیم کرد  
 با فنای خویشتن اندر ره ابقای دین  
 دین خود را در ره یزدان ادا خواهیم کرد  
 سرویا تا کعبهء دل در جهان بنیان کنیم  
 ما ز جبهه رو به سوی کربلا خواهیم کرد



برای دوستم آقای سید هاشم حسنی مقدم سروده شد :

سی سال فزون بود ده مهمان توام  
 در خدمتم و ریزه خور خوان توام  
 من خادم و اولاد توام ، یا جدا  
 دریاب مرا ، بنده احسان توام

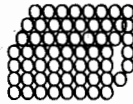
## جاء الحق و زهق الباطل

مژده ای دل ، حجت پروردگار آمد پدید  
منجی خلق جهان، با قدرت و علم خدای  
از دبیرستان دین ، آموزگار آمد پدید  
آنکه عالم دارد او را انتظار، آمد پدید  
پور حیدر، خسرو والاتبار آمد پدید  
فاش می گویم قسم نور و نار آمد پدید  
آنکه بر نامحرمان مخفی بود بر چشم سر  
بر همایون مسند شرع نبی ذوالکرم  
اهل دل را بی حجاب و آشکار آمد پدید  
صاحب قدر و مقام و اقتدار آمد پدید  
آنکه زامرش گردش لیل و نهار آمد پدید  
گوهری یکتا و دری شاهوار آمد پدید  
رهبر عالی مقام نامدار آمد پدید  
از حجاب غیب صاحب اختیار آمد پدید  
آن هژبر یکه تاز و شهسوار آمد پدید  
گنج فضل و علم و ذوق و ابتکار آمد پدید  
با فضیلت اوستاد هوشیار آمد پدید  
مسند دین مبین را شهریار آمد پدید  
تا شود مغلوب حق اهریمن جهل و نفاق  
تا کند مخلوق را آگه ز اسرار وجود  
بهر استقلال دانشگاه علم مصطفی  
تا نماید دین حق را سربلند و سرفراز

بهر استقلال دانشگاه علم مصطفی با فضیلت اوستاد هوشیار آمد پدید  
 تا نماید دین حق را سربلند و سرفراز مسند دین مبین را شهریار آمد پدید  
 تا دهد بر دولت اسلام از نو سازمان با جلال و شوکت و عز و وقار آمد پدید  
 دست قدرت مهر جاء الحق ببازویش نهاد مظهر الاسماء ذات کردگار آمد پدید

سرویا ، مهر ولایش ، از بر پروردگار  
 اهل حق را در جهان محکم حصار آمد پدید

۱۳۳۹ - تربیت معلم مشهد



مژده یاران شمس عزت بی نقاب آمد پدید  
 از سپهر علم و دانش آفتاب آمد پدید  
 دشمنان دین حق مغلوب گردیدند چون  
 عالم اسلام را مالک رقاب آمد پدید

## حاصل ایام

نیکنای در نظر ما را سرابی بیش نیست  
چونکه ما را زندگانی خورد و خوابی بیش نیست  
این جهان با این بزرگی چون ناپایدار  
گنبد گردنده گردون حبابی بیش نیست  
دل درون سینه از بس سوخت از نار ستم  
آه ما ، چون بنگری ، دود کبابی بیش نیست  
زندگی تلخ است ما را ، زین سبب آب حیات  
تلخ باشد در مذاق جان شرابی بیش نیست  
نغمه بلبل به گوش مردم مسکین زار  
نیست شادی آفرین ، بانگ غرابی بیش نیست  
اشک اگر از سوز دل نبود کجا دارد اثر  
اشک ما بی سوزش دل ، قطره آبی بیش نیست  
عاقبت رسوا شود مرد ریاکار دو روی  
چونکه او را این ریاکاری نقابی بیش نیست  
کار نیک و بد شود در دفتر ایام ثبت  
حاصل ایام ما ، برک کنای بیش نیست



شد تمدن باعث رسوائی ما در جهان  
 دین اگر نبود . تمدن منجلا بی بیش نیست  
 دین مده از دست ، بهر مال و مکت در جهان  
 زرق و برق ثروت دنیا خضابی بیش نیست  
 خیره کرده سکه های زر اگر چشم ترا  
 لیک ما را در نظر ، تیر شهابی بیش نیست  
 رشته پندار نامردان چو تار عنکبوت  
 دام می باشد ولی دام ذبابی بیش نیست  
 پیشه کن پرهیزگاری را ، که تقوی در عمل  
 از همه آلودگیها ، اجتنابی بیش نیست  
 سرویا بگذر ز جان در راه وصل یار ، چون  
 بین ما و دلبر ما ، جان حجابی بیش نیست

سال ۱۳۴۰



بر در دولتسرایت ، پاسبانی کرده ام  
 در عوض تحصیل عمر جاودانی کرده ام

ای رضا جان صرف در راهت جوانی کرده ام  
 عمر من در نوکری بگذشت و مویم شد سپید

## مناجات

۲۰۲

شدم پناهنده ، پناهم بده	آمدهام سوی تو راهم بده
ایمنی از جرم و گناهم بده	پشت مرا شکست بار گناه
تنبهی ز اشتباهم بده	چشم دلم کور شد از اشتباه
در ره دین عزت و جاهم بده	ثروت دنیا نکنم آرزو
اثر برین ناله و آهم بده	ناله و آهم بود از شوق وصل
ز لطف آن مهر و گیاهم بده	مهر علی مهر و گیاه من است
به ناله‌های گاهگامم بده	بار الاها اثر از راه لطف
نجات ازین کشنده چاهم بده	به چاه غفلت شدهام سرنگون
نور به شیهای سیاهم بده	اشک مرا گوهر شبتاب کن
آمدهام سوی تو راهم بده	بنده شرمنده تو ، سرویم

## یا علی

نان جو خوردیم از عشقت فراوان یا علی  
دیگران را نوش جان مرغ و فسنجان یا علی

با نمک افطار بنمودیم و خوردیم بعد از آن  
پرتقال و سیب ، با لیموی عمان یا علی

گر مربا آورند ، ناظم تغیر می‌کند  
میزبان هم هست از ناظم هراسان یا علی

آب را آزاد کرده ناظم ما ، بهر ما  
دوغ و سبزی خوردن و ترشی بادنجان یا علی

خورد شاهد شیر و ماست آب لیمو با شکر  
همره نان جو و خرما فراوان یا علی

لقمه‌ای از نان گندم خورد اما در خفا  
لیک آن مخفی نشد از چشم یاران یا علی

خورد چون حاجی مہانپور شیر و ماست و نان جو  
تا سحر از درد دل گردیده نالان یا علی

سید نور از محبت گر چه با ما هم غذاست  
در سحر دارد پلو با مرغ بریان یا علی

پیش از این حاجی غفوری داشت با ما لطف‌ها  
میهمان می‌کرد یاران را ز احسان یا علی

بر سر آن سفره می‌آورد انواع غذا  
هم پلو، هم مرغ و ماهی هم فسنجان یا علی

حاج مهدی رضایور است بر ما میزبان  
بس خجالت دارد از این میهمانان یا علی

و عدهٔ سور مفصل داده ما را بعد عید  
ترسم از گفتار خود گردد پشیمان یا علی

حجة الاسلام ما . حاجی وثوق مهربان  
از چه رو گردیده است از ما گریزان یا علی

گوئیا از نان جو بوده است قبلا " باخبر  
کاین چنین از دیده‌ها گردیده پنهان یا علی

بگذرم از این سخنها چونکه طنز و نارواست  
توبه کردم زین سخنهای پریشان یا علی

کن نظر بر مجلس ما از ره احسان و جود  
تا مگر گردد قبول لطف یزدان ، یا علی

دست ما بردامنت هم اینجهان هم آنجهان  
مشکل ما را نما از مهر آسان ، یا علی

نام تو ورد زبان ماست هر شب تا سحر  
با دلی پر خون و با چشمان گریان یا علی

ما همه آلوده دامانیم از جرم و گناه  
شو شفیع ما تو ای پاکیزه دامان یا علی

بر محبانت محبت کن که دارند احتیاج  
روز محشر نزد حق بر عفو و غفران یا علی

ليلة القدر است و امشب هست ختم ذکر ما

چشم ما باشد به لطف حی سبحان یا علی

کن سفارش بهر ما تا مهدی صاحب زمان

لطف خود سازد عیان از بهر یاران یا علی

هست سروی چون غلامان ترا خدمتگزار

زین سبب باشد یکی از نیکبختان یا علی



هادی دهمین امام آمد به وجود

با مهر رخس ظلمت از افلاک زدود

او یاور جمهوری اسلامی ماست

تا روز ظهور آن امام موعود

در رمضان سال ۱۳۸۵ قرار شد ۵ شب ذکر یا علی در منزل آقای حاجی مهدی رضاپور تشکیل و به توصیه ناظم جلسه ( آقای حاجی اسدالله کشمیری ) غذای افطار ، منحصر به نان جو ، شیر ماست و چای باشد و میوه یک عدد سیب و یک عدد پرتقال باشد . در شب بیست و سوم در ضمن ختم ، چند بیت فوق الذکر ارتجالاً " سروده و همان شب برای دوستان قرائت گردید .

## روز جمعه

روز جمعه شد و اشکبارم  
می‌کنم گریه بر حال زارم  
غیر گریه ، سلاحی ندارم  
آدمد جانب کردگارم

دارم امید لطف و عطایش  
بخشش و عفو بی‌منت‌هایش

من گنه‌کار گم کرده راهم  
سوی تو آدمم ، ده پناهم  
من ته در فکر عنوان و جاهم  
گر برون ناوری ز اشتباهم

تیره سازم جهان را ز آهی  
چونکه دارم دل پرگناهی

بارالها ، دگر توبه کردم  
از همه کار شر ، توبه کردم  
حق خیرالبشر ، توبه کردم  
کن به سویم نظر ، توبه کردم

من ، غلام غلام حسینم  
هر چه هستم ، بنام حسینم

من ندارم به جز اشک و آهی  
 غیر عفت ندارم پناهی  
 حق زهرا به سویم نگاهی  
 کن نظر جانب روسپاهی

بارالها ، مکن ناامیدم  
 گر به بخشی مرا ، روسفیدم

کربلا آتشی زد به جانم  
 کز دل و جان ربوده توانم  
 چارهء درد خود را ندانم  
 ای خدا ، در بر او رسانم

قبله ام کربلای حسین است  
 کعبه ام نینوی حسین است

قسمتم گر شود شام ویران  
 شام گردد چو شام غریبان  
 بسکه گریم من از قلب سوزان  
 از غم زینب دل پریشان

بیت احزان کنم شام غم را  
 خوار سازم من اهل ستم را

من گدایم ، گدای رقیه  
 کاش گردم فدای رقیه  
 قسمت کن سرای رقیه  
 تا نهم سر به پای رقیه

خار پایش به مزگان برآرم  
 همچو گل بر دو دیده گذارم

ای امام زمان ، رس به دادم  
 کز گناهان ، من از پا افتادم  
 چون به سوی تو باشد معادم  
 سر ز خجالت به پایت نهادم

سر ز خاک رهت برنگیرم  
 تا شوی از عطا ، دستگیرم

طوف کعبه نشد گر نصییم  
 در غم خانهات می شکیم  
 ای خدای عزیز مجیم  
 بر لبم بین تو امن یجیم

این دعا و فغان بهر زهراست  
 دیده‌ام خونچکان بهر زهراست

یک‌شبی من چنین خواب دیدم  
 کز وطن در مدینه رسیدم  
 بر سر قبر زهرا دویدم  
 این ندا را در آنجا شنیدم

مأمن بی پناهان بقیع است  
 ملجاء پرگناهان ، بقیع است

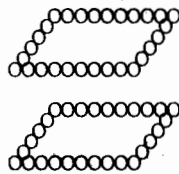
ای خدای قدیر توانا  
 گر رسم من سر قبر زهرا  
 می‌کنم مرگ خود را تمنا  
 تا که جسم بماند در آنجا

پیکر من همه خاک گردد  
 از گناهان همه پاک گردد



من که خدمتگزار رضایم  
 خادم و جان نثار رضایم  
 شاکر از کردگار رضایم  
 سرویم ، ریزه خوار رضایم

دیده بگشوده‌ام در جوارش  
 تا کنم جان خود را نثارش



### سه شهید بنام نظافت

شدم در تحیر ز فیض شهادت  
 ز بسکه شنیدم درین ره روایت  
 بگفتم کرا شد نصیب این سعادت  
 بگفتا، نظافت، نظافت، نظافت



## منتقم

بیامدم به کنار مزارت ، ای مادر  
دلم زهجر تو خون گشت و از بصر جاری است  
که ساعتی به نشینم کنارت ، ای مادر  
ز اشک چشم کنم تر مزارت ، ای مادر  
به رنجهای فزون از هزارت ، ای مادر  
میباد آنکه کنم بی قرارت ، ای مادر  
به روزهای تو یا شام تارت ، ای مادر  
سیاه گشت چو ماه عذارت ، ای مادر  
چو گشت محسن شش ماههات به خون غلطان  
غمین شدم ز دل داغدارت ، ای مادر  
دلم به سینه خون گشته میزند فریاد  
فدای آن دل بی غمگسارت ، ای مادر  
تو منتظر ، که بگیرم من انتقام ترا  
برآورم به خدا ز انتظارت ، ای مادر

چو نیست بر دل سروی جز آرزوی بقیع

بخواه حاجتش از کردگارت ، ای مادر

## حزب الله

منکه حزب‌اللهیم تا جای در سنگر گرفتم

اذن از مهدی گرفتم رخصت از رهبر گرفتم

خاک ما را گر تجاوزگر گرفت از راه خدعه

من دوباره خاک خود را زان تجاوزگر گرفتم

گر بنی‌صدر خیانتگر بزد از پشت خنجر

با شجاعت حق خود را زان خیانتگر گرفتم

گر منافق کشت افراد بزرگ کشورم را

انتقام از آن منافق پیشه‌ابتر گرفتم

دشمن من از تجاوز خواست مفلویم نماید

من شجاعانه دمار از روزگارش برگرفتم

من حسین بن علی دارم چه غم دارم ز دشمن

درس جنگ و درس دین را زان همایونفر گرفتم

من جوانم ، جان به قربان علی‌اکبر نمایم

درس آزادی همانا ، از علی‌اکبر گرفتم

تیر دشمن گر گلویم را ببرد ، غم ندارم

چونکه از روز نخستین درس از اصغر گرفتم

تشنه لب جان می دهم در راه فرمان خمینی  
این مروت را من از عباس آب آور گرفتم

من نجف را دوست دارم قبر مولای من آنجاست  
درس رادی را من از مولای خود حیدر گرفتم

من به توحید و نبوت تا قیامت پایبندم  
این حقایق را من از گفتار پیغمبر گرفتم

کشته گشتن در ره دین خدا سهل است بر من  
از خمینی این سخن را چون در و گوهر گرفتم

شکرها دارم به درگاه خدا چون پاسدارم  
سرویا این نعمت عظمی من از داور گرفتم



گردان فجر لشکر مهدی خوش آمدید  
ای سرخوشان ساغر مهدی خوش آمدید  
با سینه های پر عطش از یاری حسین  
در بزم ما به سنگر مهدی خوش آمدید

## جواد الائمه

جامی بده ای ساقی گلچهره مرا می  
تا سور فراهم شود و سوک شود طی  
خوش باش که ایام سعادت رسد از پی  
چون فصل بهار آمد و بگذشت مه دی

دل میل سوی دامن صحرا کند امروز

گشته سپری ماه دی و آمده تشرین  
گردیده رخ افروز به بستان ، گل نسرین  
چون دکه عطار جهان شد ز ریاحین  
شد زاغ فراری ز چمن با دل خونین

بلبل به غزلخوانی ، غوغا کند امروز

بر طرف دل انگیز چمن ، باد وزانست  
چون عیش بهار آمده و طیش خزانست  
اندر طرب و شوق زمین است و زمانست  
گوئی که به مینای فلک ، خون رزانست

تا از دل و جان عقده غم وا کند امروز

آذر سپری گشته و پیدا شده آزار  
 قمری به ترنم به طلبکاری دلدار  
 بس قهقهه از شوق زند کبک به کهسار  
 گل چهره برافروخته در ساخت گلزار

تا خون به دل بلبل شیدا کند امروز

سوسن ز غمش حالت تبتدار گرفته  
 لادن ز فراقش ، دل بیمار گرفته  
 اندر پی وصلش ، سر بازار گرفته  
 آن لاله که داغش به دل زار گرفته

جان در رهش ایثار به ایما کند امروز

بلبل به سر شاخ غزلخوان و غزلساز  
 گاهی به تغنی و گهی قافیه‌پرداز  
 پایان محن آمده ، گشته طرب آغاز  
 بیر خردم با دل و جان گشته هم‌آواز

تا مدح جواد ، آن شه والا کند امروز

آنکو که به رتبت مه اقلیم و دادست  
 از بیت طهارت بود و پاک نژادست  
 فرزند رضا ، نام گرامیش جواد است  
 از مقدم او جان به برم خرم و شاد است

رخسار ورا دیده تمنا کند امروز

آفاق ز یمن قدمش خلد برین شد  
 افلاک به خاک دراو ، خاک نشین شد  
 روشن ز جمالش همه روی زمین شد  
 چون خادم و دربان درش روح الامین شد

بر خدمت او خویش مهیا کند امروز

هنگام نشاط و طرب و عیش و سرور است  
 از عشرت عشاق بپا شور نشور است  
 انوار خدا را به جهان وقت ظهور است  
 دنیا ز جمالش همه چون وادی طور است

یار آمده یاران ، ید بیضا کند امروز

چون بندهٔ زببندهٔ خلاق و دود است  
 حبش به جهان بهر محبان همه سود است  
 او خسرو با عز و فر کشور جود است  
 همنام محمد ، شرف ملک وجود است

کز برج خفا ، چهرهٔ تجلی کند امروز

میلاذ جواد است ، همه گرد هم آئید  
 زنگ محن از صفحهٔ دلها بزدائید  
 یار آمده ، یار آمده ، یاران به کجائید؟  
 حبش طلب از حی توانا بنمائید

چون مهر رخس قلب مصفا کند امروز

فرش به سقاوات علی برزده خرگاه  
 قصرش به فلک طعنه زند از شرف و جاه  
 کوه کرم خلق جهان در نظرش گاه  
 هر کس که زند لاف سخا در بر آن ماه

خود را به جهان بیهده رسوا کند امروز

ای مظهر و مرآت جمال احدیت  
 حق داد ترا رتبه و شأن ازلیت  
 بودی ز ازل ، لایق فخر ابدیت  
 هر کس که ز حق داشت ولای تو ودیعت

اسرار دل خویش هویدا کند امروز

ای آنکه تو خود حامل اسرار الهی  
 ما را بده اندر کنف لطف ، پناهی  
 چون صاحب فضل و کرم و عزت و جاهی  
 بر سروی اگر بفکنی از مهر نگاهی

بس فخر ازین نامه شیوا کند امروز

۱۳۳۷



گنجینه جود کبریا می آید  
 زیرا که جواد ابن الرضامی آید

امروز عزیز جان ما می آید  
 برخیز و بگیر دامنش را محکم



## پاکباز

عاشقی جانانه را با عارض رخشان خوش است  
سر به راه دوست دادن با لب خندان خوش است

دلبری شاهد دلدار باشد ، دلنواز  
جان فدا کردن ز جان اندر ره جانان خوش است

عاشق حق را سبکباری به راه حق نکوست  
پاکباز از جان به راه ایزد منان خوش است

گرد شمع عارض محبوب ، در حال طواف  
سوختن ، پروانه سان در آتش سوزان خوش است

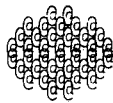
ایستادن در منای عشق ، با خویش و تبار  
خویش را قربان نمودن با همه یاران خوش است

در منای دوست قربانی شدن نبود عجب  
ز اکبر و اصغر گذشتن از دل و از جان خوش است

بهر عاشق در ره معشوق ، راحت مشکل است  
تیرباران گشتن از زوبین و از پیکان خوش است

آمدن با تشنه گامی بر لب آب روان  
کشته گشتن در ره حق با لب عطشان خوش است

اوفتادن بر زمین ، از صدر زین ، با اشتیاق  
 غوطه‌زن در بحر خون با پیکر عریان خوش است  
 بر سر نعش شهیدان ، مادران و خواهران  
 مو پریشان دل مکدر چشم خون افشان خوش است  
 آتش جور و ستم ، در خیمه و اهل حرم  
 سوختن در نار ظلم فرقهء عدوان خوش است  
 جان سپردن در پناه خار ، با حال فکار  
 نونهالان ، بی‌پناه و زار و سرگردان خوش است  
 در میان پنجهء گرگان ، غزالان حرم  
 در بیابان بلا با رنج بی‌پایان خوش است  
 از جفای دهر دون پرور ، اسیر و دستگیر  
 بانوان کاخ عزت بی‌سر و سامان خوش است  
 از فراق یوسف مصر بقا . یعقوب دین  
 سر به زانوی غم اندر کلبهء احزان خوش است  
 سرویا اندر پناه بوالحسن ، سلطان طوس  
 بر تمنای سعادت ، دیدهء گریان خوش است



ای تکاور در زمین و آسمان جنگاوری  
 در نبرد کفر و ایمان ذوالفقار حیدری  
 پیشتاز اندر نبردی در زمین و آسمان  
 در کنار مهدی موعود، ابن اشتری

عاقبت صدام دون را سرنگون خواهیم کرد  
قدرتش را در جهان خوار و زبون خواهیم کرد  
از تفنگداران امریکا بسی خواهیم کشت  
ما خلیج فارس را دریای خون خواهیم کرد

\* \* \*

### رزمندگان لارک

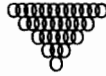
استعانت زان حکیم مستعان خواهیم کرد  
پس جهان را جنت دارالامان خواهیم کرد  
نام ایران را به گیتی جاودان خواهیم کرد  
حمله‌ها بر خصم چون شیرزیان خواهیم کرد  
بهر حفظ دین و قرآن بذل جان خواهیم کرد  
حرف حق را بهر حق جویان بیان خواهیم کرد  
چون طرفداری ز حق ناتوان خواهیم کرد  
نوبهار عمر او را ما خزان خواهیم کرد

ما توکل بر خدای مهربان خواهیم کرد  
کاخهای ظلم را از ریشه ویران می‌کنیم  
جایگاه ما بود لارک که با اهدای جان  
کار ما باشد دفاع از تنگه هرمز که ما  
جنگ ما باشد دفاع از مکتب قرآن و دین  
حرف باطل را براندازیم از ملک جهان  
زورگویان را به جای خود نشانیم عاقبت  
هر که آید در خلیج فارس از بهر ستیز

از برای جنگ هر کس شد سوی ما حمله‌ور  
تا که دشمن را به ذلت افکنیم اندر جهان  
ناوگان خصم را برباد نایودی دهیم  
کرم ابریشم چه کرد آروز با شهر کوبیت  
حمله بر او از زمین و آسمان خواهیم کرد  
اتکا بر قدرت صاحب زمان خواهیم کرد  
قدرت خود را به‌اذن حق عیان خواهیم کرد  
ما دوباره این عمل را امتحان خواهیم کرد  
تا شود تسلیم این نهضت بلوک شرق و غرب  
علم و دین را آخرالگوی جهان خواهیم کرد  
از خمینی درس علم با عمل آموختیم  
خط او را جاودان تا جاودان خواهیم کرد

سرویا ، یا حکم رهبر بر علیه دشمنان  
ما خلیج فارس را آتشفشان خواهیم کرد

"جزیره لارک، ۲۲ بهمن ۱۳۶۶"



ظلم بر محو عدالت سخت می‌کوشد هنوز  
ظالم از خون دل مظلوم می‌نوشد هنوز  
تا عدالت را کند جاوید در عالم حسین  
خون پاکش بر بساط ظلم می‌جوشد هنوز

این شعر به دستور حجة الاسلام آقای دیانی برای عمامه‌گذاری چند نفر در مدرسه علمیه امام باقر (ع) سروده شد و مطلع آن این بود :

ای که بر سر نهاده‌ای دستار      عز و شوکت گرفته‌ای ، هشدار

ولی برای اینکه شعر عمومیت داشته باشد ، مطلع تغییر پیدا کرد .

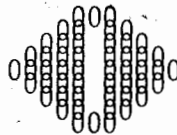
\*\*\*

### لباس تقوی

ای که تبلیغ می‌کنی ، هشدار	عز و شوکت گرفتی از دادار
کرده بر تن لباس تقوی را	کرده تسخیر ، جمله دلها را
این عبائی که هست بر دوش	رخت عزت بود نه تن‌پوش
این لباس تو ، رخت سرباز است	بهر تو عزت و سرافرازیست
تا توانی بکوش در ره دین	کز تو راضی شود رسول امین
همچو حیدر بجنگ با دشمن	تا که مغلوب گردد اهریمن
چون حسن صبر و استقامت کن	پاسداری تو از امامت کن

راستگو چون امام صادق شو	خصم هر دشمن منافق شو
نیمه شبها به درگه داور	سجده کن همچو موسی جعفر
چون رضا، اسوهٔ مودت باش	پای تا سر همه محبت باش
چون نقی، سعی بهر تقوی کن	فاسقان را همیشه رسوا کن
چون نقی در ره نقاوت کوش	بر تن خود لباس عزت پوش
عسکری را بجوی و یارش باش	در همه عمر، جان نثارش باش
رهبرت هست مهدی موعود	حَمْدُ لِلَّهِ که گشته‌ای مسعود
دل قوی کن همیشه حق با ماست	رمز پیروزی تو، یا زهراست

چه بود سرویا، طریق نجات  
بر مُحَمَّد و آل او، صلوات



ای ملت رزمندهٔ ایران، بشتابید  
تا رفع خطر کرده ز قرآن بشتابید  
مردانه زجا خیزید، ننگ است نشستن  
در جبهه حق جانب میدان بشتابید

## شاهباز عدل

شاد باش ایدل که عالم خرمی از سرگرفت	باد نوروژی جهان را جمله سرتاسر گرفت
می دهد باد صبا ما را نوید زندگی	صحنه آفاق اکنون رونق دیگر گرفت
شیعیان شادند زین نوروز چون از لطف حق	قائم دین محمد (ص) پرده از رخ برگرفت
مهدی صاحب زمان قائم مقام مصطفی	پرده از رخسار ماه و چهره انور گرفت
شاهباز عدل و داد حضرت پروردگار	عالم کون و مکان را جمله زیر پر گرفت
صحنه آفاق شد نورانی از انوار حق	تا نقاب از چهر چون مه حجت داور گرفت
بی مسمی بود سرمن را در نام خود	حالیا نام از طلوع روی آن سرور گرفت
نور او اندر دل آدم تجلی کرد از آن	رتبه پیغمبری از خالق اکبر گرفت
نام او را حرز جان خویش کرد از غم برست	جای در آذر چو ابراهیم بن آذر گرفت
موسی اندر طور از جلوات رویش منصق	عیسی از جیش مکان بر گنبد اخضر گرفت

سروی ، ای مداح آل مصطفی بر خود بیبال

کز حلاوت ، گوی سبقت شمرت از شکر گرفت

## احتیاج

آنچه دنیا دار را باشد به دنیا احتیاج  
مرد حق را بیش از آن باشد به عقبی احتیاج

کشتزار آخرت ، دنیا است ، از آن رو بشر  
بهر زاد آخرت ، دارد به دنیا احتیاج

امر بر معروف را باشد اثر از خلق خوش  
بر تروشروئی نباشد حرف حق را احتیاج

توبه کن از کار زشت و گریه کن در شام تار  
هر مریضی دارد آخر بر مداوا احتیاج

کار را امروز اندر وقت خود انجام ده  
تا نباشد بهر آن دیگر به فردا احتیاج

مصطفی (ص) فرمود فرقی نیست در رنگ و نژاد  
امتیازی گر بود ، دارد به تقوی احتیاج

بی ولای مرتضی طاعت نمی‌گردد قبول  
اسم را باشد هماره بر مسمی احتیاج



ملت اسلام با گنجینه قرآن خویش  
شوربختی بین که دارد بر نصاری احتیاج  
تا که از قرآن و عترت مسلمین گشتند دور  
زین جهت پیوسته دارد بر اروپا احتیاج  
جهل ما ، ما را اسیر دشمنان بنموده است  
آری ، آری هست نادان را به دانا احتیاج  
آنکه بر ما فخرها دارد ز علم و صنعتش  
بود بر علم مسلمانان سراپا احتیاج  
روزگارانی که ما را بود دانشگاهها  
داشت آن موقع اروپا بر الفبا احتیاج  
علم را از ما ربودند و شدند آقای ما  
سهم آنها شد سیادت ، حصه ما احتیاج  
نیستی محتاج مخلوق دو عالم سرویا  
تا که می باشد تو را بر ذات یکتا احتیاج

## جمعه خونین مکه معظمه

این زمان آوای حق از بیت یزدان بشنوید  
نغمهٔ توحید را در کوی جانان بشنوید

ای مسلمانان ، بپاخیزید بهر اتحاد  
بانگ وحدت را بگوش دل ز وجدان بشنوید

ای مسلمانان گیتی ، یاری قرآن کنید  
حکم عدل و داد او را از دل و جان بشنوید

جنگ احزاب است ای یاران علیه انقلاب  
نغمه‌های شوم آن ، از حزب شیطان بشنوید

هان بپاخیزید و بت‌سازان و بت را بشکنید  
آنچه احمد گفت ، از پیر جماران بشنوید

مشرکین را با برائت منزوی باید نمود  
حکم آن را از کتاب حق ، به برهان بشنوید

با هجوم خود علیه کافران ناسپاس  
گوش جان بگشوده و فرمان جانان بشنوید

نغمه لبیک را از حاجیان بیت حق  
 در جواب ارجعی از حیّ منان بشنوید  
 جمعه خونین بیت‌الله ما خونبار شد  
 ناله هل من معین از بیت یزدان بشنوید  
 احترام بیت را آل سعود از بین برد  
 دفع این آشوب را از نای قرآن بشنوید  
 از پلیس بی‌حیا و ظالم آل سعود  
 حکم این کشتار با فرمان ریگان بشنوید  
 شرح جانبداری از آدمکشان پست را  
 از فهد ، آن مردک آلوده دامان بشنوید  
 گفت این جنگ میان شیعه و سنی بود  
 اله اله این دروغ فاش و بهتان بشنوید  
 بانگ مظلومیت اسلام و قرآن را کنون  
 با صفیر تیر و زخم سنگباران بشنوید  
 کفر و استکبار بر نابودی دین متحد  
 حالیا ، آهنگ آن از نای دونان بشنوید  
 از صفیر تیر و رگبار گلوله این زمان  
 کینه‌های کهنه را از آل سفیان بشنوید  
 بحر خون گردیده اطراف حرم زین بحر خون  
 ناله حجاج را لبیک گویان بشنوید

سیل خون اندر حجون جاری شد از بیداد کفر

شرح آن از شاهدان دل پریشان بشنوید

خفته در خون در کنار بیت جانبازان ما

جان به قربان خمینی را از ایشان بشنوید

مادری کو را بود فخریه بر چندین شهید

گشته زخمی ، ناله‌اش با چشم گریان بشنوید

میهمانان خدا را می‌کشد قوم عرب

شرح این کشتار را از قول مهمان بشنوید

میهمان را با گلوله خوش پذیرائی کنند

گفته شاه سعودی را که تاوان بشنوید

این بود تاوان آن توهین به شیطان بزرگ

پس دفاع این مسلمان را ز شیطان بشنوید

خفته در خون نره شیران در کنار بیت حق

زوزه روباه را در صحن میدان بشنوید

ناله‌های این عزیزان را کنار مادران

با دلی آکنده ز اندوه فراوان بشنوید

از خراسان گشته هفتاد و دو گل پرپر ، کنون

بانگ هفتاد و دو ملت از خراسان بشنوید

بانگ عجل یا امام العصر از بهر ظهور

با دلی لبریز خون از خلق تهران بشنوید

کاخ ظلم و جور را باید زین ویران نمود  
این ندا را از دلیران صفاهان بشنوید

نالۀ جانسوز از هر سوی کشور می‌رسد  
نغمهٔ یابن الحسن از یزد و کرمان بشنوید

از شمال و از جنوب و شرق و غرب ملک ما  
بانگ و اسلام را با قلب سوزان بشنوید

هر که را بینی زند فریاد و گوید انتقام  
این ندا را در جهان از هر مسلمان بشنوید

بیت حق با جامه گلرنگ گوید انتقام  
گفته‌اش را این زمان با گوش ایمان بشنوید

زین حرامی مسلکان باید حرم گردد رها  
این ندا را از زبان خلق ایران بشنوید

داد شورای نگهبان حکم خلع فهد را  
حکم حق باید ز شورای نگهبان بشنوید

گفت سروی شمه‌ای زین ماجرای دردناک  
چونکه طاقت نیست شرحش تا پایان بشنوید

## قرب حق

از رگ گردن به ما باشد خدا نزدیکتر  
هر چه ما دوریم از او ، او به ما نزدیکتر

هر چه ما را می‌کند عصیان ز خالق دورتر  
می‌کند ما را به خود لطف خدا ، نزدیکتر

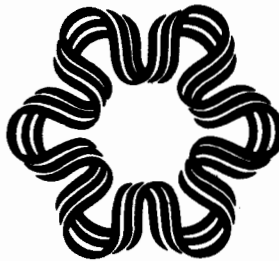
هر که گردد غافل از ذکر خداوند مبین  
هر زمان گردد به او رنج و بلا ، نزدیکتر

خضر در ظلمات پیدا کرد آب زندگی  
دور شد از خلق کاو را شد بقا ، نزدیکتر

نیمه شب برخیز و روی آور به معراج نماز  
شد درین حالت به یزدان ، مصطفی نزدیکتر

دزد بی‌دردی بود ای دل که بی‌درمان بود  
درد اگر پیدا کنی ، گردد دوا نزدیکتر

از ریاست درگذر تا دور گردی از خطر  
 با خطر باشد هماره ، ناخدا نزدیکتر  
 با ریاکاری شوی محروم از قرب خدای  
 بنده را سازد به حق ، صدق و صفا نزدیکتر  
 توبه ناکردن به امید شفاعت ابلهی است  
 ابتدا باشد بسی ، از منتهی نزدیکتر  
 سرویا ، یاد خدا رنج و غم از دل می برد  
 کوشی کن تا شوی با آشنا ، نزدیکتر



من کمک از کردگار دادرس خواهم گرفت  
 اختیار از دست شخص بوالهوس خواهم گرفت  
 گر کنم احساس تکلیفی ، به تأیید خدای  
 هر چه را دادم به هر کس بازپس خواهم گرفت

## ماه ما

امشب از برج شرف تابان مهر سرمی‌زند  
کز فروغش طعنه بر مهر منور می‌زند  
ماه ما چون جلوه‌گر شد ماه‌گردون تا بصبح  
از پی دیدار رویش حلقه بر در می‌زند

کیست این مه‌کز شرف هر صبح خورشید فلک  
از پی اجرای امرش سر ز خاور می‌زند ؟  
کیست این شکر لب نوش آفرین نوش بخش  
کز حلاوت طعنه‌ها بر قند و شکر می‌زند ؟

کیست این دلبر که دلها را نموده بی‌قرار  
مرغ دلها در هوایش روز و شب پر می‌زند ؟  
کیست این در یگانه کیست این درج گهر  
کز گرانی طعنه بر یاقوت و گوهر می‌زند ؟

کیست این دردانه کز لبخند شادی آفرین  
مهر شادی بر دل و جان مکدر می‌زند ؟  
جان به لب آمد دگر نام ورا افشا کنم  
کاختفای نام او بر قلب نشتر می‌زند ؟



مهدی موعود ، همان نبی کامشب ز لطف  
همچو خورشیدی ز بیت عسکری سر می‌زند  
حجت یزدان امام انس و جان میلاد یافت  
کاین چنین گیتی زر و زیور به پیکر می‌زند

چون بود میلاد مسعود امام عصر ما  
هر که را بینی دم از الله اکبر می‌زند  
آمد آن مولا ، که فر دولت والای او  
صدهزاران طعنه بر دربار قیصر می‌زند

آمد آن سرور که کوه همت بی‌مثل او  
صدمه‌ها بر پیکر سد سکندر می‌زند  
آمد آن مولا که چون جد نکونامش علی (ع)  
یکتنه خود را به دریا‌های لشکر می‌زند

شامگاهان ناله‌ها دارد به محراب دعا  
روزها تیغ از پی حق همچو حیدر می‌زند  
آمد آن سرور که مانند حسین بن علی (ع)  
تیغ در راه بقای دین داور می‌زند

همچو ابراهیم ویران می‌کند بتخانه را  
تیشه بر فرق بت و بتخواه و بتگر می‌زند  
چون ندارد باک از نیروی دشمن هرچه هست  
دم ز " الاسلام یعلوا " آن مظفر می‌زند

امتیازات نژادی را همه ملفی کند  
دم ز قانون مساوات پیمبر(ص) می‌زند  
آتش جنگ یهودان را به جان‌شان افکند  
دم ز فتح مسلمین در جنگ خیبر می‌زند

آمد آن مولا که با دست عدالت ساز خویش  
آتش اندر خرمن ظلم ستمگر می‌زند  
می‌شود در دولتش رسوا و خوار اندر جهان  
آنکه بر اسلامیان از پشت خنجر می‌زند

می‌شود مانع ز منبر رفتن بیدانشان  
حرف حق را بهر مردم خود به منبر می‌زند  
حاليا ، در کشور جمهوری اسلام ما  
حرف او را نایبش ارزنده رهبر می‌زند

رهبر ایران ، خمینی مرد اعصار و قرون  
آنکه دلها در هوای دیدنش پر می‌زند  
آنکه با تأیید حق و یاری رزمندگان  
بهر محو دشمنان ، الله اکبر می‌زند

آنکه از بهر سیاهان و سپید این جهان  
حکم پابرجائی حق برابر می‌زند  
آنکه ملت را چو جان خویشان دارد عزیز  
حرف با افراد ملت چون برادر می‌زند

در سخنهایش چو نیکو بنگری در هر سخن  
دم ز آزادی و استقلال کشور می‌زند  
تا که این پیروزی اسلام گردد پایدار  
سجده‌های شکر بر درگاه داور می‌زند

سرویا خط خمینی خط اسلام است و بس  
ای خوشا آنکو قدم در خط رهبر می‌زند

\*\*\*

## همت

خواب غفلت برده را بیدار کردن همت است

مست را با ذکر حق هشیار کردن همت است

بر سر مظلوم تازیدن ، بود دون همتی

جنگ با گرگان آدمخوار کردن همت است

ظلم را بر جان خریدن می‌نباشد کار مرد

لیک با ظلم و ستم پیکار کردن همت است

خلق را در جهل افکندن بسی زشت است زشت

علم را روشنگر افکار کردن ، همت است

سنگ افکندن به راه مردمان کاری خطاست

راه را بر رهروان هموار کردن ، همت است

حرف نیکو گفتن آسان است در بحث علوم

پس عمل بر جمله گفتار کردن ، همت است

جان فدا کردن به راه دین بود کاری بزرگ

بهر استقلال ایمان کار کردن همت است

در پناه دین غنودن راحتی کردن خطاست

جان پی ترویج دین ایثار کردن . همت است

بهر حاجات خلایق نزیبی حاجات خویش  
نیمه شب رو جانب دادار کردن ، همت است

توبه بعد از هر گنه فرض است بر برنا و پیر  
پس گنه ناکرده ، استغفار کردن ، همت است

عفو با قدرت نمودن شیوهٔ مردانگی است  
اقتدا بر حیدر کرار کردن ، همت است

وای بر تو سرویا گر شعر تو شد ذکر خواب  
ملت خوابیده را بیدار کردن ، همت است

۱۳۴۴



فدای دین یزدان شد حسینی  
به فرمان امام خود خمینی  
حسینی بود و جان در راه او داد  
که باشد نهضت ایران حسینی

## خیرالزاد

البشاره ، ای محبان ، حضرت سجاد آمد  
شیعیان مرتضی را ، شافع میعاد آمد  
بر مسلمانان گیتی ، پیشوای دین و دانش  
سادی ما گشت کامل ، رهبر عباد آمد

چون قدم بنهاد در عالم ندا درداد جبریل  
عالم کون و مکان را ، سید سجاد آمد  
تائبین کربلا را رهبر نستوه و دانا  
دشمن پی‌گیر ظلم و جور و استبداد آمد

از پی خونخواهی خون حسین و یاورانش  
آنکه فرمان یورش بر قاتلان می‌داد آمد  
پر شده گیتی ز جور و ظلم و بیداد ستمگر  
تا کند برپا به دنیا ، دادگاه داد آمد

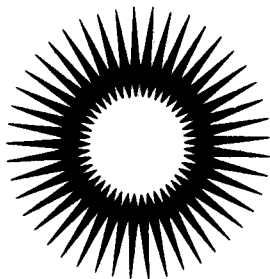
ظلم ویرانگر شده حاکم ، جهان گردیده ویران  
تا جهانی را کند از عدل و داد آباد آمد  
هست شمشیرش دعا ، برخوان کتابش تا بدانی  
آنکه باشد در فنای خصم دین استاد ، آمد

بود معراجش نمازش ، منبع عرفان کتابش  
آنکه درس دین و دانش را به عالم داد آمد  
کن تفکر در کلامش با تدبیر تا بدانی  
آنکه دانشگاه قرآن را نهاد بنیاد ، آمد

وارث علم محمد ، پیشوای اهل تقوی  
مؤمنین را تا کند از علم خود ارشاد آمد  
زهد و تقوایش شد عالمگیر در تفسیر قرآن  
آنکه تقوی را همی دانست خیرالزاد آمد

نالهایش در سکوت شب نشد فریاد ، اما  
آنکه می‌باشد سکوتش برتر از فریاد آمد  
حضرت سجاد آمد ، سرویا برگو به یاران  
آنکه جانها را کند از قید غم آزاد ، آمد

۱۳۵۰



ای آنکه خدا فخر نماید ز سجودت  
پیدا شده گیتی همه از پرتو جودت  
در شام ولادت تو بده عیدی ما را  
چون بسته بود زندگی ما بوجودت

## یارما

یار ما خود را به عالم جلوه‌گر خواهد نمود  
رهبری بر جمله ابنای بشر خواهد نمود

دل بود آشفته از هجران رویش وین عجب  
وصل او دل را بسی آشفته‌تر خواهد نمود

دوستان را دلنوازی می‌کند با لطف و مهر  
خرمن جان عدو را پرشرر خواهد نمود

تا مبری گردد از پیرایه‌ها ، آئین حق  
چون نخستین روز آنرا جلوه‌گر خواهد نمود

می‌کند آئین باطل را ز دنیا ریشه‌کن  
دین حق را رایج اندر بحر و بر خواهد نمود

خط بطلان می‌کشد امرش به بدعت‌های خلق  
جمله را با منطق دین بی‌اثر خواهد نمود

خشک گشته از سموم جهل چون گلزار دین  
نخل ایمان را دوباره بارور خواهد نمود

بی‌هنر را می‌کند توبیخ و با لطف عمیم  
قدردانی از طرفدار هنر خواهد نمود

بهر فصد خون فاسد گشته این اجتماع  
 تیغ آن فساد ، کار نیشتر خواهد نمود  
 تا مفساد را کند اصلاح با علم و عمل  
 سینه‌های خلق را گنج گهر خواهد نمود  
 پیشوائی کو بود آئینه علم خدای  
 کی ز ظلم ظالمین صرفنظر خواهد نمود  
 پایه‌های عدل را سازد به گیتی استوار  
 کاخ استبداد را زیر و زبر خواهد نمود  
 زورگوئی را کند ملغی ز عالم سربسر  
 پیروان زور را بی‌بال و پر خواهد نمود  
 از بی اثبات حق مانند جدش مصطفی  
 بهر منکر معجز شق القمر خواهد نمود  
 حرف حق گردیده اکنون در جهان بی اعتبار  
 بار دیگر حرف حق را معتبر خواهد نمود  
 بعد اضمحلال باطل با جلال ایزدی  
 دولت حق را به گیتی مستقر خواهد نمود

سرویا ظاهر چو گردد ، هر که باشد یار او  
 در رکابش از دل و جان ترک سر خواهد نمود





## میراث علم

آنانکه دین خویش به دنیا فروختند  
گنج گهر به صخرهٔ صما فروختند

آنانکه جز علی به کسی دل سپرده‌اند  
گوساله را گرفته و موسی فروختند

آنانکه سجده پیش خدایان زر برند  
بت را خریده‌اند و خدا را فروختند

آنانکه ملک را به اجانب سپرده‌اند  
وجدان و دین خویش به یک جا فروختند

آنانکه جان سپرده به راه وصال دوست  
جان را به عشق ایزد یکتا فروختند

ای خرم آن کسان که گذشتند از جهان  
نقد روان به نسبه عقبی فروختند

جان جهان خریده شهیدان کربلا  
چون جان خود به زاده زهرا فروختند

یوسف که بد عزیزتر از جان ، به درهمی  
آن کاروانیان به زلیخا فروختند  
از بهر حظ نفس یهودان بی تمیز  
عیسای پاک را به یهودا فروختند  
محکوم ملتی که پی پیروی ز مد  
ایمان خود به دلبر ترسا فروختند  
گشتند کاسه لیس اروپا چو مسلمین  
قرآن خویش را به نصاری فروختند  
باشند روسیاه کسانیکه از عناد  
میراث علم را به اروپا فروختند  
سروی برند حسرت بی حد به رستخیز  
آنانکه دین خویش به دنیا فروختند

۱۳۴۲



با چهرهٔ پرچین شده از خشم بتازید  
این غائله تا آنکه شود ختم ، بتازید

ای ملت ایران به سوی خصم بتازید  
کفار به نابودی ما توطئه کردند

## هادی دین

باز دل از هادی دین محمد یاد کرد  
کیست هادی ، رهبر اسلام همانم علی  
او نه تنها شیعه را یاری نمود از لطف و مهر  
مسکنش در سامرا بودی ولی اندر حجاز  
بلکه او را هر که خواند از جان و دل امداد کرد  
عالمی را نورباران در شب میلاد کرد  
آنکه از فرزند خود بس فخر بر اجداد کرد  
خلق را شد رهنما و جمله را آزاد کرد  
پس توجه آن همایون رتبه بر افراد کرد  
تا بدین داری تمام خلق را استاد کرد  
او بشر را سوی اصل دین حق ارشاد کرد  
مکتب یزدان پرستی را چو او ایجاد کرد  
چون خرافات بشر دین را دگرگون کرده بود  
حق پرستی گشت رایج در میان مرد و زن

ابتکارش عدو را دل غمین بنموده بود  
 در زمان عمر او بد دوره عباسیان  
 جعفر بن معتم بر شیوه جد و پدر  
 غصب حقش کرد چون آن غاصب بیدادگر  
 دعوتش برمی نمود و بر تغنی بعد از آن  
 شعر خود را خواند اما در ره تبلیغ دین  
 شد خلیفه منقلب ز آن شعر فرزند رسول  
 خانه ظلم و ستم را کرد ویران و خراب  
 در عوض یاران خود را در جهان دلشاد کرد  
 لیک جعفر ظلم بر آن اشرف زهاد کرد  
 ظلمها بر او ز راه کینه و بیداد کرد  
 امر بر احضار آن فرمانده امجاد کرد  
 بین چه بر آن سرور دین ، ثانی شداد کرد  
 شعر زیبایی که در آن لحظه خود انشاد کرد  
 چونکه او را آگه از حکم لبالمصاد کرد  
 تا که خود آباد گیتی را ز عدل و داد کرد  
 کاخ استبداد عباسی از او شد منهدم  
 تا که گیتی را رها از چنگ استبداد کرد

سروبا آنکس که مهرش را بکنج دل نهفت

خویشتن را مطمئن از وحشت میعاد کرد

\*\*\*

پنجم مهر است و با لطف خدای مهربان  
 هرکه بشنید این خبر را شادمانی کرد و گفت  
 حصر آبادان شکست و گشت پیروزی نصیب  
 نوبت نصر من الله آمد و فتح قریب



## درس جاویدان

جان فدای آنکه جان عالمی قربان اوست  
ماسوی‌الله جلوه‌ای از چهره‌تابان اوست  
نام او باشد حسین و نوربخش ماسوی  
خلق عالم در دو عالم واله و حیران اوست  
جان پیغمبر ، عزیز فاطمه ، شبل علی (ع)  
حجة‌الله است و جان عالمی قربان اوست  
مظهر پروردگار و مظهر اسماء ذات  
سر یزدان است و قرآن بهترین برهان اوست  
در مدیحه‌نص قرآن ، آیه ذبح عظیم  
هم حسین منی از قول نبی در شأن اوست  
آفرینش از ازل تا دامن یوم‌الابد  
بر سر خوان عطایش آمده مهمان اوست  
فیض رحمان است و باشد فیض بخش ماسوی  
ماسوی را روح قالب از دم رحمان اوست  
سینه‌اش دریای موج علوم کردگار  
گفته‌های ارجدارش لوء لوء و مرجان اوست  
نقشی از دربار پُر اجلال او عرش عظیم  
کز شرافت حضرت روح‌الامین دربان اوست

درةالبيضاء بچرخ چارمین تا روز حشر  
 ذره آسا در فضا پیوسته سرگردان اوست  
 ماه گردون گشته از مهر جمالش مستتیر  
 خسرو خاور مطیع و بنده فرمان اوست  
 ثابت و سیار در اوج فلک بی اختیار  
 آن بود حیران و این چون گوی یزچوگان اوست  
 در کتاب آفرینش چون بود دیباچهای  
 نام دلجوی حسین از لطف حق عنوان اوست  
 شرح جانبازی او یکسر کتاب زندگت  
 جان فدا کردن نخستین مطلع دیوان اوست  
 هر که در عالم دم از قانون آزادی زند  
 در حقیقت خوشه چین خرمن احسان اوست  
 کشته شد اما نشد تسلیم نامردی و زور  
 چون سرافرازی و مردی ایده و ایمان اوست  
 جان خود را کرد اگر ایثار در احیای دین  
 جان فدا کردن پی احیای دین پیمان اوست  
 درس رادی و جوانمردی به عالم داد و رفت  
 کاخ حریت بپا از درس جاویدان اوست  
 تشنه لب جان داد چون در راه یزدان زین سبب  
 جان عالم تشنه لعل لب عطشان اوست  
 بهر این امت سفینه نوح و مصباح الهدی ست  
 قلزم الطاف یزدان، بحر بی پایان اوست  
 راحت و آسوده است از وحشت روز قیام  
 آنکه چون سروی بعالم دست بردامان اوست

## ندبه

تار عشقت به دل تنیده ، بیا  
دل من لخته لخته خون گردید  
توبه کردم من از گنه ، بنگر  
مهربانی نمودی و رفتی  
راست می‌گویم از غم هجران  
شد جهان تار بر محبانت  
کور شد چشم روزگار ، از غم  
دل ز دیدار تو شود آرام  
بس شنیدم شامت از دشمن  
از پی انتقام خون حسین  
جان ز هجرت به لب رسیده بیا  
همچو بسمل به خون طپیده بیا  
که سرشکم به رخ چکیده بیا  
با همان خصلت حمیده بیا  
قامتم چون کمان خمیده بیا  
ای تو روشن‌تر از سپیده بیا  
ای جهان را تو نور دیده بیا  
فیض بخش دل رمیده بیا  
رنگ از چهارم پریده بیا  
چون تو یزدان نیافریده بیا

سرویم ، ندبه می‌کنم از هجر

سیل اشکم به رخ دویده ، بیا

رمضان المبارک ۱۴۰۸

صحن آزادی - انجمن ادبی جودی

چهره بنمود حجت مطلق  
کشور جان گرفت از او رونق  
رخ زیباش عقل دید و بگفت  
زهق الباطلست و جاء الحق

### مظهر عدل

خواهم امروز که دل را فرح آموز کنم      سینه خود سپر ناوک دلدوز کنم  
شکر یزدان همه زین طالع پیروز کنم      شکر یزدان همه زین طالع پیروز کنم  
که بگرد رخ دلداز چو پروانه ، منم  
والهی چهره آن شاهد جانانه ، منم

آمد آن زنده دل زنده دلان دو جهان      حجه بن الحسن آن خسرو شیرین سخنان  
خواهی ار مدحت او را ز کلام یزدان      قلب خود پاک کن و روی نما بر قرآن  
من چه گویم که بود گفته حی علام  
او به قرآن بود آنسان که معانی به کلام

آمد آن مظهر علام که جان قربانش      جان خلق دو جهان باد فدای جانش  
ماسوی جمله مطیع آمده بر فرمانش      به حقیقت همه شرمنده بر احسانش  
او ولی الله اعظم بود از ایزد پاک  
که به امرش بود این گردش و دور افلاک



مژده یاران که مه کشور ایجاد رسید      آنکه دل را کند از رنج و غم آزاد رسید  
وانکه از عدل جهان را کند آباد رسید      دشمن خائن و استمگر شیاد رسید  
تا کند کاخ ستم را همه ویران ، آمد  
پیشوای بشر ، آن حُجّة یزدان آمد  
آمد از پرده برون خسرو این عصر و زمان      که منور شود از مهر رخس صبح جهان  
مقدمش باد مبارک به همه پیر و جوان      شاد باشید که آن رهبر با عزت و شأن  
به تمنای دل شیفتگان ، می‌آید  
بی دلجوئی ما خسته دلان ، می‌آید  
خرم ای دل که شب هجر به پایان آمد      صبح عزت ز پی فتح نمایان آمد  
اهرمن گشت گریزان ، مه خوبان آمد      شادمان باش که با لطف فراوان آمد  
جان فدای قدمش باد که دل بسته اوست  
خلق عالم همه دلداده و دل بسته اوست  
مظهر عدل خداوند جهاندار بود      روشنی بخش دل و دیده افکار آمد  
ز امر یزدان به جهان فاعل و مختار بود      یار مظلوم بود ، خصم ستمکار بود  
مظهر عدل خدا ، مظهر آیات رسید  
گنج علم و ادب ، آن اصل کرامات رسید  
رخ عیان کرد دگر خسرو اقلیم وجود      که بود رحمت والا گهر حی و دود  
او بود منبع فضل و کرم و بخشش وجود      که ز حق باد به جان ملکوتیش درود  
آمد آن سلسله جنبان حقیقت خواهان  
که بود مایه‌ی دلگرمی صاحب نظران  
تا که ظاهر نشود ، دهر گلستان نشود      چمن دهر پر از لاله و ریحان نشود  
مشکل خلق جهان یکسره آسان نشود      تا نیاید دل محنت زده شادان نشود  
او بود منجی افراد بشر از خطرات  
او بود مصلح کل ، مظهر حق ، فلک نجات

بارالها، ستم و جور، فزون گردیده  
 شیعیان را همه دل غرقه خون گردیده  
 دل احباب تو، بی صبر و سکون گردیده  
 اختیار از کفشان ، جمله برون گردیده  
 اذن فرما به قیام و فرج ، آن مولا را  
 تا که از عدل تو ، پر عدل کند دنیا را  
 ای خدا طعنه ز اغیار شنیدن تا کی؟  
 چهره ماه دلارام ، ندیدن تا کی؟  
 از غم و غصه ز مخلوق رمیدن، تا کی؟  
 زهر ناکامی و اندوه چشیدن ، تا کی؟  
 ای خداوند جهان ، صاحب ما را برسان  
 ز عطا ، صاحب اورنگ ولا را برسان  
 ای خداوند جهان ، دل نگرانیم همه  
 از غم دوری او ، گرم فغانیم همه  
 چاره درد دل خویش ندانیم همه  
 از پشاش بر سر هر کوی روانیم همه  
 ای خدا منزل و مأوی دلارام کجاست؟  
 آنکه دلها ز عطایش بود آرام کجاست؟  
 ای خدا ، چهره آن ماه نهانست هنوز  
 شیعه را جان همه بی تاب و توانست هنوز  
 تیره چون شام سیه، صبح جهانست هنوز  
 هر که را می نگرم دل نگرانست هنوز  
 سروی از دوری اوشب همه شب خونجگر است  
 دیده بر در بود و منتظر منتظر است



آهنگ درای کاروان می آید  
 آن یار عزیز به ز جان می آید  
 برخیز پی یاری دین از دل و جان  
 چون مهدی صاحب الزمان می آید

افتخار شیعیان باشد کتاب الغدیر  
چون بود بر شاه مردان انتساب الغدیر  
حضرت علامه ، آقای امینی شاد باد  
صاحب عالی مقام مستطاب الغدیر

## الغدیر

باز گلزار جهان خرم و زیبا شده است  
بوستان فرش ز استبرق و دیبا شده است

غرق گل گشته چمن عطرشان باد بهار  
بلبل از جلوه گل واله و شیدا شده است

صحنه باغ بود خرم و بس شوق انگیز  
دل ز دیدار گل و لاله به یغما شده است

کهر افشان به سر باغ شده ابر بهار  
زاله بر چهره گل ، لؤلؤ لالا شده است

وه چه روزیست که دنیا شده چون خلد برین  
بلکه بهتر ز جنان ، صحنه دنیا شده است

گوئیا عید غدیر است که در خم غدیر  
مجلسی ز امر خداوند ، مهیا شده است

روز معراج علی گشته که جایش ز شرف  
بر سر دست نبی ، یا رخ زیبا شده است

وہ چه زیباست علی بر سر دست احمد  
کہ ز دیدار رخس ، قلب مصفا شده است

بی سبب نیست کہ از عرش به اذن خلاق  
جبرئیل آمده و غرق تماشا شده است

سر انگشت به لب دارد و تکبیر زنان  
والہ آن رخ زیبای فریبا شده است

جبرئیل آمد و آورد گرامی مژده  
آیہای را کہ ز حق صادر و انشاء شده است

آیہ را خواند و سپس گفت کہ ای ختم رسل  
امر اینسان به تو از ایزد دانا شده است

تا کہ تفویض نمائی به علی آنچه تو را  
نازل از جانب حق گشته و امضاء شده است

جانشین تو بود ، آنکہ به نص قرآن  
جانش از جرم و گنہ ، پاک و مبرا شده است

\*\*\*

ز جهاز شتران گشت به پا منبر و زان  
بہر ابنای بشر ، حل معما شده است

بر سر منبر و تسبیح کنان ، فخر بشر  
ز پی امر خداوند توانا شده است

بعد تقدیس خداوند بصیر قدوس  
خود معرف به علی ، آن شه والا شده است

\*\*\*\*\*

ایها الناس ، بدانید که امروز ، علی  
بر همه خلق جهان سرور و مولا شده است  
اوست مولای ، همانسان که منم بهر شما  
این سخن سر خدائست که افشا شده است

\*\*\*\*\*

اوست مصباح سیل ، یار رسل ، مفخر کل  
که دو عالم ز وجودش همه برپا شده است

علی عالی اعلا ، که به تأئید الاله  
زنده از هر نفسش صد چو مسیحا شده است

علی ، آنکس که پی پاسخ رب ارنی  
جلوهگر با رخ تابنده به موسی شده است

نه همین. صحنه آفاق منور شد از او  
بلکه روشن ز رخس ، عالم بالا شده است

سرویای ، حب علی فرض شد از جانب حق  
که چنین بر دل و جان سر سویدا شده است

## فیض دیدار

در اواخر تیرماه ۱۳۶۶ ، خانواده‌های معظم شهدائیکه سه شهید و یا بیشتر تقدیم انقلاب کرده بودند به همت بنیاد شهید مشهد به شرف دیدار امام نائل شدند و این شعر در بین راه سروده و در حسینیه جماران قرائت گردید .



فیض دیدار تو از فیض دعا یافته‌ایم  
شرف قرب تو از لطف خدا یافته‌ایم

دیدن روی تو امروز بهشت دل ماست  
چون جهان را همه گم کرده ترا یافته‌ایم

قرنهاست که از جهل مریضیم ولی  
حالیا از دم فیض تو شفا یافته‌ایم

سالها در طلب عزت اسلام و وطن  
حاجت خویشتن امروز روا یافته‌ایم

عهد و پیمان و وفا در بر ما ، بد متروک  
عهد و پیمان ز تو با مهر و وفا یافته‌ایم

قرنها از ستم و ظلم همه خوار و ذلیل  
جان فدایت که ز تو قدر و بها یافته‌ایم

ای خمینی ، پسر فاطمه ، ای روح خدا  
 مرده بودیم ز فیض تو بقا یافته‌ایم  
 زنده کردی تو در این عهد چو عاشورا را  
 آگهی از هدف کرب و بلا یافته‌ایم  
 حجة الله بود مهدی و تو نایب او  
 تو از او ما ز تو بس نور و ضیاء یافته‌ایم  
 علما را تو نمودی چو حکومت تفویض  
 راه در محفل علم علماء یافته‌ایم  
 فضلائی که به شاگردی تو استادند  
 بس فیوضات که از این فضلا یافته‌ایم  
 راه پر فیض شهادت ز تو روشن شد و ما  
 عزت امروز ز خون شهداء یافته‌ایم  
 خاندان شهدائیم که از قرب رضا  
 راه بر درگهت از لطف رضا یافته‌ایم  
 سروی و ما همه از همت بنیاد شهید  
 حاجت خویشتن امروز روا یافته‌ایم



## جوهر اخلاص

مهیمنایا ، حسن صفاتم بده  
توبه‌کنان آمده‌ام بر درت  
ای که توئی مبدل السیئات  
منکه تو را می‌طلبم روز و شب  
تا که شوم لایق بزم حضور  
جوهر اخلاص و یقین ای خدا  
می‌کشدم حسرت روز جزا  
لطف کن و بموقع قبض روح  
نفس ، مرا کشت به راه خطا  
من که فرستم به محمد درود  
به حق روزه و نماز علی (ع)  
تشنه منم تشنه کوی حسین (ع)  
هست به دل آرزوی کربلا

در ره دین صبر و ثباتم بده  
ز آتش سوزنده نجاتم بده  
ز راه لطفت حسنام بده  
جلوهای از پرتو ذاتم بده  
چو مخلصین نیک صفاتم بده  
بر حرکات و سکناتم بده  
ایمنی از آن حسراتم بده  
رهائی از آن سکراتم بده  
مهیمنایا ، باز حیواتم بده  
اجر یکی زان صلواتم بده  
بهره‌ای از صوم و صلاتم بده  
جرعه‌ای از آب فراتم بده  
بهر زیارت تو براتم بده

مستحق عطای تو سرویم

ز خرمن جود زکواتم بده



## کنج در ویرانه

زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت  
اهل عالم را ز کار خویش حیران کرد و رفت  
در ره شام بلا ، آن دلغمین از کربلا  
هر کجا بنهاد پا فتح نمایان کرد و رفت  
با لسان مرتضی ، از ماجرای نینوا  
خطبه‌ای جانسوز اندر کوفه عنوان کرد و رفت  
فاش می‌گویم که آن بانوی عظمای دلیر  
از بیان خویش دشمن را پشیمان کرد و رفت

با فداکاری و جانبازی به راه کردگار  
دین جد خویش را مشهور دوران کرد و رفت  
با کلام جانفزا ، اثبات دین حق نمود  
عالمی را دوستدار اصل ایمان کرد و رفت  
بر فراز نی چو آن قرآن ناطق را بدید  
با عمل آن بیقرین تفسیر قرآن کرد و رفت  
خطبه‌ای غرا بیان فرمود در کاخ یزید  
کاخ استبداد را از ریشه ویران کرد و رفت

دردیاری شام ، برپا کرد از نو انقلاب  
 سنگر استمگران را سست بنیان کرد و رفت  
 زین خطب ، اتمام حجت کرد بر کافر دلان  
 غاصبین را مستحق تار نیران کرد و رفت  
 از کلام حق پسندش ، شد حقیقت آشکار  
 اهل حق را شامل الطاف یزدان کرد و رفت  
 شام غرق عیش و عشرت بود هنگام ورود  
 روز رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت

چون رقیه شد شهید او را همانجا دفن کرد  
 گنج را در گوشهٔ ویرانه پنهان کرد و رفت  
 ز آتش دل ، بر مزار دختر سلطان دین  
 در وداع آخرین ، شمعی فروزان کرد و رفت  
 چون به دشت کربلا آمد به وقت بازگشت  
 گریه‌ها بر تربت پاک شهیدان کرد و رفت  
 در مدینه تا بیان فرمود شرح حال خویش  
 دوستان را زان مصائب دیده‌گریان کرد و رفت

با غم دل چونکه می‌شد وارد بیت‌الحزن  
 سروی دلخسته را محزون و نالان کرد و رفت



## جانباز

منم خدای تو آن بی‌نیاز ، ای جانباز  
گذشتی از سر هستی و کرده‌ای ایثار  
شهید زنده‌ئی و شمع شاهی با من  
منم که ناز تو را می‌خرم به هر دو سرای  
بیا به درگه ما زانکه دوست می‌دارم  
نماز تست به درگاه قدس ما مقبول  
اگر چه جسم تو از جنبش اوفتاده ، ولی  
به نقص عضو میندیش و سرفرازی کن  
سعادتت است تو را چون ز ما درین سودا  
میان ما و تو سری است جاودانه ولی  
تو دلشکسته و من دلنواز ، ای جانباز  
بدانچه داشته‌ای خود نیاز ، ای جانباز  
بگو حکایت این سوز و ساز ، ای جانباز  
بیا به درگه جانان بناز ، ای جانباز  
شکسته بسته بخوانی نماز ، ای جانباز  
همین نماز بود کارساز ، ای جانباز  
لوای دین شده در اهتزاز . ای جانباز  
که دین ما ز تو شد سرفراز ، ای جانباز  
گرفته‌ای به شفاعت جواز ، ای جانباز  
تو محرمی مکن افشای راز ، ای جانباز

شنو نصیحت سروی که اجر در صبرست  
بیا ، بیا ، که منم دلنواز ، ای جانباز

## امام عسکری (ع)

شاد زی ای دل جهان بس خرم و زیباستی  
باد نوروزی وزید عالم ز نو احیاستی

سردی دی رفت و زاغ شوم بیرون شد ز باغ  
گرم در راز و نیاز اکنون هزار آواستی

ماه تشرین است و نسرین کرده در بر رخت نو  
بلبل از تزئین گل در بوستان ، شیداستی

نغمه توحید بلبل می سراید در چمن  
زانکه میلاد حسن ، آن حجت یکتاستی

هست میلاد سعید سیط احمد ، عسکری  
آنکه چون بابش علی ، بر ماسوی مولاستی

گشته چون نوروز با میلاد مسعودش قرین  
بانگ شادی از زمین تا گنبد خضراستی

وه چه خوش روزی که دنیا گشته چون جنات عدن  
وه چه مولودی که گیتی از رخس زیباستی

فر یزدانی جهان را بسته آذین ، گوئیا  
جشن میلاد حسن ، نوباوه زهراستی

شاخه توحید را ، این نوثر آمد ثمر  
فخر اولاد بشر ، از دوده طاهاستی

دیده آل محمد (ص) بر جمالش روشن است  
زانکه خود مرآت ذات ایزد داناستی

نور حق در صحنه آفاق شد پرتوفکن

کاین چنین عالم ز انوارش فرح افزاستی

چهره ایزد نمایش ، از تجلای ظهور

روشنی بخش همه دنیا و مافیهاستی

جمله ذرات عالم در سرورند و نشاط

گوئیا وقت ظهور کنز مخفیاستی

کنز مخفیا ز مخفیا عیان شد کاین چنین

جلوه‌های ذات رب در ماسوی پیداستی

قدسیان مانند و حیران بر جمالش زانکه باز

وقت تفسیر رموز علم‌الاسماستی

عرشیان شادند کاین مولود قدسی آشیان

خاک راهش ، توتیای دیده بیناستی

خاکیان بر عرشیان بالند زین مولود ، چون

جایگاهش در زمین برتر ز او ادنیستی

گشته حیران بر جمال بی‌مثالش عقل پیر

زانکه عقل پیر هم شاگرد این برناستی

کی تواند بر زند بر اوج عرفانش خرد

پایه قدرش ز اوهام خرد ، بالاستی

بگذر از الا ولا در کُنه ذاتش فکر کن

تا بدانی برتر از مخلوق والا الهستی

سرویا ، گر دورگشتی از مزارش ، غم مخور

در جوارش ، جای تو در جنت‌الماواستی

## مادر

ز جانم بهتر ای جانانه مادر	الا ای رونق کاشانه ، مادر
که تو شمعی ، منم پروانه مادر	شود جانم فدای جان پاکت
تو زن بودی ولی مردانه مادر	تو جان را سوختی از بهر فرزند
بگفتی بهر من افسانه مادر	به شبها تا کنم من خواب راحت
فدای دستت ای فرزانه مادر	نمودی تربیت فرزند خود را
بر خویش و بر بیگانه مادر	من از تو می‌کنم فخر و مباهات
که بودم بهر تو دردانه مادر	عزیزم داشتی مانند جانت
تو هستی گوهر یکدانه مادر	به دارالملک هستی بهر فرزند
که می‌باشد یکی پیمانه مادر	دلم را پر نمودی از محبت
چو می‌رفتم برون از خانه مادر	همیشه داشتی تشویش بسیار
ولی گنجی که در ویرانه مادر	بود مهر تو گنجی در دل من
که روشن گردد این کاشانه مادر	قدم بگذار بر چشمان سروی

## ارتش، سپاه، بسیج

باز آمدم در جبهه ، تا نیرو بگیرم  
از نوگلان سرخ ، رنگ و بو بگیرم  
اینجا بود مهدی کنار جان نثاران  
نک آمدم ، شاید سراغ از او بگیرم

اینجا ولی عصر باشد یار لشگر

سرمی کشد هر شب چو مه سنگر به سنگر

اینجا ، بسیج مردمی باشد مجسم  
اینجا ، سپاه ماست در خط مقدم  
مهدی مددکار است چون رزمندگان را  
پیروزی ما را ، خدا سازد مسلم

مهدی چو اندر مرکز جان خانه دارد

شمع وجودش صد چو ما پروانه دارد

اینجا فتوت ، مردمی ، ایثار دارد  
 اینجا هزاران مرد چون عمار دارد  
 اینجا همه حرنند و مقداد و ابوذر  
 اینجا هزاران میثم تمار دارد

سنگرشنین ما همه شیران روزند  
 زهاد شب با شمع جان ، عالم فروزند

اینجا خداجویان خدای خویش دیدند  
 جان داده جانان را به جان و دل خریدند  
 چون دیده بر غیر خدای خویش بستند  
 پرواز کردند و به اوج جان رسیدند

اینجا خدا را طور دیدار است یاران  
 این خطه منزلگاه دلدار است ، یاران

اینجا حماسه صد هزار آثار دارد  
 اینجا جوان جان بکف ، بسیار دارد  
 اینجا هزاران حنظله در خون کند غسل  
 اینجا شهادت ، گرمی بازار دارد

اینجا دگر جوش و خروشی نیست در کار  
 الا به سوی حق ، برای فیض دیدار

ارتش که باشد ملت اسلام را یار  
 مهدی بود از لطف حق او را نگهدار  
 هر جا قدم بگذاشتی ، پیروزی آنجاست  
 خصم زبون هم کرده بر این گفته اقرار

یک لشکرند این ارتش ما با سپاهی  
 یار خمینی ، دشمن ظلم و تباهی



در رزم خیبر ، فتح دیگر آفریدند  
 هر رنج و سختی را به جان و دل خریدند  
 ارتش ، بسیجی با سپاهی پشت در پشت  
 در خاک دشمن ، تا لب دجله رسیدند

کشتند دشمن را و جشن خون گرفتند  
 با لطف حق ، سرتاسر مجنون گرفتند

دریادلان در بدر ، از مجنون گذشتند  
 بهر نجات قدس ، از هامون گذشتند  
 غسل شهادت در فرات و دجله کردند  
 لبیک گفتند و ز بحر خون گذشتند

اینجا مقام و رتبه احدی الحسینین است  
 پیروزی اول ، دوم آغوش حسین است

اینجا کند والفجر هشت اعجاز ، اعجاز  
 اینجا هواپیمای ما کردند پرواز  
 بهر نجات فاو ، از دریا گذشتند  
 اینجا بشد پیروزی اسلام آغاز

راه عبور بعثیان گردید مسدود  
 دریادلان ، صدام را سازند نابود

والفجر نه یکسر حماسه بود و ایثار  
 پیروزی اسلام ، اینجا گشت تکرار  
 از قله‌های سخت ، بس آسان گذشتند  
 دشمن در اینجا بر شکستش کرده اقرار

اینجا مسلمانان کرد ایثار کردند  
 پیروزی اسلام را تکرار کردند

با رمز یا زهرا ، ره دشمن بهیستند  
 از حمله خود ، پشت آنها را شکستند  
 پیروزی یا فیض شهادت را خریدند  
 پیوسته در اجرای پیمان استند

پیشی به راه عشق از مجنون گرفتند  
 بهر نماز آنکه وضوی خون گرفتند

صد مرحبا ، صد مرحبا بر جانشان باد  
 ملت رهین اینهمه احسانشان باد  
 چون جان فدا کردند و دین را زنده کردند  
 صد آفرین بر ایده و ایمانشان باد

سروی ، چو باشد نهضت اینان حسینی  
 پیروز گردد در جهان ، خط خمینی



از شما رزمندگان تا شهر "فاو" آزاد شد  
 ملت ما سربلند و قلب رهبر شاد شد  
 حالیا کرکوک شد ویران و دشمن در هراس  
 همتی یاران که دیگر نوبت بغداد شد

## سلام به رهبر

سلام از ما رسان ای بیک قدسی رهبر ما را  
درود از ما ببر آن رهبر روشنگر ما را  
برو با مجمع دل‌های پر مهر خراسانی  
سوی رهبر بگو احساس و شور مضمرا ما را  
بگو یا او که دل‌ها پر زند اندر هوای تو  
که خود دادی نجات از کید دشمن کشور ما را  
برای ثبت در تاریخ این کشور درین نهضت  
چو گل رنگین نمودی هفده شهریور ما را  
به یاد آن شهیدان بخون خفته درین کشور  
به‌بین هم‌رنگ خون ای مرد حق چشم ترا را  
بکن تجلیل از جانباز هر ساعت شهید ما  
همان رزمندگان مرد و زن دین گستر ما را  
بکش دست نوازش بر سر پرشور جانبازان  
که کرده روسپید اندر دو گیتی کشور ما را  
خداوندا دلش را شاد و نیرویش دوچندان کن  
که تا سرکوب سازد دشمن ویرانگر ما را

عطا کن قدرتش ، تا بشکند بال و پر دشمن  
همان دشمن که بشکست از جفا بال و پر ما را

عطا کن عمر بسیارش به گیتی تا که بستاند  
ز خصم بدگهر ، داد دل غم‌پرور ما را

برای آنکه ظلم و جور در گیتی شود فانی  
علم کن در جهان ، دین عدالت‌گستر ما را

شود تا مستقر ، جمهوری اسلامی ایران  
عطا کن اتحادی مردم نیک‌اختر ما را

برای اتحاد جمله کشورهای اسلامی  
عطا کن قدرتی ، این زاده‌ی پیغمبر ما را

برای آنکه ایران را برد تا اوج عزت‌ها  
نگهدار از بلیات و حوادث ، رهبر ما را

خدایا دولت بهروزی ما را میسر کن  
که تا دنیا به‌بیند ، روزگار بهتر ما را

برای حفظ مرز کشور اسلامی ایران  
خدایا قدرت و شوکت عطا کن ، لشکر ما را

خدایا ، پاسداران و بسیج انقلابی را  
به پیروزی رسان ، رزمندگان سنگر ما را

پلیس ما کند ناموس ملت را نگهبانی  
خدایا ، حفظ فرما پاسبان و افسر ما را

جوانان مبارز را عطا کن عزت و شوکت  
همان نستوه دانشگاهی دانشور ما را

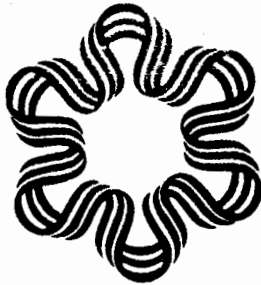
کشاورز عزیز و کارگر ، همفکر و همسنگر  
نموده بی‌نیاز از کوشش خود کشور ما را

نباشد امتیازی بین مرد و زن درین نهضت  
 بهین همدوش ما ، در جانفشانی خواهر ما را  
 بده اذن ظهور مهدی موعود را ، یارب  
 فزون کن بر خلائق ، شوکت و عز و فرما را  
 خدایا در رکاب مهدی اندر یاری دینت  
 بلاگردان او گردان همه جان و سر ما را  
 جهاد کوچک ما داد دشمن را شکست اکنون  
 به پیروزی رسان یارب جهاد اکبر ما را  
 دعا کن سرویا بهر خمینی ، رهبر ایران  
 که عالمگیر سازد ، حکم شرع انور ما را

۱۳۵۸



رهبر چو ز پاریس به تأیید الاله  
 آمد به وطن با رخ تابنده چو ماه  
 هر کس که بدید روی ماهش گفتا  
 لاحول ولا قوه الا بالله



## مهدی جان

به بغداد آی و بنگر شور و افغانست مهدی جان  
به هر سو کن نظر محنت فراوانست ، مهدی جان  
تمام مسلمین دلخون و نالانند زین ماتم  
به هر کس بنگری سر در گریبانست ، مهدی جان  
سوی زندان گذر بنما به استقبال زندانی  
که آزادی جد تو ز زندانست ، مهدی جان  
به ایران آی و در شهر خراسان بین کزین ماتم  
غمنده خسرو ملک خراسانست ، مهدی جان  
اگر موسی بن جعفر شد شهید اندر ره قرآن  
کنون محتاج یاری دین و قرآنست ، مهدی جان  
بیا و بزم ما را کن منور ، از جمال خود  
که غم از دل زدودن بر تو آسانست ، مهدی جان  
خمینی بزم غم برپا کند ، در ماتم جدت  
که او نایب مناب تو در ایرانست ، مهدی جان  
بیا و پاسداران را نظر بنما ، که از ایشان  
نثار مقدم پاکت سر و جانست ، مهدی جان  
بیا بر لشکر اسلامی ما لطف و احسان کن  
که جان بر کف پی دستور و فرمانست مهدی جان  
بیا بر ارتش بیست میلیونی فرمان نما صادر  
که امرت بهر او چون حکم یزدانست ، مهدی جان  
بیا و سروی غمدیده را از غم رهائی ده  
که او جانش بلب زانده و حرمانست ، مهدی جان

## خوزستان

من آن خاک طلاخیز گهربار خوزستانم  
چراغ پرفروغ نوربخش ملک ایرانم  
برای دفع روباهی چو تو صدام تکریتی  
هزاران در هزاران شیر خفته در نیستانم  
تو می‌نازی به امریکای بی‌فرهنگ بی‌وجدان  
ولی من سرفراز از خسرو ملک خراسانم  
تو بر کفار حزب بعث داری فخر از جهلت  
ولی من مفتخر از بوذر و مقداد و سلمانم  
اگر چه دشمن کفار حزب بعث می‌باشم  
ولی آزادی ملک عراق آمد به پیمانم  
ز صهیونیست بیزارم که تو هستی طرفدارش  
ولیکن جان فدای حضرت سوسی بن عمرانم  
ز حزب بعث و میشل عفلق ای صدام بی‌ایمان  
ندارم باک زیرا پیرو احکام قرآنم  
مسلمانان گیتی را طرفدار صدیقم من  
که هستم پیرو قرآن و یار هر مسلمانم

میان شیعه و سنی نیاشد اختلاف ، آری  
 که یک روحند و دو پیکر که می باشند اخوانم  
 خدا یارم ، امام عصر پشتیبان من باشد  
 حسین بن علی را فخرم این بس چونکه دربانم  
 خمینی رهبر ارزنده ام ، روح خدا باشد  
 که منم پیکر ایران زمین را همچنان جانم  
 ز بهمنشیر آید بوی خون تا بر مشام جان  
 ازین خون سرخرو در صحنهء پیکار دورانم  
 ز سوسنگرد و مردان دلیرش شاد و خرسندم  
 که تا پایان دنیا ، مفتخر زین قهرمانانم  
 به خونین شهر من رنگین به بین هرکوی و برزن را  
 که این خون پاک کرده لکه ذلت ز دامانم  
 به آبادان و در بستان به بین رزم دلیران را  
 که در دنیا هماره سرفراز از این دلیرانم  
 ز آبادان بود سرتاسر این کشور آبادان  
 بود دزفول و اهواز چو جان و نور چشمانم  
 دفاع از خاک میهن می کنم با نفت و بنزینم  
 که جاری همچو خون گردیده در رگها و شریانم  
 ز سروی بشنوید اکنون که می گوید ز قول من  
 خوزستانم ، چراغ پرفروغ ملک ایرانم



## میلاذ سجاد (ع)

مژده یاران که جان و دل شاد است  
شب میلاذ حضرت سجاد  
لطف او هست شامل یاران  
کرده تسخیر ، ملک دلها را  
هر که او را شناخت ، شد مؤمن  
هر که با اوست ، خانهاش آباد  
دشمن او همیشه دل نگران  
یاور ما در این جهان از لطف  
هر چه گوید ، بود کلام خدای  
خادمان کشیک دو امشب  
خانه دل ز شوق ، آباد است  
دیدهها روشن است و دل شاد است  
که ورا شامگاه ، میلاذ است  
که به لطف و محبت ، استاد است  
حب او چونکه بهترین زاد است  
چون محبتش ز غصه آزاد است  
چون چراغی که در ره باد است  
شافع ما ، به روز میعاد است  
سخن او ، عدالت و داد است  
مجلس آرا ، که بزم سجاد است

شب میلاذ حضرت سجاد

دوستان عیدتان مبارک باد

جشن کرده بپا ، رضا امشب  
 نور چشم حسين و زهرا ، اوست  
 دختر مجتبی ست ، همسر او  
 شب ميلاد او ، همه شادان  
 محو گردد ، ز صفحه اعمال  
 هان بگوئيد ، دردمندان را  
 مهر او را به گنج دل بسپار  
 شب ميلاد اوست ، وقت دعا  
 عطف دامن بگير از او محکم  
 او . گذرنامه می کند صادر

#### شب ميلاد حضرت سجاد

#### دوستان عيدتان مبارک باد

پاسدار قيام عاشورا  
 پرچم سرخ کربلا را ، او  
 او صحيفه نوشت بهر بشر  
 گر نبودى ، نبود نام از دين  
 از وجودش هميشه جاويد است  
 رفت در شام و خطبه خواند که بود  
 او ز خطبه گرفت با قدرت  
 شيعيان را ازو رسد ، همه دم  
 همه را خوانده است تا محشر  
 درس دين . اين بود عقیده جهاد

زنده از اوست ، نام عاشورا  
 نصب کرده ، به نام عاشورا  
 مطلع آن ، پيام عاشورا  
 بود ناقص ، قيام عاشورا  
 عزت و احترام عاشورا  
 برگ حسن ختام عاشورا  
 از يزید . انتقام عاشورا  
 بر دل و جان ، سلام عاشورا  
 بر سر خوان عام عاشورا  
 هست ، خير الکلام عاشورا

#### شب ميلاد حضرت سجاد

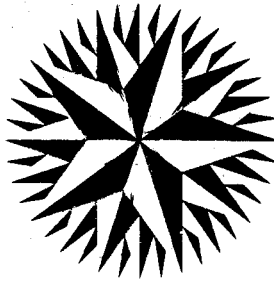
#### دوستان عيدتان مبارک باد

هان ، فرامش مکن شهیدان را  
آن عزیزان که جان فدا کردند  
خونشان کرده همچنان گلزار  
لاله روئیده بین ز خون شهید  
حمله چون کرد دشمن بی‌دین  
این جوانان ز جای برجستند  
خشم را ساخته دلیل آری  
ای که بس درد بی‌دوا داری  
سرویا ، کن دعا ز جان امشب  
تا که خود خیر مقدمی گوید  
چهره‌های چو ماه تابان را  
زنده کردند ، دین و ایمان را  
سر به سر ، خاک پاک ایران را  
دشت و صحرا و این بیابان را  
تا کند محو ، علم و قرآن را  
تا فدا ساخته ، سر و جان را  
که نمودند ، ترک میدان را  
هان بیا و بگیر ، درمان را  
پیر نستوه ، در جماران را  
صاحب‌العصر و میر دوران را

شب میلاد حضرت سجاد

دوستان عیدتان مبارک باد

پنجم شعبان ۱۴۰۸ ، مطابق ۶۷/۱/۴



## دانشگاه عشق

پدرجان لطف واحسان کن بقریان سرت گردم  
مرا دریاب ای بابا که منم یاورت گردم  
اگر چه اصغرم فیض شهادت را سزاوارم  
به سربازی قبولم کن ، به قربان سرت گردم  
من از پیمان تو با کردگارت آگهم اکنون  
بده رخصت که قربانی به راه داورت گردم  
علی اکبر ، جوان بی نظیرت گشت قربانی  
تمنا دارم ای بابا ، فدای اکبرت گردم  
عمومیم کشته شد در راه دینت ، جان بقریانش  
بده اذنم که قربان امیر لشکرت گردم  
دو طفل عممام جانرا فدا کردند و میخواهم  
بجای آن دو کودک جان نثار خواهرت گردم  
من از گهواره درس عشق حق بگرفته‌ام از تو  
به گهواره کفن بوشیده‌ام تا یاورت گردم  
بود دانشگاه عشق و وفا آغوش و خواهم  
که دانشجوی دانشگاه با عز و فرت گردم  
ز آب چشم تو سیراب گردیدم کنون خواهم  
به قربان لبان خشک و چشمان ترت گردم  
همی خواهم شوم محشور با قنداقه خونین  
که از آن روسفید اندر حضور مادرت گردم  
بود خدمتگزارت سروی اندر طوس ، می خواهم  
به محشر در بر بزدان ، شفیع نوکرت گردم

## زهره‌ا و خطبه‌اش

باز خواهم تا که حمد خالق یکتا کنم  
شکر بر انعام عام ایزد دانا کنم  
خانه‌ی دل را تهی از رنج جانفرسا کنم  
مدحت دخت پیمبر . حضرت زهرا کنم

حضرت زهرا‌ی اطهر ، دخت احمد ، فاطمه  
همسر شیر خدا ، بنت محمد ، فاطمه

مدح او گویم در این شب چون شب میلاد اوست  
روشن از میلاد او چشم اب و اجداد اوست  
آنکه قلب شیعیان پیوسته شاد از یاد اوست  
تا قیامت مفتخر از او همه اولاد اوست

نوربار ، از مقدم او عرش و فرش و ماسواست  
غرقه اندر نور یزدان زین سبب ارض و سماست

نیست یارائی مرا تا از مدیحش دم زخم  
دم ز مدح دختر پیغمبر خاتم زخم  
ور بگویم ، آتشی بر پیکر عالم زخم  
عالم ایجاد را سر تا به پا بر هم زخم

پس همان بهتر که شاهد آورم تاریخ را  
تا که بر بندم بروی خود لب توبیخ را

شمای بشنو ز کار و کوشش و کردار او  
گوش جان بگشوده دار اندر پی گفتار او  
پس نظر بنما به طرز فکر و بر پندار او  
از عبادات و نماز و شیوه رفتار او

تا بگیری درس از او ، عالم کامل شوی  
در بساط زندگانی ، همنشین دل شوی

بشنو از رفتار او در خانه با خدمتگذار  
تا که گردد از برایت نکته‌هایی آشکار  
تا بدانی آن همایون رتبه‌ی والاتبّار  
بود چون فرزند ، خدمتکار خود را دوستدار

تا نیازارد ز کار خانه ، خدمتکار را  
با عدالت کرده بد در خانه قسمت کار را

داد درس کار و کوشش ، ملت اسلام را  
کرد از سرها برون ، فکر و خیال خام را  
داد زیر بار کوشش ، نازنین اندام را  
کرد استقبال ، رنج و محنت و آلام را

نازنین دستش ز بس بر دسته دستاس بود  
گاه لرزان ، گاه خونین ، گاه پر آماس بود

در عباداتش همین بس ، زانکه حی کردگار  
بر ملایک بارها از او نمودی افتخار  
از جمال آن مه تابنده‌ی برج وقار  
از زمین تا عرش بد وقت نمازش نوربار

روزه‌اش را ذات حق در هل اتی توصیف کرد  
از جهادش خطبه‌ی غرای او تعریف کرد

دید چون پامال، حق مرتضی گردیده است  
 منحرف از راه خود ، دین خدا گردیده است  
 حق و باطل بار دیگر جابجا گردیده است  
 حق او پامال ظلم اشقیا گردیده است

بعد حمد حق و نعت حضرت ختمی مآب  
 با دلی لبریز خون بنمود بر مردم خطاب

گفت با سوز جگر لیکن به عز و احترام  
 کای مسلمانان که اینجا حاضرید از خاص و عام  
 این سخن گویم شما را تا شود حجت تمام  
 شاهد گفتار من باشد خدای لاینام

من شما را بر جوانمردی وصیت می‌کنم  
 بر طرفداری ز دین حق نصیحت می‌کنم

ای مسلمانان ، شما عز و وقاری داشتید  
 در جهان آفرینش ، اعتباری داشتید  
 قدرتی بی‌انتها و ، اقتداری داشتید  
 چون محمد(ص) رهبر و آموزگاری داشتید

آن تعالیم بلندآوازه اسلام کو ؟  
 رونق بی‌حد و بی‌اندازه اسلام کو ؟

آن همه رنج و ماراتهای پیغمبر چه شد  
 در ره آئین حق ، جانبازی حیدر چه شد  
 کوشش رزمندگان اندر ره داور چه شد  
 آن شکوه و سطوت مردان نام‌آور چه شد

ای دریغا داده از کف چندین ساله را  
 جای پیغمبر نشانده سامری ، گوساله را

بعد از آن رو بر جوانان بنی انصار کرد  
 فاش بر آنها در آن مجلس بسی اسرار کرد  
 جمله را از خواب غفلت در زمان بیدار کرد  
 حرف حق را با شهادت بهرشان اظهار کرد

کای جوانان ، در ره دین خدا کوشش کنید  
 بر علیه غاصب حق علی شورش کنید

ای جوانان! دین قوی از زور و بازوی شماست  
 نیروی دین ای جوانمردان ز نیروی شماست  
 غیرت و آزادی و آزادگی خوی شماست  
 چشم پیغمبر پی یاری دین سوی شماست

آن همایون رتبه را در راه دین یاری کنید  
 از کتاب‌الله و از عترت ، نگهداری کنید

ای جوانان دلیر بی‌همانند رشید  
 قول پیغمبر بود گفتار خلاق مجید  
 گفت انی تارک فیکم شما را آن وحید  
 آن وصایا را خدا را یک زمان یاد آورید

بین این دو تا قیامت ذره‌ای تفکیک نیست  
 گفته او ای جماعت قابل تشکیک نیست

من نمی‌گویم چرا پهلوی من بشکسته‌اید  
 یا ز ضرب تازیانه بازویم را خسته‌اید  
 رشته الفت ز بین ما و خود بگسته‌اید  
 لیک می‌گویم چرا دست علی را بسته‌اید

دست حق چون بسته شد باطل شود دستش بلند  
 دست و پای ملت اسلام ، افتد در کمند



ای جماعت گفته صدیقه را باور کنید  
یاری دین خدا ، با حکم پیغمبر کنید  
پشتبانی از علی ، آن حجت داور کنید  
با صمیمیت در این ره ، دفع شور و شر کنید

گر علی خانه نشین گردد ، شود دین پایمال  
هم شما و دینتان محکوم باشد بر زوال

ای دریغا رشتهء الفت ز حق بگسسته‌اید  
عهد و پیمان خدای خویش را بشگسته‌اید  
پای باطل را گشوده دست حق را بسته‌اید  
ذات حق را خشمگین قلب نبی را خسته‌اید

از جهالت ، آتش ظلم و ستم افروختید  
بیت حق را از شرار جور و کینه سوختید

هان بترسید ای جماعت از خدای لاینام  
گر برآید زاستین عدل ، دست انتقام  
روز روشن در نظرهای شما گردد چو شام  
حرف حق را گفتم و شد بر شما حجت تمام

"سرویا" بس کن که زهرا دیگر از رفتار ماند  
بلبل گلزار عصمت ، دیگر از گفتار ماند



## (مولود کعبه)

امشب علی به خانه حق پای می نهد  
تا کعبه قبلگاه به خلق جهان شود  
پاکیزه گردد از بت و بت ساز و بت پرست  
امیدگاه خلق ، ز پیر و جوان شود

\*\*\*

امشب علی به خانه حق پای می نهد  
تا از صفای خویش ، صفا را صفا دهد  
شوید ز صفحه دل مخلوق ، زنگ کفر  
آئینه قلوب بشر را جلا دهد

\*\*\*

خورشید با اشعه گلرنگ ، از افق  
بر شاخسار نخله امید می دمد  
امروز درب خانهی حق باز می شود  
امشب علی به خانه حق پای می نهد

\*\*\*

امروز در طواف حرمخانهٔ خدای  
کاری بسی شگفت به مردم شد آشکار  
آری شگفت بود و بود سری اندر آن  
شد ثبت این قضیه به دیوان روزگار

\*\*\*

شد رخنه‌ای پدید به دیوار بیت حق  
بنت اسد دوید و در آن ناپدید شد  
بردند غبطه خلق که این بانوی عزیز  
مهمان با سعادت رب مجید شد

\*\*\*

امشب درون خانهٔ حق گشته پر ز نور  
بنت اسد ز جلوهٔ آن بی‌قرار شد  
شد مرتعش ز جلوهٔ جانان که ناگهان  
سر خدا به بستر او آشکار شد

\*\*\*

اکنون درون خانهٔ یزدان به عز و جاه  
بنت اسد به بستر رحمت غنوده است  
از کودکی که کرده عطا ذات حق به او  
گوی شرف ز جمله‌ی زنها ربوده است

\*\*\*

دربر گرفت کودک خود را چو جان خویش  
از بیت حق به خانه‌ی خود رهسپار شد  
از نور روی کودک خورشید منظرش  
روشن تمام بادیه و رهگذار شد

از خانه شد برون که ندا داد هاتفی  
 او را ز فرط شوق و شعف بی قرار کرد  
 گفتا : علیست نامش و این نام را ز لطف  
 مشتق ز نام خویش ، خداوندگار کرد

\*\*\*

امروز درب خانه‌ی حق بازگشته است  
 گیتی پر از سرور و دل‌انگیز می‌شود  
 امروز از شراب ولا ، جام قلب ما  
 از حُب مرتضی ، همه لبریز می‌شود

\*\*\*

از مقدم علی که سعادت قرین اوست  
 گیتی ز سر گرفته زمان شباب را  
 خم گشته پشت چرخ به صد عز و احترام  
 تا بوسه برنهد به قدم بی‌تراب را

\*\*\*

امشب علی بروی زمین پای می‌نهد  
 تا درد جهل و ظلم و ستم را دوا کند  
 او می‌رسد ز راه که با عشق و آرزو  
 بر عهد ناگسستنی خود وفا کند

\*\*\*

روشنگر قلوب همه غمرسیدگان  
 با لطف بی شمار خود از راه می‌رسد  
 پوشیده نیست از نظرش رنجهای ما  
 با قلب پرحرارت و آگاه می‌رسد

روشن دلی که پرتو افکار روشنش  
از پرده‌های تار قرون سرکشیده است  
او را بیای خویش به همراه داد خواه  
عدلش بدون کبر به محضر کشیده است

\*\*\*

آنسان نمود سجده به درگاه بی نیاز  
شد لایق مقام اقام الصلوة را  
بخشید در رکوع چو خاتم به سائلی  
از حق گرفت رتبه‌ی آت الزکواة را

\*\*\*

او آن دلاوری است که سرهای سرکشان  
چون گوی اوفتاده به پای سمنند اوست  
اما همین دلیر به شیهای پرسکوت  
لرزان ز آه بیوه‌زنان بند بند اوست

\*\*\*

او آن دلاوری است که در صحنه نبرد  
تنها زره به سینه پرجوش بسته بود  
اما کنار زاغه و گودال شهربند  
لرزان تنش ز آه یتیمان خسته بود

\*\*\*

خوابید روی خاک که آساید از تعب  
او را لقب ز حضرت حق بوتراپ شد  
جوشید در نبرد و خروشید در جهاد  
تا پیشتاز و راهبر انقلاب شد

ای بی‌خرد که راه تو با مرتضی دوتااست  
 کی با علی تو همدم و همراز می‌شوی  
 او حق طلب ، تو دشمن حق را طلب کنی  
 با او کجا دگر تو هم‌آواز می‌شوی

\*\*\*

تو دوستی به دشمن حق می‌کنی ز جهل  
 او دشمنی به ظالم غدار می‌کند  
 تو دسترنج رنجبران می‌بری به زور  
 او نان خشک می‌خورد و کار می‌کند

\*\*\*

تو در میان بستر راحت غنوده‌ای  
 او نان مستمند و یتیمان کشد به دوش  
 آندم که خواب ناز تو گردیده دلپذیر  
 تکبیر دلربای علی می‌رسد به گوش

\*\*\*

او رنج می‌برد که چرا پیروان او  
 از کاروان علم و عمل دورمانده‌اند  
 وز مکتب گرامی پرقدرد مصطفی  
 بیگانگی نموده و مهجور مانده‌اند

\*\*\*

در روز یکشنبه ۶۶/۱۲/۳۰ ، دوست عزیز و ارجمندم ، مداح الائمة حاج آقا  
ماهرخسار ، تلفنی از من خواستند اشعاری برای افتتاح آرامگاه شهید مدرس تهیه نمایم  
من به یاد جمله معروف آن شهید بزرگوار افتادم که به رضاخان قلدر فرمود . من در هر  
کجا بمیرم قبرم امامزاده خواهد شد و تو هر کجا که بمیری قبرت زیاله‌دان خواهد شد .  
بنابراین صبح روز اول فروردین ۶۷ این چند بیت را بدین مناسبت سرودم :

\*\*\*

### شهید مدرس

ای مدرس سر برآر از خاک و ایران را به بین  
هان بیا خیز و نبرد کفر و ایمان را به بین  
خون دل خوردی برای دین و کشور . سالها  
چشم بگشا ، حامیان دین و قرآن را به بین  
ملت رزمنده ما را ابرقدرت نگر  
وین ابرمرد جهان ، پیر جماران را به بین  
بهر حفظ کشور اسلامی ، از بهر نبرد  
نوجوانان وطن عازم به میدان را به بین  
ملک ایران گلستان گردیده از خون شهید  
هان ز جا برخیز و گلزار شهیدان را به بین  
با تو می‌گویم سخن زیرا شهیدان زنده‌اند  
بر مزارت این تجلیهای ایمان را به بین

آن زمان در مجلس شورا اگر تنها بدی  
 نیستی تنها تو ، شورای نگهبان را به بین  
 ای که می‌گفتی سیاست با دیانت توأم است  
 در دو پیکر خودنمائیهای یک جان را به بین  
 هر چه دین گوید سیاست مُهر تمکین می‌زند  
 پیشرو اندر سیاست حکم یزدان را به بین  
 سروی اینجا بوسه بر خاکت زند گوید ز شوق  
 ای مدرس سر برآر از خاک و ایران را به بین

اولین روز سال ۱۳۶۷  
 مشهد - سروی



رستگار آندم که بر لب نغمه تکبیر داشت  
 سینه‌اش آماج تیر، اما نشد تسلیم زور  
 در کفی قرآن و درد دست دگر شمشیر داشت  
 چونکه نیروی جوان تدبیر مرد پیر داشت





## مادر جان

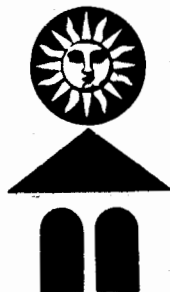
کشم بعد از تو از دل ناله‌های زار مادر جان  
کنم شرح غمت با دیده خونیار مادر جان  
پس از تو دل غمینم بی‌پناهم زار و نالانم  
شده روزم به چشمان همچو شام تار مادر جان  
سر از خاک لحد بردار و حال زار زینب بین  
که شد از دوریت خونین دل و افکار مادر جان  
تو بودی غمرس و پشت و پناهم لیک بعد از تو  
شدم من بی‌کس و بی‌یاور و بی‌یار مادر جان  
گلستان جهان بعد از تو شد ویرانسرای غم  
که بودی بلبل خوشخوان این گلزار مادر جان  
به دامان تو راحت بودم و دور از غم و محبت  
پس از تو زندگانی شد به من دشوار مادر جان  
تمام کودکان بعد تو دلخون و نالانند  
ز مرگت خونجگر شد حیدر کرار مادر جان  
مسلمانان ز کین بستند آخر دست حیدر را  
چه سازم من دگر با این غم بسیار مادر جان

علی جا کرده اندر گوشه بیت‌ال‌حزن از غم  
 که بویت بشنود از آن در و دیوار مادر جان  
 زند آتش به جانم چونکه آید یادم از محسن  
 که جانت بر لب آمد ز آنهمه آزار مادر جان  
 صبا‌حی چند نگذشته است اکنون از غدیر خم  
 ولی امت کند آن روز را انکار مادر جان  
 ز بس در ماتم جانسوز تو سروی بود غمگین  
 دگر او را نباشد حالت گفتار مادر جان



داد شرف و شهامت و ایمان داد  
 در راه عقیده و جهادش جان داد

آنکو سرو جان به یاری قرآن داد  
 عبدالصمد پور مرادی ز شرف



## بوتراب

باز در ارکان گیتی انقلاب افتاده است  
عالم کون و مکان در اضطراب افتاده است  
در تزلزل آمده ارکان دین از شش جهت  
کاین چنین در کاخ ایمان انقلاب افتاده است  
گوئیا در دامن محراب ، هنگام نماز  
غرقه در خون ، جسم پاک بوتراب افتاده است  
ماه انگشت تحیر بر لب آورده است ، چون  
معجز شوق‌القمر بر آفتاب افتاده است  
تا کتاب‌الله ناطق ناگهان در خون طپید  
رخنه در شیرازه ام‌الکتاب افتاده است  
بر تراب افتاده جسم بوتراب و عرش را  
بر زبان " یا لیتنی کنت تراب " افتاده است  
جان فدای خاک پای آنکه از نار غمش  
جان میلیونها بشر در انقلاب افتاده است  
منت ایزد را که سروی با هزاران آرزو  
بر در دربار لطفش کامیاب افتاده است

## معلم ، سرباز همیشه در سنگر

من آن سرباز اسلام که با کفار می جنگم  
برای حفظ دین ، با دشمن غدار می جنگم  
سلاحم را به کف بگرفته و در سایه وحدت  
ز یاران یآوری خواهم که با کفار می جنگم  
بود پیروزی من ثبت در قرآن و شادانم  
که من مستضعفم با کل استکبار می جنگم  
به هر میدان که من باشم ، کنم مقهور دشمن را  
به پشتیبانی آن قادر قهار می جنگم  
ندارد هیچ مفهومی برای من ابرقدرت  
ابرقدرت شود تا در نظرها خوار ، می جنگم  
شود تا از جهان نابود اسرائیل و اعوانش  
کنم بیکار و با این دشمن مکار می جنگم  
منم آن پاسدار راه دین ، جانباز ایمانم  
به فرمان خمینی در صف بیکار می جنگم  
بود تا در جهان مفسد بکوشم در ره محوش  
درون سنگر حق ، در ره دادار می جنگم

فهد گر حاجیان را کشت در روز برائت ، من  
 کنم تا دولتش را خوار و بیمقدار می جنگم  
 چو برده از میان حق نبی را حزب وهابی  
 پی اثبات حق عترت اظهار می جنگم  
 کنم یاری پیمبر را که وحدت را بپا دارم  
 مسلمانم ، مسلمانم که چون عمار می جنگم  
 گرفته خواب غفلت مسلمین را در جیان زآنرو  
 تمام مسلمین را تا کنم بیدار می جنگم  
 شده چون مغزها تاری ز جهل و ظلم و بیدینی  
 شود تا دین حق روشنگر افکار می جنگم  
 تبار سربداران دارم و از خیل احرام  
 برای حفظ دین چون میثم تمار می جنگم  
 منم از کشور سلمان که محبوب پیمبر شد  
 منم صادق به دین حق ، ابودروار می جنگم  
 دو دستم گر جدا گردد ز پیکر در ره دینم  
 ندارم غم که چونان جعفر طیار می جنگم  
 کنم تعقیب دشمن را به دریا و بیابانها  
 به دریا یا هوا یا جنگل و کهسار می جنگم  
 بکوم بر بلندای جهان تا پرچم دین را  
 به فرمان نبی چون حیدر کرار می جنگم  
 دفاع من بود از دین بگو با مردمم سروی  
 من آن سرباز اسلام که با کفار می جنگم

## شهید محراب

تا ز تیغ ابن ملجم تارک حیدر شکست  
معجز شق القمر شد، قلب پیغمبر شکست

آسمان شد واژگون و چرخ اعظم بی سکون  
تا که فرق پر جلال حجت داور شکست

قامت میر ولایت چون به محراب اوفتاد  
رخنه در دین شد پدید و شوکت منبر شکست

بیت احزان شد ازین غم جنت دارالسرور  
پس دل غمدیده صدیقه اطهر شکست

گشت دریای نفاق و جهل امت موج زن  
کشتی دین خدا را ناگهان لنگر شکست

غرقه شد در خون خود، حیدر امیرالمومنین  
حضرت روح الامین را زین عزا شهیر شکست

شد جهان ماتم سرا از ناله روح الامین  
پس دل کلثوم زار و زینب مضطر شکست

شد حسین بن علی از این عزا خونین جگر  
سبط اکبر را کمر از قتل آن سرور شکست

عون و عبدالله و جعفر را وقار از دست رفت  
هم شکوه و شوکت عباس نام آور شکست

این مصیبت بس گران آمد بخلق روزگار  
سروی غمدیده را هم خامه بر دفتر شکست

## خلوتسرای عشق

کوی رضا پیوسته شادی آفرین است  
ارض مقدس ، مهبط روح الامین است  
این بقعه چون دارد بهر جسم رضا را  
او را فزونتر رتبه از خلد برین است

آری تجلی‌گاه یزدان است اینجا

خلوتسرای عشق و عرفان است اینجا

این آستان رحمت و دارالامان است  
اینجا پناه و ملجاء مستضعفان است  
مستکبر منفور را راندند ازین در  
باب امید خلق محروم جهان است

اینجا تسلی بخش جان و کنز عشق است

اهل ولا را خدمت اینجا رمز عشق است

صحن امام اینجا بود چون باغ رضوان  
اینجا بود سرمزل فتح نمایان  
اینجا بود جای نیاز و راز با حق  
اینجا بود جای عروج جان نثاران

اینجا شهیدان سر بر این درگه گذارند

تا روز محشر سر ازین در برندارند

خواهی اگر ایران بود پیوسته آباد  
 باید بگیری از رضا هر لحظه امداد  
 باید چو جانبازان ز جان و سر گذشتن  
 بر خصم دون باید زدن فریاد ، فریاد

از صحن جمپوری درین ره توشه بردار

از خرمن پرفیض اینجا خوشه بردار

اینجا ز صحن قدس سوی قدس روکن  
 آنجا به بیت قدس حق را جستجو کن  
 در راه قدس از کربلا بگذر در آنجا  
 مانند جانبازان او با خون وضو کن

با این وضو باید نماز عشق خواندن

وانگه فرس تا کعبه مقصود راندن

اینجا قدم بگذار در صحن و سرایش  
 بگذار سر بر آستان دلگشایش  
 اینجا مگو از درد بیدرمان خدا را  
 بستان شفای خویش از دارالشفایش

اینجا شوی ایمن ز هر رنج و گزند

زین در بدرمان می رسد هر دردمندی

صوت مناجات از لب زوار بشنو  
 وز هر طرف تسبیح و استغفار بشنو  
 بر مسجد زیبای گوهرشاد بگذر  
 ذکر و نیایش از در و دیوار بشنو

از مآذنش چون بشنوی گلبانگ توحید

نور سعادت در دلت تابد چو خورشید



خدام گرد آیند در دارالسلامش  
خوانند از جان خطبه شوکت بنامش  
خاک درش روبند با جاروب مؤگان  
بوسند درگاهش دهند از جان سلامش

بهر نظافت هر طرف در جستجویند

تا با سرشک دیده صحنش را بشویند

اینجا ز سقاخانه‌اش آب بقا گیر  
اینجا ز حاتم‌خانیش درس سخا گیر  
اینجا ضریحش را ببوس و جان فدا کن  
اینجا بیائین پا بیا صدق و صفا گیر

اینجا به دل می‌تابد انوار حسینی

اینجا قبول افتد دعا بهر خمینی

از گنبد و گلدسته‌هایش همچو باران  
رحمت فرو ریزد بحسم و جان یاران  
شیخ بهائی زین سبب آمد به پابوس  
بنهاده سر بر مقدمش چون جان‌نثاران

از گنبد اللهوردی عشق خیزد

اینجا ترا بر سر غبار عشق ریزد

بر گرد این خورشید نورافشان افلاک  
بس اختر تابنده بین رخ سوده بر خاک  
مانند حر عاملی ، شیخ طبرسی  
مدفون شده پیرامن این تربت پاک

آنانکه سر بر خاک این درگه سپردند

از خرمن پرفیض او بس توشه بردند

دارالعبادش همچو دارالزهد زیباست  
 پیوسته چون دارالحفاظش پای برجاست  
 دارالضیافه روضه جنات عدن است  
 دارالسیاده دلکش و نغز و فریباست

در دارالعزه عزت از یزدان طلب کن

در دار فیض فیص از قرآن طلب کن

دارالولایه، بهر ما دارالسرور است  
 دارالشرف اینجا هماره غرق نور است  
 باشد ز دارالذکر، دارالشکر پیدا  
 توحیدخانه از پلیدیها بدور است

در داراخلاصش خلوص از جان طلب کن

دارالسعاده بنگر و عرفان طلب کن

اینجا بیا بنشین تو بر گسترده خوانش  
 اینجا شفا بخشد به جانها آب و نانش  
 این در بروی مؤمنین باز است، آری  
 مهمان بود زوار و، مولا میزبانش

اینجا بیا بنما سعادت را تدارک

از ریزه‌های خون او بستان تبرک

اینجا به دانشگاه او با شوق رو کن  
 اینجا ز آب دیده‌گان غسل و وضو کن  
 اینجا بخوان درس شهادت، درس پیکار  
 خود را مهیا بهر رزم با عدو کن

خصم تو و اسلام باشد جهل و بیداد

بر جهل بیدینی بزن فریاد، فریاد

سروی که باشد خادم خادم کویش  
 دارد امید مرحمت گامد به سویش  
 خواهد که باشد روز محشر در بر او  
 کاو را به از جنت بود روی نکویش

خواهد که با حب و ولایش جان سپارد  
 با مهر او بر خاک پایش سر گذارد

### امام رضا (ع)

رفت دل در بر امام رضا	شد ستایشگر امام رضا
چشم شد مات بر رخ ماهش	جان ثناگستر امام رضا
هست خورشید عالم آرا هم	کمترین اختر امام رضا
ملک ایران همیشه جاوید است	چون بود کشور امام رضا
هست گنجینه خدای مجید	دل دانشور امام رضا
ظل او مستدام بر سر ما	ظل حق بر سر امام رضا
دوست دارم ورا و نامم هست	ثبت در دفتر امام رضا
حب او را نهاده در دل من	از ازل ، داور امام رضا

سرویم فخر می‌کنم که شدم

خادم نوکر امام رضا

## شمس الشموس

ای دل وجد آفرین ، مزده که آمد بهار  
جهان ز نو شد جوان ، ز لطف پروردگار  
هزار دستان چمید ، به باغ از مرغزار

کبک دری شادمان ، آمده در کوهسار  
که شادی خود کند ، بر همگان آشکار

چهره برافروخته ، به گلستان نسترن  
صف زده بر طرف جو ، چمن چمن یاسمن  
لاله بدل داغها ، نهاده اندر چمن

ز عشق لاله رخان ، بلبل شیرین سخن  
نغمه زند گاهگاه ، ز سینه داغدار

گل همیشه بهار ، ز بوستان سر زده  
چمن گل عشق را ، بر سر و پیکر زده  
دخت رزان با شکوه ، جلوه دیگر زده

با بدن لخت و عور ، به فرق افسر زده  
تا ز کف عاشقان ، برون کند اختیار

ز فرار دیبهدشت ، جهان شده چون بهشت  
به باغ روی آورید ، ز گوشه های کنشت  
بهار شد خامه زن ، بطاق بستان نوشت

که شد فراری ز باغ ، زاغک میثوم زشت  
هزار دستان شده ، به بوستان شهریار

بلبل شوریده دل ، بهر چمن تاخته  
 ز صوت دلکش به باغ ، ولوله انداخته  
 گل پی دلجوئیش ، بخویش پرداخته

تخت ستبرق نشان ، برای او ساخته  
 که تا کند دلبری ، ز عاشق بیقرار

لشکر باد بهار ، به جیش دی کرد رو  
 تا که برآرد دمار ، ز دشمن تندخو  
 به فرق او بشکند ، ساغر می با سبو

غنیمت بی شمار ، همی ستاند از او  
 چو رستم تاج بخش ، به رزم اسفندیار

باد بهاری کنون ، شیرهء جان پرورد  
 مژده وصل نگار ، به دوستان آورد  
 پرده آلام را ، همه ز هم بردرد

به مدح سلطان طوس ، غم از دل و جان برد  
 آنکه بود هشتمین ، حجت پروردگار

امام هشتم رضا ، سرور قلب رسول  
 قبلگه هفتمین ، ضیاء چشم بتول  
 عالم آل نبی ، سرور اهل عقول

محبی عظم رمیم ، منشی رد و قبول  
 آنکه دو گیتی بود ، به امر او استوار

به امر حق ماسوی ، مطیع فرمان او  
 جن و بشر سربسر ، ریزه خور خوان او  
 ملائک آسمان ، واله و حیران او

جان همه ما خلق ، باد بقریان او  
 بنده احسان او ، خلائق روزگار

بضعه خیرالورا ، ولی سبحان بود  
به آسمان ولا ، نیر تابان بود  
چو جد خود مرتضی ، قاطع برهان بود

به پیکر ماسوی ، روح بود جان بود  
فخر همه انبیاء ، یکی زهشت و چهار

به وقت بحث علوم ، یگانه و بی‌مثال  
همو بود بی‌نظیر ، همو بود بی‌همال  
صاحب زهد و ورع ، مبدع علم و کمال

مظهر و مرآت حق ، آیت کل‌الجمال  
مفخر جاه و جلال ، مقسم نور و نار

آنکه خدایش لقب ، بداد شمس‌الشموس  
نبی اکرم بگفت ، ورا انیس النفوس  
نهند مردان حق ، بخاک پایش رثوس

برده سیق از جنان ، ز یمن او ملک طوس  
کشور ایران بود ، ز مقدمش نوریار

به مخزن علم حق ، یگانه در شمین  
خدای مدحش کند ، بسوره مومنین  
ز فر جاه و جلال ، بی‌مثل و بی‌قرین

مهر به نزدش خجل ، مه زرخش شرمگین  
آیه شمس‌الضحی ، ز چهره‌اش آشکار

ای که ثنای تو را ، ایزد منان کند  
صفات ذات تو را ، درج به قرآن کند  
حب تو را کردگار ، دلیل ایمان کند

سروی طوسی ز جان ، مدح تو عنوان کند  
قبول فرما از او ، که هست امیدوار

## پیام مهدیه

دوش کردم خطاب جانان را	تا بیابم به درد ، درمان را
بود جانان من ، امام زمان	که گرفتم زد دوست . دامان را
گفتم او را که ای ولی خدای	نظری کن دل پریشان را
آتش هجر بر محبانت	زد شرر سالها دل و جان را
لیک با آب صبر و مژده وصل	کرده خاموش ، نار هجران را
عاقبت آتش نهان بنمود	منقلب ، پیروان قرآن را
جمع شد آتش و زیانه کشید	برملا کرد ، رنج پنهان را
در شب جشن نیمه شعبان	ناگهان شعله‌های سوزان را
برق آسا فکند بر دل و جان	تا بسوزد هم این و هم آن را
لیک مهدیه ، جان نثاری کرد	زد بجان شعله فروزان را
سوخت مهدیه وز آتش دل	نورباران نمود ، ایران را
حال دارد پیام مهدیه	همه‌ی مردم خراسان را
برزن و مرد از وضع و شریف	نوجوانان و پیر مردان را
ای عزیزان که سالها دیدید	در برم زینت چراغان را

خوش بیائید و بنگرید اکنون	پیکر ناتوان عریان را
هستیم رفت از کفم بیرون	چه کنم این غم فراوان را
خوش بیائید یک زمان با هم	که به یاد آوریم پیمان را
عهد و پیمان ما ز قول نبی است	که بود فرض ، هر مسلمان را
یاری ما به هم بود واجب	که کند شاد ، حی منان را
این خسارات تا شود جبران	همتی باید ، اهل ایمان را

سرویا ، همچو دیگران از سر  
دور منمای فکر جبران را

عبدالصاحب سرویها





## شمع و پروانه

اگر شمع شبافروزی در این کاشانه می‌خندد  
عجب نبود که بر جانبازی پروانه می‌خندد  
گذر کن در مداین طاق کسری را تماشا کن  
که بر دنیای فانی از لب دندانان می‌خندد  
ستمگر را بگو ای غافل دور از خدا ، هشدار  
که بر بدبختی تو عاقل و دیوانه می‌خندد  
به خویشاوند مسکین تا که بتوانی محبت کن  
وگرنه روز سختی بر تو چون بیگانه می‌خندد  
بکن اشک از رخ زرد یتیمان پاک ای منعم  
بشکر آنکه طفلت چون گل اندر خانه می‌خندد  
بت اندر سینه پنهان کرده دائم ذکر می‌گوید  
بر این ذکر ریائی سبحة صد دانه می‌خندد  
مکن باور اگر گفتند دین ، افیون ملتهاست  
که عقل مرد دانشور بر این افسانه می‌خندد  
به کانون محبت غم ز بی‌برگی مخور سروی  
که شمع عشق جاویدان در آن کاشانه می‌خندد

دوست ارجمند و بسیار عزیزم ، جناب آقای حاجی سید مهدی منبتی که از خدام شریف و بزرگوار آستانقدس رضوی ، و در کشیک دوم می‌باشند و در شب میلاد حضرت زهرا (س) " بیستم جمادی‌الثانی ۱۴۰۸ " به خدمت رسمی ارتقاء یافتند ، از اینجانب خواستند چند بیتی در این باره بگویم ، منم امتثال امر نموده پنج بیت سروده و تقدیم داشتم :

در حریم مقدس رضوی	شب میلاد مادرم ، زهرا
بهترین جا و بهترین شب بود	که نظر کرد سوی من مولا
اندر آن شب شرافتم افزود	که شدم خادم امام رضا
گر چه بودم همیشه خادم او	خدمت رسمی ام بشد امضاء

روز محشر " منبتی " سازد  
هم‌نشین در بهشت سروی را

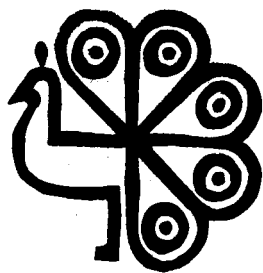


## سریر ولایت

بجای نبی ، مرتضی می‌نشیند	علی بر سریر ولا می‌نشیند
مه آسمان ولا ، می‌نشیند	به امر خدا بر سریر ولایت
که بر مسند مصطفی می‌نشیند	علی جانشین است چون مصطفی را
علی هم بر این مدعا می‌نشیند	چو بد مدعای نبی حق پرستی
که بر مسند پیشوا می‌نشیند	علی ز امر حق پیشوا گشته امروز
از آن بر سریر قضا می‌نشیند	چو افضاکم از مصطفی آمد او را
که بر معنی انما می‌نشیند	بود مؤمنان را ، امیر معظم
نه بر تخت بر قلبها می‌نشیند	علی چون بود حاکم کشور دل
به یزدان قسم بر خطا می‌نشیند	بجای نبی گر نشیند بجز او
به کشتی کنون ناخدا می‌نشیند	بود اهل بیت نبی کشتی نوح

علی گر نشیند بجای پیمبر	بود جای او و بجا می نشیند
علی گر نشیند بر او رنگ اسلام	به مهر و وفا و صفا می نشیند
اگر او شود قائد خلق گیتی	دگر ریب و روی و ریا می نشیند
علی گر شود حکمران مر بشر را	دگر ظلم و جور و جفا می نشیند
علی گر نشیند به کاخ عدالت	پی محو هر ناروا می نشیند
علی گر نشیند به تخت خلافت	پی یاری بینوا می نشیند

بود سرویا ، شیعه شادان که امروز  
علی ، بر سریر ولا می نشیند



ای که تاج الدینی و نامت علی است  
از تو و مولای تو دل منجلی است  
من نمی دانم شهیدی یا اسیر  
گشته جاویدالآثر یارت علی است

## طفل

گر ترشروئی کند از ما مکدر طفل را  
از تبسم می‌شود شادی میسر طفل را  
عشق می‌ورزد بخود گریان و خندان می‌شود  
چون نهی آئینه‌ای اندر برابر طفل را  
گریهء اطفال می‌باشد بیان رنجها  
منع او از گریه باشد رنج دیگر طفل را  
روزی مقسوم می‌باشد گوارای وجود  
هیچ قوتی نیست به از شیر مادر طفل را  
آنچه را خود عاملی منمای نهی از دیگران  
منع ننمود از رطب خوردن پیمبر طفل را  
جنگ مادر با پدر ، سوهان عمر بچه است  
این دوئیت‌ها زند بر قلب نشتر طفل را  
حق و باطل هر دو را باشد اثر بر ساده‌لوح  
بر سخنهاى معلم هست باور طفل را  
رفتن مال جهان باشد به دنیا دار سخت  
قهر همبازی کند آری مکدر طفل را  
نهی همکار است شادی آفرین همکار را  
گاه سازد شادمان مرگ برادر طفل را  
قاضی بیدین طرفداری کند از زورمند  
نیست باور از عذاب روز محشر طفل را  
زاهد از زهد ریائی کام شیرین می‌کند  
از حقیقت هست چون افسانه بهتر طفل را  
شعر نو هم سرویا مقبول طبع عده‌ایست  
نیست فرقی آب جوی و آب کوثر طفل را

## امام زمان

ای قائمه قوام هستی      بر جاست ز تو نظام هستی  
چون قلب که متصل به جانست      از تست همه قوام هستی  
با اذن تو می‌رسد به گردون      فریاد علی الدوام هستی  
از صبح ازل به گردش آمد      با دست تو صبح و شام هستی  
یک قطره می ولایت تو      لبریز نموده جام هستی  
اجداد تو هر یکی به هر عصر      سرمنشاء انتظام هستی  
امروز که حق نهاده از لطف      اندر کف تو ، زمام هستی  
گر نام تو می‌نبود در دهر      بی‌فایده بود ، نام هستی  
از یمن وجود حضرت تست      این عزت و احترام هستی  
گوش دل من بر این سروش است      تا بشنوم این کلام هستی

ای از تو وجود دین به رونق

حق با تو بود توئی مع الحق

ای فوق کمالها ، کمالت	برتر ز جلالها ، جلالت
صف بسته پیمبران مرسل	جز جد تو در صف نعالت
این دیده اگر چه نیست لایق	روشن شود از مه جمالت
اما دلم از عنایت حق	خو کرده همیشه با خیالت
هر روز به راه ، چون گدایان	جوئیم ، پناه در ظلالت
خود کن نظری که شیوه ما	نبود به خلاف ، ایده آلت
جن و بشرند ، تا قیامت	ریزه خور سفره نوالت
خون شد دل ما و تو که بگذشت	در پرده غیب ، ماه و سالت
آخر چه شود که روزی افتد	چشم به جمال بی مثالت
غیر از فرج تو می خواهم	از درگه حی لایزالت

ای از تو وجود دین به رونق

حق با تو بود توئی مع الحق

ای حجت کردگار مهدی	وی دین ز تو پایدار ، مهدی
دلها همه از فراق رویت	گشته همه بی قرار ، مهدی
هستند تمام دوستانت	با محنت و غم دچار ، مهدی
بر جان و دل تمام یاران	هجران تو زد شرار ، مهدی
یاران عزیز تو ، به عالم	تا چند اسیر و خوار ، مهدی
ای لیله قدر ، از غمت کور	شد دیده روزگار ، مهدی
از هجر تو از کف زمانه	بیرون شده اختیار ، مهدی
این دیده برای دیدن تو	تا کی برد انتظار ، مهدی
تا چند بسر برند یاران	در محنت و انکسار ، مهدی
هر چند که نیست قابل تو	بر دیده قدم گذار ، مهدی

ای از تو وجود دین به رونق

حق با تو بود توئی مع الحق

جز مهر تو نیست حاصل ما	ای یاد تو مونس دل ما
گردد به زمانه ، قاتل ما	ترسم که فراق حضرت تو
جز وصل تو نیست ساحل ما	در قلزم بی‌کرانه هجر
با آب ولای تو ، گل ما	در روز ازل ، سرشت یزدان
چون لطف تو هست ، شامل ما	ما را نبود غمی به محشر
گردیده گناه ، حایل ما	گر ، دیده ، ندیده روی ماهت
هستی همه جا ، مقابل ما	اما به خدا به دیده دل
بگشای ز پا ، سلاسل ما	گر نیک و بدیم از تو هستیم
گردیده بزرگ ، مشکل ما	هجر تو و طعنه رقیبان
شد آب ز هجر تو ، دل ما	این گفته ثابت است و سروی

ای از تو وجود دین به رونق

حق با تو بود توئی مع الحق



در یکی از مسافرتها که برای شرکت در شب شعر بمناسبت نیمه شعبان به اتفاق دوستان داشتم ، با دوست ارجمند و برادر عزیزم آقای قاسم استادی ، متخلص به "ثابت" ترجیح فوق را سروده و در مسجد شهرستان کرج توسط ایشان قرائت گردید .



در زمانی که این کتاب در دست چاپ بود، برادر عزیز و دوست ارجمندم جناب آقای نضافت که برادر دو شهید و نیز برادرزاده شهید می باشند، اظهار محبت فرموده و این چند بیت را برای چاپ در سروستان فرستادند که بدینوسیله ضمن تشکر و سپاسگزاری به نظر دوستان می‌رسد، گرچه اینجانب لیاقت اینهمه لطف و محبت را ندارم :-

### گلستان سروی

چه زیباست گل‌های بستان سروی	بیا و نظر کن به دیوان سروی
که جمعند در باغ دیوان سروی	بکن جان معطر ز بوی ریاحین
ز اشعار نغز گلستان سروی	شوی آگه از اوج طبع بلندش
هنرآفرین است دامان سروی	هنرمند ملک ادب اوست، آری
که پر نور باشد شبستان سروی	دلش شمع روشن ز برق محبت
که تقدیم حق کرده ایمان سروی	شهید و اسیر است و مفقود او را
که این است تقدیر جانان سروی	عزیز است در محفل اهل معنی
که گرد آمده در دبستان سروی	ورا هست شاگرد بسیار چون من
بزن غوطه در عمق عمان سروی	تو را هست اگر میل تحصیل گوهر

نضافت که از خاندان شهید است

بگفت آفرین بر شهیدان سروی



## امام رئوف

ای امام رئوف ، جان منی  
جان فدای تو می‌کنم از شوق  
قوتی در تنم اگر باشد  
پرده بردار از میان مولا  
دل من بسته ولایت تست  
فانی بالذات ، فانی بی تو ،  
از تو جویم مدد به هر دوسرای  
من قبولم به امتحان خدای  
تو جهان من و جنان منی  
راست گویم که به ز جان منی  
تو همان قدرت و توان منی  
من ز تو هستم و تو زان منی  
که تو پیوسته در گمان منی  
که تو روح من و روان منی  
که تو امن من و امان منی  
که تو یاور به امتحان منی

ای رضاجان که جان به قربانت

جان فدای تو ، و محبانست

ای خدا را تو آیت کبری  
در مدیح تو سر به سر قرآن  
بهبز تو آفرید حی و دود  
پسر مصطفی ز صلب علی  
آنکه یزدان ز لطف خود فرمود  
مادرت بضعة الرسول نخست  
من بی‌مایه را نمی‌شاید  
چون تو مرآت ذات یزدانی  
وی طفیل تو خلق هر دو سرئ  
سر آن ، رمز علم الاسماء  
آسمان و زمین و مافیها  
هفتمین پور حضرت زهرا  
مصدرش در حدیث آل کسا  
دومین هم توئی ، توئی مولا  
تا که مدح تو را کنم انشاء  
حق ز تو منعکس ز سر تا پا

حق به شأن و جلال تو افزود

عالم آل احمدت فرمود

ای رضا ، حج بینوائی تو  
 کشتی دین ، حضرت حق را  
 تو شفائی به درد بی‌درمان  
 صفت حق ز تو بود مشهود  
 کربلای تو بود ماه ربیع  
 ساز تو راز نینوای حسین  
 خلق را جملگی ز جن و بشر  
 حج کامل توئی و رکن و مقام  
 چار ارکان کعبه را تو قوام  
 که توئی رکن مذهب اسلام

خسروا ، سوی ما دمی بنگر  
 توئی امید ما و ملجاء ما  
 همه هستیم پیرو قرآن  
 پیرمردان همه به ذکر و دعا  
 کرده بهر دفاع ، قرآن را  
 شهدا جان فدای دین کردند  
 گر نباشی تو یارشان از لطف  
 همه الهام از تو می‌گیرند  
 ما نداریم یاوری دیگر  
 بی تو هستیم بی‌کس و یاور  
 همه هستیم در خط رهبر  
 نوجوانان ، تمام در سنگر  
 سینه خود سپر ، ایا سرور  
 که بود دین ز جانشان بهتر  
 خونشان می‌رود همه به هدر  
 هم بسیجی ، ساهی و لشکر

که همه در پناه عام تواند  
 از دل و جان همه غلام تواند

قسمت می‌دهم به حق جواد  
 آنکه از جانب خدای مبین  
 آنکه از کودکی نبود آرام  
 آنکه دشمن از او همه به هراس  
 آنکه باشد همیشه باب جواد  
 حب او آمده است خیرالزاد  
 زد به روی ستمگران فریاد  
 وانکه یاران همه از او دلشاد

آنکه چندین هزار پرسش را با متانت تمام پاسخ داد  
 اوست ویرانگر بنای ستم خانه عدل از او بود آباد  
 اوست فرزند تو ، امام همام خفته در خاک پر غم بغداد  
 بهر من مشکلی چو پیش آید از جواد تو جویم استمداد

دم رفتن برس به فریادم

ده نجاتم ز غصه ، کن شادم

ای رحیم نهان به الرحمن وی حریمت بهشت جاویدان  
 مهر تو رحمت خدای مجید قهر تو آن جهنم سوزان  
 حب تو مایه‌ی نجات بشر علم تو رمز علم الانسان  
 از طریق تو ذات حق بخشید قدرت گفتن از طریق بیان  
 از سر صدق این سخن گویم که توئی جود ایزد منان  
 یاریم کن به عرصه محشر کن شفاعت مرا بر یزدان  
 من چه گویم که حق به مدح تو گفت همه آیات محکم قرآن  
 سرویم خادم توام ای دوست مستحق کرامت و احسان

از غم و رنجها نجاتم بخش

از حیات خودت حیاتم بخش

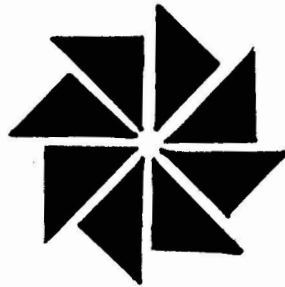
در یکی از شبهای کشیک که در حرم مطهر نشسته بودم و با امام رئوف و بزرگوار در حال راز و نیاز بودم ، متوجه شدم که همین مطالب را بصورت نظم درآورم ، قلم و کاغذی برداشتم و ابیات فوق را در یک جلسه ارتجالاً سروده و برای دوستان قرائت کردم و چون مقداری از سروستان چاپ شده بود ، این ترکیبند را به دست چاپ سپردم ، امیدوارم مورد استفاده دوستان قرار گیرد .

اول دیفنده ۱۴۵۸ - حرم مطهر رضوی

## حسن یوسف

مؤمنی را به دل از فکر گناهی ، گاهی  
که کند جلوه چو کوهی پر گاهی ، گاهی  
روی خورشید شود تیره ز آهی ، گاهی  
یوسف از حسن فتد در بن چاهی ، گاهی  
جلوه بر حسن دهد خال سیاهی ، گاهی  
عالم افروز شود پرتو ماهی ، گاهی  
سوی مسکین کند از مهر نگاهی گاهی  
سبب ذلت و رنج است رفاهی گاهی  
باعث خشم خداوند گناهی گاهی  
به یتیمان بده از لطف پناهی گاهی

جلوه چون کوه نماید پر گاهی ، گاهی  
بر دل مردم آگاه بزرگ است گناه  
نامه حسن عمل را مکن از جهل سیاه  
غره از حسن خداداد مشو ، ای غافل  
هر سیاهی نبود زشت بچشم من و تو  
همچو انجم که بود راهنما در شب تار  
شکر انعام خدا بر متنعم چه بود  
تنبلی پیشه کند کودک صاحب ثروت  
خرد و ناچیز مپندار گنه را که شود  
تا پناه تو بود ایزد منان ، سروی



# آهنگ سوگواران

بلبل به باغ نالان با یاد گل‌عذاران  
اشک از بصر برآرد "آهنگ سوگواران"

## آهنگ سوگواران

در اینجا لازم می‌دانم چند کلمه‌ای راجع به مطالب این قسمت از سروستان با دوستان سخن بگویم و آن مربوط به چندی قبل است که بنا به توصیه بعضی از عزیزان تصمیم به جمع‌آوری و نشر این کتاب گرفتم و چون با سرور ارجمند و استاد عزیزم جناب آقای مصطفوی ریاست محترم دانشگاه علوم اسلامی رضوی که اینجانب به سمت معاون امور اداری و مالی در خدمتشان بودم مشورت کردم (ایشان کتابهای مفید و ارزشمندی تألیف و تصنیف فرموده‌اند که مورد توجه دانشمندان و پژوهشگران اسلامی بوده و در چاپ و نشر کتاب، تتبع خاصی داشته و صاحب نظر می‌باشند) حضرت استاد ضمن راهنماییهای بسیار مفید، فرمودند از نوحه‌های سینه‌زنی هم استفاده کنم، ولی چون نوحه‌ها؛ سروده‌های در حدود سی و پنجسال قبل و اغلب نسخ آن در دسترس نبود امیدوار به چاپ آنها نبودم تا اینکه دوست عزیز و برادر ارجمندم آقای حاج سید محمود کرمی پس از مراجعت از مکه مکرمه گفتند که در مکه خوابی دیده‌اند که فکر می‌کنند راهنمای من باشد. پس از شنیدن خواب ایشان دیدم این خواب هم توصیه‌ای دیگر برای چاپ و نشر نوحه‌های سینه‌زنی می‌باشد، لذا با مراجعه به دفاتر سابق و دوستان که می‌دانستم نسخه‌هایی از آن سروده‌ها را دارند. در حدود ۱۰ نوحه تهیه و بدست چاپ سپرده شد و عنوان مطلب نیز "آهنگ سوگواران" می‌باشد که هم‌اکنون پیش نظر شماست در این قسمت، از خوانندگان، مخصوصاً از برادران مداح و نوحه‌خوان، التماس دعای مخصوص دارم.

سروی

در اوآن نوجوانی ، قامت زینب خمید در بهار زندگانی ، موی زینب شد سپید

---

موی زینب شد سپید ، قامت زینب خمید

\*\*\*

زینب آن ام المصائب چونکه از شام خراب  
در وطن آمد به حال خسته و چشم پر آب  
در بقیع با مادرش زهرا چنین کردی خطاب  
گفت گشتم خونجگر از ظلم اعدای عنید

جان مادر کن نظر این حالت زارم به بین  
در میان پنجهء محنت گرفتارم به بین  
بر مصیبات عزیزانت عزادارم به بین  
بین چسان گردیده ام من بی کس و یار و وحید

جان مادر ، با حسینت رفتم اندر کربلا  
حال حیرانم چه گویم زان همه رنج و بلا  
زانکه می باشم خجل تا آنکه گویم برملا  
کشته شد نور دو عینت در کف شمر پلید



جان مادر ، نور عینت با جوانان کشته شد  
با تمام نوخطان با کام عطشان کشته شد  
با همه اصحاب جانباز و دلیران کشته شد  
فاش گویم با تمام یاوران در خون طپید

جان مادر ، طاقتم نبود برای گفتگو  
تا دهم شرح وقایع ا برایت مویمو  
خواهی ار آگه شوی از ظلم بسیار عدو  
بین که اندر نوجوانی قامت زینب خمید

جان مادر بسکه دیدم محنت و رنج و بلا  
در دیار شام و کوفه خاصه اندر کربلا  
از جفای فرقه بی دین و بی شرم و حیا  
در بهار زندگانی ، موی زینب شد سپید

جان مادر جسم فرزندت حسین بی قرین  
اوقتاد از کینه اعدای بی دین ، بر زمین  
ما همه بعد از حسینت گشته بی یار و معین  
من چه گویم حالیا زان کینه و ظلم شدید

جان مادر رأس پر نور حسین تشنه کام  
بر سر نی بود از کرب و بلا تا شهر شام  
طاقتم نبود که گویم در میان بزم عام  
چوب خزران بر لب و دندان او میزد یزید

جان مادر گر بپرسی از رقیه این زمان  
 من چه گویم از جفای کوفیان و شامیان  
 آنقدر گویم که آن طفل صغیر ناتوان  
 جان فدای باب کرد و در خرابه آرمید

جان مادر بوی گل سوی چمن آورده ام  
 پیرهن زان یوسف گل پیرهن آورده ام  
 یک جهان غم از حسین بی کفن آورده ام  
 لیک اکنون نیست در تن حالت گفت و شنید

جان مادر نسل پاکت خونجگر گردیده اند  
 از وطن آواره گشته در بدر گردیده اند  
 بلبلان دین همه بی بال و پر گردیده اند  
 بین چسان بر ما ز کید دشمنان دین رسید

جان مادر گرچه باشد سروی اکنون خوار و زار  
 از شاماتت‌های اعدا جمله بی صبر و قرار  
 لیک بر پیروزی و عزت بود امیدوار  
 اوز الطاف فراوانت نگردد ناامید



ای که به کوی حبیب گشته فدا، یا حسین با همهٔ یاوران ، به کربلا ، یا حسین

---

سرور ما یا حسین ، باب سخایا حسین

\*\*\*

ای که به کوی وفا کوس سعادت زدی  
کوس سعادت همه بهر شهادت زدی  
تاج شفاعت به سر ، تواز ارادت زدی

که اهل حق را شوی ، راهنما یا حسین

کرب و بلایت زده طعنه به خلد برین  
بارگه اعظمت ، جنت روی زمین  
به درگهت از شرف حضرت روح الامین

روی نیاز آورد صبح و مسا ، یا حسین

تا که قدم اندرین ، دشت مصفا زدی  
کرب و بلا طعنه بر ، عرش معلا زدی  
بوسه به خاک درت ، گنبد خضرا زدی

زانکه توئی سرور ، اهل ولا یا حسین

کرب و بلا تا که شد ، منزل و مأوی تو  
دشت بلاخیز گشت ز جور و کین جای تو  
گرد غریبی نشست ، بر رخ زیبای تو

نصیب تو گشته است رنج و بلا یا حسین

بود تو را از ازل ، شوق شهادت به سر  
که سر به دشمن دهی ، شوی نشان حجر  
واصل جانان شوی ، ز خویشتن بی خبر

حال توئی از وفا ، محو لقا یا حسین

ای که به قرب حبیب ، به کربلائی غریب  
به کربلائی غریب ، در ره عشق حبیب  
در ره عشق حبیب ، شدی بخونت خضیب

شدی بخونت خضیب ، به کربلا یا حسین

تا که ز زین شد نگون ، قامت دلجوی تو  
گشت به خونت خضاب ، عارض نیکوی تو  
سجده خلائق برند ، به طاق ابروی تو

ز سجدهات استوار ، دین خدا یا حسین

تا که به نوک ستان ، شد سر مهر افسرت  
از جگر افغان کشید ، خواهر غم پرورت  
گرد یتیمی نشست ، به عارض دخترت

نال ز دل برکشید ، زین العبا یا حسین

فغان زین العباد ، زد شرر اندر جهان  
سوخت شرار غمش ، یکسره کون و مکان  
ولوله زین غم رسید ، به عالم قدسیان

زلزله یکسر فتاد ، به ماسوی یا حسین

ای که ز هستی تو ، همه بود هست ما  
 هست به هر دو جهان ، به دامت دست ما  
 ز حب تو خسروا ، مرتبه پست ما

بود ز الطاف حق ، عرش علی یا حسین

بار خدایا ، حق مهدی صاحب زمان  
 مدینه را کن نصیب ، بر همه شیعیان  
 روز و شب از ماتمت ، بدیده خونچکان

سروی طوسی بود ، نوحه سرا یا حسین



من جامیم که جام ز مولا گرفتم  
 گشتم شهید و رتبه والا گرفتم  
 نامم جواد و ریزه خور سفره جواد  
 در بارگاه قدس رضا جا گرفتم

رقیه گفتا چنین ، کو پدرم عمه‌جان نور دل و جان من ، تاج سرم عمه‌جان

---

کو پدرم عمه جان ، تاج سرم عمه جان

\*\*\*

کنج خرابه غمین ، رقیه دلکباب  
خفت شبی ناگهان ، دید پدر بخواب  
جست ز جادر زمان ، بعد سؤال و جواب

به شیون و ناله گفت ، کو پدرم عمه‌جان

عمه به من بازگو ، باب کبارم چه شد  
آنکه من از دوریش ، به غم دچارم چه شد  
انیس جان قوت ، قلب فکارم چه شد

بگو به من در کجاست ، تاج سرم عمه‌جان

باب نکویم حسین ، بود کنون در برم  
نهاد از راه لطف ، بر سر زانو سرم  
پاک نمود از وفا ، اشک ز چشم ترم

رفت چرا ناگهان ، او ز برم عمه‌جان

بگو بیاید که من ، خونجگرم از غمش  
 روز و شب اندر فغان ، دیده تراز ماتمش  
 بجان تو عمه جان ، دگر نمی گویمش

کز غم او جان بشد ، ز پیکرم عمه جان

اگر بیاید پدر ، ناله نخواهم نمود  
 دگر نگویم ورا ، شد تن زارم کی بود  
 نگویمش عمه جان ، ز ظلم قوم عنود

روز جهان شد سیه ، در نظرم عمه جان

نگویمش عمه جان ، ز سیلی دشمنان  
 دویدن روی خار ، ز جور قوم خسان  
 بگو بیاید که شد ، سیه به چشم جهان

من از فراق پدر ، مکدرم عمه جان

اگر بیاید پدر ، نگویمش شرح حال  
 ز ظلم اعدای دون ، ز جور قوم ضلال  
 رفت چرا از برم ، آن مه نیکو خصال

به دامنش از وفا ، بود سرم عمه جان

ندیده بودم هنوز ، سیر رخ انورش  
 قسم بده عمه جان ، به مه لقا اکبرش  
 بگو بیاید دمی ، به دیدن دخترش

که از فراق رخس ، خونجگرم عمه جان

عمه بگو باب من ، بهر چه دلگیر شد  
 به ساحت قدس او ، مگر چه تقصیر شد  
 آه و فغانم به او ، بدون تأثیر شد

یا که جدائی بود ، مقدم عمه جان

عمه نباشد دگر ، تاب به پیکر مرا  
 بیا و بنگر بر این ، حال مکدر مرا  
 دیدن روی پدر ، نشد میسر مرا

ز هجر رویش به بین ، دیده ترم عمه جان

زجر ستمکار دون ، کشت مرا از جفا  
 رحم و مروت نبود ، درد دل آن بی حیا  
 سیلی کین زد بسی ، بر رخ نیلی مرا

شاکی از او در بر ، پیمبرم عمه جان

عمه بگو دوستان ، گریه به حالم کنند  
 روز و شبان ناله بر ، رنج و ملالم کنند  
 به خواهرانم بگو ، ز جان حلالم کنند

که من روانه سوی ، دادگرم عمه جان

سروی طوسی نوشت ، شرح دل زار من  
 سوخت دلش بر من و ، دیده خونبار من  
 اجر جزیش دهد ، خدای غفار من

شافع او نزد حق ، به محشرم عمه جان





کودک نالان من ، طفل صغیرم علی      غنچه خندان من ، نخورده شیرم علی

oooooooo

طفل صغیرم علی ، نخورده شیرم علی

\*\*\*

رباب خونین جگر ، به خیمگه در فغان  
به قلب آشفته کرد ، رو به سوی آسمان  
به ناله غم سرود ، که ای خدای جهان

چه شد به تن جان من ، طفل صغیرم علی

بار خدا اصغرم ، رفت به میدان کین  
برای یک جرعه آب ، همره سلطان دین  
ز هجر او گشتهام ، غمزده و دلغمین

رفت ز دامان من ، طفل صغیرم علی

ز تشنه کامی ورا ، تاب به پیکر نبود  
چاره این تشنگی ، بدست مادر نبود  
ز حال زارش قرار ، به جان خواهر نبود

رضیع عطشان من ، طفل صغیرم علی

ندانم از جور خصم ، چه آمده بر سرش  
یا ز کفی آب شد ، تر گلوی اطهرش  
کاش به بینم - دمی ، ماه رخ انورش

یوسف کنعان من ، طفل صغیرم علی

ریاب غمدیده بود ، در این فغان و خروش  
که صوت سلطان دین ، رسید اورا به گوش  
به ناله گفتا که شد ، ز جام غم جرعه نوش

اختر تابان من ، طفل صغیرم علی

ز جای جست و گرفت ، چو جان علی را به بر  
تا که ببوسد لبش ، کند به رویش نظر  
گفت چو دیدش بود ، به بحر خون غوطه ور

کای گل بستان من ، طفل صغیرم علی

مرغ غزلخوان چرا ، لب ز سخن بسته ای  
رشته الفت ز من ، زود تو بگسسته ای  
گرچه ز جور عدو ، غمین و دلخسته ای

هزار دستان من ، طفل صغیرم علی

که تیر زد از جفا ، به نازنین حنجرت  
رحم نکرد آن پلید ، به خونجگر مادرت  
خوف نکرد از خدا ، شرم ز پیغمبرت

ای مه رخشان من ، طفل صغیرم علی

قتیل گرگان توئی ، یوسف گل پیرهن  
که در جهانی مرا ، روح روان در بدن  
دمی ز راه وفا ، بگو به مادر سخن

بلبل خوشخوان من ، طفل صغیرم علی

بار خدایا ز لطف ، نظر به حالم نما  
 نظر بر این طایر ، شکسته بالم نما  
 ز وصل او فارغ از ، رنج و ملالم نما

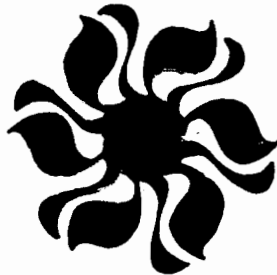
که اوست جانان من ، طفل صغیرم علی

بار خدا اصغرم ، بود به تن جان من  
 بود به تن جان من ، بلبل بستان من  
 بلبل بستان من ، شمع شبستان من

شمع شبستان من ، طفل صغیرم علی

سروی دلخسته را ، خامه غمانگیز شد  
 جام غمش در جهان ، پر شد و لبریز شد  
 چشمه چشمش ز غم ، خون شد و خونریز شد

گشت نواخوان من ، طفل صغیرم علی



در تاریخ ۴۲/۳/۳۱ در شهرستان نیشابور به اتفاق جمعی از دوستان از جمله آقای حاج آقا اکبرزاده ، حاج آقا علمدار ، حاج آقا عسگری و... به بیلاق ( حصار و بوژان ) رفته بودیم ، نوحه فوق الذکر ارتجالاً "سروده شد .

جبرئیل از عرش گفتا شیر یزدان غرق خون شد  
ای دریغا زین مصیبت عرش اعظم واژگون شد

oooooooo

شیر یزدان غرق خون شد ، عرش اعظم واژگون شد

\*\*\*

از جفای بن مرادی آن لعین پر شقاوت  
غیرت شق القمر شد تارک میر ولایت  
آن همایون مرتبه ، آن صاحب جود و کرامت

دامن محراب از خون سراو ، لاله‌گون شد

تیغ زهرآلوده تا بر فرق او کردی اصابت  
گفت گشتم ای خدا از زحمت این دهر راحت  
زردی رخسار او می‌کرد بر آن سم دلالت

لیک چهر نونهالانش ز محنت نیلگون شد

ابن ملجم ، آن شقی کافر مردود بدخو  
فرق حیدر را چو منشق کرد از سر تا به ابرو  
محنت و غم از جفا و ظلم و جور آن جفاجو

قسمت آن عترت والسابقون السابقون شد

بن مرادی نظم عالم را ازین ماتم بهم زد  
بر دل اهل جهان از عالی و دانی الم زد  
دست قدرت بر صحیف عرش قدوسی رقم زد

غرقه در خون مقتدای راکعون الساجدون شد

قد قتل جبریل گفتا بعد از آن بهر عیادت  
بر زمین کردی نزول . آمد بر میر ولایت  
گفت جان مردم دنیا همه بادا فدایت

ماتم کروییان زین غم ز اندازه فزون شد

شد حسن آسیمه سر از این ندا غمگین و نالان  
جانب مسجد روان شد با دو چشم گوهرافشان  
شد حسین از این مصیبت در نوا گفتا به افغان

کشته از کین رهبرالتائبون العابدون شد

زینب ام المصائب دست خود زین غم بسر زد  
آه جانسوزش به جان شیعیان سوز شرر زد  
گفت چون بر فرق بایم تیغ کین آن بدگهر زد

کرسی و لوح و قلم زین ماتم عظمی نگون شد

ام کلثوم مصیبت دیده با افغان و شیون  
چاک زد پیراهن صبر و شکیب او تا به دامن  
گفت ای جان پدر خاک عزا شد بر سر من

ام کلثومت یتیم از کینه‌ی این قوم دون شد

دست غم عباس نالان زد بسر با عون و جعفر  
جانب مسجد روان گشتند با حال مکدر  
گفت با میر شهیدان این چنین با دیده تر

صبرم از دل زین مصیبت ای برادر جان برون شد

آنکه ایمن از جفای دهر باشد مأمن او  
 جنت و دوزخ بود جای محب و دشمن او  
 سرویا ، دست توسل برمدار از دامن او

هست امیدی که او سوی جنانت رهنمون شد

۲۲ شعبان ۱۳۷۵  
 برابر ۱۳۳۵/۱/۱۵



جامی که ز صهبای رضا جام گرفت  
 از نام جوادش به جهان نام گرفت  
 در بدر شهید گشت و در طوس نهاد  
 سر بر قدم رضا و آرام گرفت



رود به میدان جنگ ، جوان علی اکبرم      ز بهر یاری دین ، شبیه پیغمبرم

oooooooo

جان جهان اکبرم ، شبیه پیغمبرم

\*\*\*\*\*

چو عازم جنگ شد ، اکبر نیکو لقا  
حجت یزدان حسین ، بگفت با صد نوا  
بار خدایا ز جان ، به عرصه نینوا

بسوی میدان شده ، روان علی اکبرم

رود که از حق کند ، دفاع آن نوجوان  
به یاری دین تو ، فدا کند جسم و جان  
ز رفتنش می رود ، ز جسم و جانم توان

چه سازم از دوریش ، که می رود از برم

چو شد روان جانب ، فرقه بیدادگر  
تار جهان شد مرا ، همه به پیش نظر  
آتش هجران او . زند به جانم شر

تاب جدائی دگر ، نمانده در پیکرم

بار خدایا علی ، سوی بلا می‌رود  
 ز جان گذشته بر ، قوم دغا می‌رود  
 یا پی قربان شدن ، سوی منا می‌رود

به جنگ گرگان شام ، یوسف نیک اخترم

بار خدایا توئی ، شاهد احوال من  
 ز راه رأفت نما ، نظر تو بر حال من  
 رفت بسوی عدو ، مایه آمال من

که خلق و خلقتش بود ، شبیه پیغمبرم

علی بود در جهان ، سروگل اندام من  
 سرو گلندام من ، جوان ناکام من  
 جوان ناکام من ، مایه آرام من

مایه آرام من ، نوحه سیمین برم

برو برو ای جوان ، خدا نگهدار تو  
 ز چشم زخم زمان ، خدا نگهدار تو  
 ز کینه دشمنان ، خدا نگهدار تو

به یاری دین شتاب ، به یاری داورم

به عرصه کربلا ، داد شجاعت بده  
 به خلق تا روز حشر ، درس شهامت بده  
 بوسه ز جان بر لب ، جام شهادت بده

که جسم پاک ترا ، بخاک و خون بنگرم

تو زاده حیدری ، جنگ چو حیدر نما  
 دشمن دون را ز تیغ ، دوپاره پیکر نما  
 چشمه خورشید را ، تار و مکدر نما

که یاد آید مگر ، ز فاتح خیبرم

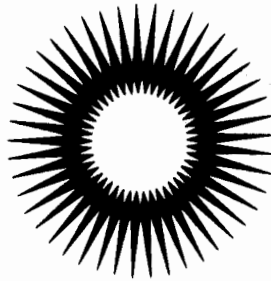


مرا به پیکر چو جان ، روح مکرم توئی  
 شبیه روی نبی ، نیر اعظم توئی  
 مایه فخریهام ، به خلق عالم توئی

تأملی ای جوان ، که از غمت مضطرم

بار خدا ، اهل دین ، خرم و دلشاد باد  
 خانه اعدایشان ، خراب آباد باد  
 شیعه همه شادمان ، به روز میعاد باد

سروی و احباب را ، شفیع در محشرم



من عبد رضا جواد تاج‌الدینم  
 من پیرو دین ، فدائی آئینم  
 من شاهد عشقم و شهید اسلام  
 تا زنده و جاوید بماند دینم

البشاره دوستان چون راه جنت باز شد      زائرین کربلا را عیش و غم دمساز شد

oooooooo

راه جنت باز شد ، عیش و غم دمساز شد

\*\*\*\*

البشاره کربلا را باز فتح باب گشت  
موقع شادی به دوران ، ایها الاحباب گشت  
وقت سود بی حساب از آن در نایاب گشت

کربلا مفتوح گشت و راه جنت باز شد

شد جهان از لطف خلاق جهان بر کام ما  
سربسر رفت از میان رنج و غم و آلام ما  
با سعادت از وصال دوست شد فرجام ما

روز غم طی گشت و ایام طرب آغاز شد

بانگ شادی از زمین بر گنبد مینا رسید  
موقع شادی ما ، و محنت اعدا رسید  
مژده بر ایرانیان زین نعمت عظمی رسید

کور ، چشم دشمن مکار بی انباز شد

قلب ما شاد است از شادی بی پایان وصل  
دست ما محکم بگیرد عاقبت دامان وصل  
عشق می گوید که باید سوخت در هجران وصل

عقل دستم را گرفت و موقع ایجاز شد

الصلا ای عاشقان کوی جانان ، الرحیل  
الصلا ای پیروان دین و قرآن ، الرحیل  
الصلا ای شیعیان ملک ایران ، الرحیل

بر وصال دوست ، اسباب سعادت ساز شد

ای که از جام ولا گردیده‌ای سرشار و مست  
در ره او بگذر از قید جهان و هر چه هست  
نعمت رفته دوباره باز چون آمد بدست

در جوار لطف او وقت نیاز و راز شد

از غم او گرچه ما را عیش و شادی شد حرام  
لیک اکنون از وصال تربت پاک امام  
عشرت و شادی تمام آمد برای خاص و عام

گوش جان را این بشارت بهترین آواز شد

شکر یزدان را که آخر شد دعای ما قبول  
شام هجران طی شد اما جان و دل باشد ملول  
قلب ما از بهر پابوش بسی آمد عجول

مرغ دلها ، سوی او آماده پرواز شد

بارالاها کن جواز کربلا بر ما نصیب  
زانکه دلها از فراقش گشته بی صبر و شکیب  
بس بود مشکل حبیبان را جدائی از حبیب

خاصه سروی را که در مدحش سخن پرداز شد

گفت زینب بافقان ای جان خواهر صبر کن      یا حسین ای نور چشمان پیمبر صبر کن

oooooooooooo

جان خواهر صبر کن ، ای برادر صبر کن

\* \* \*

مهلا" ای جان برادر ، ای عزیز مصطفی  
ای گل بستان زهرا ، نور چشم مرتضی  
باعث ایجاد عالم ، بانی ارض و سما

ای عزیز فاطمه ، ای پور حیدر ، صبر کن

مهلا" ای سلطان مظلومان و ای آرام جان  
ای که می باشی پناه انس و جان اندر جهان  
صبر کن مگذار ما را در میان دشمنان

بی کس و بی غمگسار و یار و یاور ، صبر کن

مهلا" ای رخسار تو خود معنی الله نور  
مهلا" ای از رفتنت بر پا شده شور و نشور  
نیستم من ای برادر جان به هجرانت صبور

از فراق خود به جانم مفکن آذر ، صبر کن

مهلا" ای سبط محمد ، ای ولی کردگار  
وارث احمد ، ولی حضرت پروردگار  
رفتی و بردی تو از جان و دلم صبر و قرار

ای شکیب جان این جمع مکدر ، صبر کن

مهلا" ای نوباوه زهراى اطهر ، یا حسین  
ای عزیز درگه خلاق اکبر ، یا حسین  
مهلا" ای بر بی کسان مولا و سرور ، یا حسین

ای حبیب کردگار حی داور ، صبر کن

مهلا" ای پور غضنفر ، ای گل باغ رسول  
ای مرا روح روان ، ای سرو بستان بتول  
هستم از هجرانت ای جان ابا زار و ملول

ای خدیو عالم ، ای سلطان محشر، صبر کن

مهلا" اکنون می سپاری بر که ما را یا اخی  
غم نصیبان کودکان بی نوا را یا اخی  
زینت عرش خدا ، زین العبا را یا اخی

از وفا یکدم عنان کش جان خواهر، صبر کن

مهلا" ای آرام جانم ، ای ضیاء عالمین  
ای که در وصف و مدیحت خسرو بدر و حنین  
گفت می باشد حسینم از من و من از حسین

ای تو آرام دل و جان پیمبر ، صبر کن

مهلا" ای فلک نجات ، ای هادی خلق جهان  
ای که می باشد وجودت باعث کون و مکان  
لطف کن بر خواهر غمدیده و برکش عنان

یادم آمد از وصیت های مادر ، صبر کن

مهلا" ای خواهر که تا بینم جمال انورت  
هم ز خود خشنود سازم مادر غم پرورت  
در دم آخر بیوسم من ، گلوی اطهرت

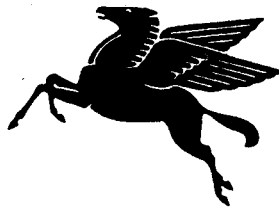
کز وفا بینم رخت را بار دیگر ، صبر کن

مهلا" ای روح روانم ، رفتی و بردی ز من  
طاقت و صبر و شکیب ای حجت حی ز من  
خواهر دلخسته را افکنده‌ای اندر محن

لطف کن بر خواهر دلریش مضطر ، صبر کن

مهلا" ای سر حلقهء عشاق عالم ، یا حسین  
سروی دلخسته غمگین شد ز حالم ، یا حسین  
می‌کشد از جان و دل آه دمامم ، یا حسین

شد ز غم زار و پریشان ای برادر ، صبر کن



من نام تو را زیب لسان ساختم  
قطع از همه کرده بر تو پرداخته‌ام  
دریاب مرا ز راه احسان عباس  
از هجر تو گر سوخته‌ام ، ساختم

گفت عباس دلاور می‌روم سوی فرات      تا که آرم بهر طفلان حسین آب حیات

oooooooo

می‌روم سوی فرات ، آورم آب حیات

\*\*\*

پور حیدر یاور دین ، جان جانان حسین  
ساقی لب تشنگان ، یار عزیزان حسین  
یعنی عباس رشید ، آن نور چشمان حسین

با برادر گفت کای مرآت حق ، فلک نجات

حجت حق ، میر مطلق ، ای سلیل بوتراپ  
زاده‌ی زهرا و سبط حضرت ختمی مآب  
شد بپا افغان و زاری در خیام از قحط آب

می‌روم سوی عدو من ، بهر حل مشکلات

خسروا ، از آه اطفال یتیمت سوختم  
از نوای کودکان دل دو نیمت سوختم  
وز فغان و ناله‌ء اهل حریمت سوختم

سوختم از کف بدادم طاقت و صبر و ثبات

در تمنای کفی آب است دخت اطهرت  
 کرده غش از تشنه‌کامی ، شیرخواره اصغرت  
 در نوا و ناله اطفال و زنان مضطرت

سیر گشتم یا ابا من زین مصیبات از حیات

رفتم اندر خیمه دیدم کودکان از قحط آب  
 جمله غلطان گشته‌اند از تشنه‌کامی بر تراب  
 کودکان در حال نزع و دیگران در اضطراب

جان به لب آمد مرا دیگر از این مستدرکات

زینب غمدیده‌ام خواهد ز من آب روان  
 کز نوای کودکان بیرون شد از جسمش روان  
 بر تمنای دل خواهر ، به میدانم روان

از عطش حال صغیران گشته مشرف بر ممات

اذن میدانم به ، ای حجت یزدان من  
 کن نظر بر حال زار و دیده گریان من  
 رحمت آور بر من و بر حالت پژمان من

ای که هستی سرور اخیار و سر کائنات

ما مگر ای خسرو خوبان ، مسلمان نیستیم  
 وندر اینجا بر سپاه کوفه ، مهمان نیستیم  
 یا مگر در این زمین جوعان و عطشان نیستیم

کاین چنین منع است بر ما از جفا آب فرات

این گروه بی‌حیا ، آگه بوند از حال ما  
 واقفند آنها ، به حال ما و بر احوال ما  
 لیک گوش دل نمی‌دارند ، بر اقوال ما

کرده ترک محسنات و پیشه کرده سیئات



جان پناها ، ای که در مدحت خدیو عالمین  
گفت می باشد حسینم از من و من از حسین  
بر خطاهای عدو ، دیگر مفرما غمض عین

ای که از هست تو می باشد وجود ممکنات

خسروا من اذن می خواهم ز تو از بهر جنگ  
تا دفاع از جان کنم در راه حق از نام و ننگ  
من میان بر بسته ام بهر جهاد و رزم تنگ

قبله گاه ، هست امیدم که جان سازم فدات

پس حسین فرمود با عباس بنما استماع  
اذن میداننت دهم من ، لیک از بهر دفاع  
شد روان عباس و بر افلاک از رویش شعاع

همچو خورشید جهان آرا به تابش از فلات

بارالاه ، حق عباس جوان با وفا  
سروی طوسی همی خواهد ز تو قرب تو را  
گوید از آیم من از اخلاص اندر کربلا

می کنم اندر جوار دوست ، حل معضلات

بر پرچم دین نشان توحید توئی  
در سایه حق شهید جاوید توئی

عباس توئی و صبح امید توئی  
گشتی تو فدای دین بفرمان حسین

از جفای بن مرادی ، نور سبحان کشته شد در سجود ذات یکتا ، شیر یزدان کشته شد



شیر یزدان کشته شد ، نور سبحان کشته شد



ماه دین ، باب هدایت ، خسرو خوبان علی  
آنکه بودی افتخار هر نبی و هر ولی  
نور حق از چهره و رخسار او بد منجلی

از جفای دشمنان ، آن میر دوران کشته شد

کشته شد مولا که بودی بازویش خبیرگشا  
از نهیب تیغ او لرزنده بد ارض و سما  
لیک بر درگاه حق از راه تسلیم و رضا

در سجود ذات بی‌همتای یزدان ، کشته شد

کشته شد شیر خدا ، نور هدی ، حبل‌المتین  
سیدالامجاد رکن‌الدین ، امیرالمومنین  
قاطع برهان و ، باب علم ختم‌المرسلین

از جفای کوفیان ، آن نور ایمان کشته شد

کشته شد مولا که بودی از وجودش مفتخر  
در جهان بر اهل عالم ، حضرت خیرالبشر  
حجت‌الله به حق ، ناطق ، ولی دادگر

حیدر صفدر علی ، آن عدل قرآن کشته شد

کشته شد آنکو که از جودش جهان موجود شد  
نور او را در ازل خیل ملک مسجود شد  
از ابای سجده‌اش ابلیس دون مردود شد

آنکه نور چهره‌اش بد نور سبحان کشته شد

کشته شد باب حسن آن نور خلاق جهان  
از غم قتلش حسین بودی به آه و در فغان  
عون و جعفر در نوا در ناله عباس جوان

چونکه حیدر بابشان از ظلم عدوان کشته شد

زینب آن ام‌المصائب با دو چشمان پر آب  
هر زمان اندر ترنم ، از غم هجران باب  
گوید ای بابا چو جسمت شد دفین اندر تراب

دل غمین اهل جهان چون جان جانان کشته شد

ام کلثوم از غم قتل پدر ، اندر فغان  
خونجگر گردیده و مویه‌کنان و مو کنان  
همچو شام تیره در چشمش بدی صبح جهان

گفت واویلا ، مرا آن راحت جان کشته شد

قبر خادم به صد آه و نوا و شور و شین  
گاه رو سوی حسن آرد ، گهی سوی حسین  
خون دل جاری بود او را ازین غم از دو عین

هر زمان گوید به افغان میر دوران کشته شد

کشته شد مولای ما کز راه احسان و وفا  
 یاور ایتم بود و مردم بی اقربا  
 در عزایش دوستان گویند با آه و نوا

وامصیبت کز جفا ، باب یتیمان کشته شد

سروی طوسی بود زین ماتم عظمی غمین  
 خون دل از دیده ریزد بر امام متقین  
 گوید از ظلم و جفا و کینه قوم لعین

پیشوای دین و باب علم و عرفان کشته شد

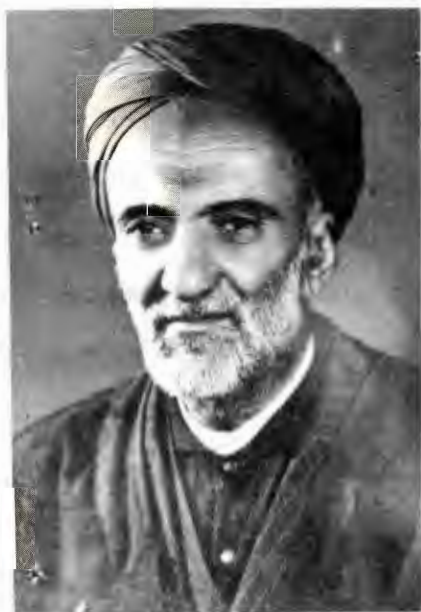


تو باب حوائجی و من حاجتمند  
 بنمای مرا ز لطف و مهرت خرسند  
 در کنیه ابوالفضلی و نامت عباس  
 میسند کمال من بماند در بند

با یاد تو ایدوست دلم غرقهء خون شد  
از هجر تو جان معتکف دشت جنون شد  
در سینه دلم یاد تو چون گرد فغان گرد  
شد اشک ز سوز غم و از دیده برون شد

**دوستان را از یاد نبریم**





## آذر

عاقبت استاد ما ، آذر ز دنیا درگذشت  
سیل اشک از دیده شد جاری و آب از سرگذشت  
کار او خدمتگزاری بود اندر راه دین  
عمر او در مدحت اولاد پیغمبر گذشت  
بد دلش از آتش عشق حسینی شعله‌ور  
عاقبت از این جهان با قلب پرآذر گذشت  
بود چون مدحت سرای خسرو لب تشنگان  
با دلی لبریز از مهرش ز دنیا درگذشت  
حب مال و جاه دنیا در دلش جایی نداشت  
زین سبب آسان درین دنیا ز سیم و زر گذشت  
او مسلمان بود و تسلیم فرامین خدای  
صبح و شامش با اطاعت در ره داور گذشت  
ذکر او نام حسین بن علی بد صبح و شام  
عمر او ز آنرو به یاد و مدح آن سرور گذشت  
در عزای فاطمه چشم از جهان پوشید چون  
روزگارش در غم صدیقه اطهر گذشت

جنگ اشعارش یگانه ثروت او هست چون  
 عمر پربارش همی با خامه و دفتر گذشت  
 گفت آذر ، جان من بادا فدای آنکه او  
 در ره دین از جوانی چون علی اکبر گذشت  
 عون و عبدالله و جعفر را فدای حق نمود  
 از عزیز جان خود عباس نام آور گذشت  
 پیرمردی چون حبیب اندر رکابش شد شهید  
 کرد قاسم را فدا و از علی اصغر گذشت  
 در ره حق ، داد هفتاد و یکی رزمنده را  
 خویش هم مانند یاران از سر و پیکر گذشت  
 سروی از فقدان او باشد غمین آنجا که گفت  
 عاقبت استاد ما آذر ز دنیا درگذشت

\* \* \*

رفت آذر از جهان ما را دگر تنها گذاشت  
 داغ او را چرخ آخر بر قلوب ما گذاشت  
 آنکه عمری گفت مدح خسرو خوبان رضا  
 عاقبت سر بر قدوم حضرت مولا گذاشت





## تزویج حضرت زهرا (ع)

بازم اندر سر هوای کوی جانان شد هویدا  
در دل شوریدم نام ، شوری ز نو گردیده برپا  
مرغ دل آمد هوایی ، پر زنان شد سوی بطحا

چامه شد سرشار عشقش، خامه شد طومار عشقش  
صحنه شد بازار عشقش، لطف حق شد یار عشقش  
تا نگارم شمه‌ئی ز اوصاف بی پایان زهرا

فاطمه ، خیرالنساء العالمین مرآت داور  
فاطمه، بانوی حوران جنان ، بنت پیمبر  
فاطمه کش ایزد دانا به قرآن خوانده کوثر

ذات حق گفته‌شنایش، خواننده مصدر در کسایش  
خلقت عالم برایش ، عالم و آدم فدایش  
ریزه‌خوارانند خلق از سفره‌ی احسان زهرا

گر نبودی مصطفی ایجاد را مصدر نبودی  
گر نبودی مرتضی ، بر فاطمه شوهر نبودی  
گر نبودی فاطمه ، بهر علی همسر نبودی

مصطفی را دختر است او، مرتضی را همسر است او  
مجتبی را مادر است او، زینبین را مفر است او  
شاه مظلومان بود فرزند لب عطشان زهرا

زامر حق در عرش شد تزویدج زهرا بهر حیدر  
ذات حق تعیین برای مرتضی فرموده همسر  
هم برای فاطمه کرد انتخاب اینگونه شوهر

گشت این وصلت مقرر، عقد او را بسته داور  
بر گواهییش به محضر، عرشیان را بین سراسر  
روشنی بخش جهان شد زهره‌ی تابان زهرا (ع)

فاطمه شام زفافش پیرهن بخشد به سائل  
فاطمه با جامه‌ی کهنه روان گردد به منزل  
فاطمه جز پرده‌یی در خانه‌اش نبود وسایل

پرده را انفاق سازد ، وعده بر میثاق سازد  
باب را مشتاق سازد ، پیشه را احقاق سازد  
کز ازل بوده چنین میثاق و هم‌پیمان زهرا

عالم کون و مکان را ذکر لب بادا مبارک  
توده هفت آسمان را ذکر لب بادا مبارک  
سربسر لاهوتیان را ذکر لب بادا مبارک

مصطفی مسرور و شادان ، مرتضی با چهر خندان  
انس و جان شادان از ایشان ، آذرش با جمع یاران  
زن کف شادی ، بگو تبریک بر یاران زهرا

"نقل از غمها و شادیها ج ۲ ص ۸۴"



## نوحه خرابه شام و شهادت رقيه (ع)

خون شد دل زينب

غم حاصل زينب

خون شد ز غم مرگ رقيه دل زينب

وز آتش غم سوخت همه حاصل زينب

\*\*\*

شد تازه در آن نيمه شب ، اندوه و ملالش  
غم بر غمش آمد و شد افزوده کلالش  
يك لحظه ندادى به وى اندوه ، مجالش

تا کنج خرابه ، بشدى منزل زينب

آن نيمه شب از مرگ رقيه به دل زار  
خون جگر از ديده روان کرد به رخسار  
مى کرد چنين زمزمه با ديده خونبار

با غم ز ازل گشته سرشته ، گل زينب

از گردش و بد عهده ايام ، ننالم  
واز بيکسى و محنت و آلام ، ننالم  
ليکن نتوان از ستم شام ، ننالم

مخصوص از اين غم که شده واصل زينب

از مرگ تو عمه ، نبود صبر و قرارم  
در این دل شب ، من ز کجا گو کفن آرم  
غساله کجا ، تا به ویش من بسپارم

نی شمع و چراغی است ابر محفل زینب

ای باد صبا ، جانب یثرب گذری کن  
از حالت ما ختم رسل را خبری کن  
برگو به یتیمان خود ، ای شه نظری کن

هم ده تو به زهرا خبر اکمل زینب

وانگه به نجف رو به علی ده خبر ما  
برگو شده حیران زالم دخت تو ، بابا  
در کنج خرابه به دل شب به محنها

گردیده خزان ستم ، این نوکل زینب

با هر سه بگو تا که به تعجیل بیایند  
مانده به زمین ، جسم رقیه بریایند  
غسلش بدهند و کفن و دفن نمایند

آسان بکنند این دل شب مشکل زینب

آذر دل بی غصه در ایام ، حرام است  
آن دل که قرین نیست بغم گوی کدام است  
تا کی ز در شکوه ترا سوز کلام است

بس کن ، بنما یاد دمی ، از دل زینب

" دیوان آذر - ج ۲ ص ۱۷۸ "



## شبه احمد (ص)

برزمین شیرازه ام‌الکتاب افتاده است  
یا که شبه احمد از پشت عقاب افتاده است  
این علی اکبر است افتاده در دریای خون ؟  
یا حسین را کشتی محنت بر آب افتاده است  
رو عقابا در حرم آهسته با لیلای بگوی  
قرص ماهت در میان آفتاب افتاده است  
سرور لب تشنگان از داغ جانسوز پسر  
در سزای پای وجودش انقلاب افتاده است  
رفته نور از دیدگانش تا که نور دیده‌اش  
با سرشق القمر روی تراب افتاده است  
گشت ظاهر از رخس آثار پیری تا که دید  
نوخطش از پا در ایام شباب افتاده است  
بر سرش بنشست و برزانو نهاد از غم سرش  
خواند نور دیده را دید از جواب افتاده است

خم شد و صورت به صورت ، لب به لب بنهاد و گفت  
آتش داغت علی بر جان باب افتاده است

یا علی بعد از تو بادا خاک بر فرق جهان  
بی تو شهد زندگانی در سراب افتاده است

از خروش و بانگ اکبر اکبرش در خیمه‌گاه  
زینب غم دیده اندر اضطراب افتاده است

از خزان کربلا و سوز و آه فاطمه  
در جهان از دیدهء حوران گلاب افتاده است

زاشک و آه آذر و سوز دل و از خامه‌اش  
نقش جان‌سوزی شفق‌گون در کتاب افتاده است

"غمها و شادیه‌ها ج ۱ ج ۲ ص ۴"



بر آل علی نوحه سرا شد آذر  
مداح ز اخلاص و صفا شد آذر  
در کوی رضا اگر دفین شد لکن  
مهمان شهید کربلا شد ، آذر

" خسرو "

## نوحه در شهادت حضرت علی اکبر (ع)

شبه پیمبر ، جانم علی جان ای روشنی بخش دو چشمانم علی جان  
سرو بستانم ، علی جان

\*\*\*

در خون شناور ، جانم علی جان ای قوت تن ، راحت جانم علی جان  
سرو بستانم ، علی جان

\*\*\*

فریاد از آن ساعت که سلطان شهیدان آمد سر نعش علی اکبر ، شتابان  
سرو قدش را دید و غلطیده بمیدان جسمش شده صد پاره از تیغ لعینان

با قلب سوزان ، شد گرم افغان  
کی نوحه ناکام دورانم ، علی جان

بنشست و بنهاد او سر زانو سر او بر سینه چسبانید و رأس اطهر او  
صورت به صورت روبروی انور او پر شد فضا از بانگ اکبر اکبر او

با ناله زار ، با چشم خونبار  
تا هفت نوبت نعره زد جانم علی جان

شد گلشن عمرت خزان در نوجوانی      در نوجوانی رفتی از دنیای فانی  
گرگ اجل گر چه ربودت ناگهانی      راحت شدی از هم و غم زندگانی

اما من زار ، تنها و بی یار  
بی کس به چنگ ظلم خصام علی جان

ای سرو بستان من ای نوحط ناشاد      بعد از تو بر فرق جهان خاک سیه باد  
دور زمان چون حاصلم را داد بر باد      سیراز جهان گشتم مرا صبرش شد از یاد

ای داد و بیداد ، از تیغ فولاد  
فرقت درید ای ماه تابانم علی جان

از تیغ منقذ تا تو را بشکسته سر شد      ظاهر ز فرقت معجز شوق القمر شد  
نار غمت بر جسم و جانم شعله ور شد      تیره چو شب روز جهانم در نظر شد

تو خفته صد چاک ، من دیده نمناک  
تو کشته من زنده چسان مانم علی جان

خیز ای گل گلدسته باغ رسالت      خیز ای درخشان کوکب برج جلال  
شد روز لیلا تیره بی نور جمالت      برخیز تا بینم جمال مه مثالت

با چهر گلفام ، برخیز و بخرام  
بردن تو را در خیمه نتوانم علی جان

برخیز از جا ای ضیاء دیدگانم      برخیز از جا ای قرار جسم و جانم  
ای شمع بزم و حاصل دور زمانم      شاید تو را در خیمه لیلا رسانم

رعنا جوانم ، تاب و توانم  
برخیز و بنگر گرم افغانم علی جان



بر روی بابت یکزمان کن دیدگان باز  
 و از یک تکلم خاطر زارم تو بنواز  
 بگشا لب و از کار من کن عقده‌ها باز  
 آذر بس است عنوان غم افشا مکن راز  
 با دیده تر ، برگو مکرر  
 ای روشنی‌بخش دو چشمانم علی‌جان

" دیوان آذر - ج ۲ ص ۵۳ "



پس از فوت دوست ارجمند و عزیز، شادروان " شده " که یکی از هنرمندان گلدوز؛ داماد استاد ما جناب حاج آقا آذر بودند و در امور خیر خیلی کوشا و نسبت به کمک‌رسانی به جبهه‌های جنگ بسیار فعال بودند، دوست گرامی و ارجمندم جناب آقای خسرو، این دو بیت را برای ایشان سرودند که در اینجا بنظر دوستان می‌رسد:

تا شده شد از خُم ولایت سرمست  
 شد مرغ بهستی و قفس را بشکست  
 پیوسته به انقلاب خدمت می‌کرد  
 تا رفت و به مجمع شهیدان پیوست

این فاطمه خیرالنساست  
او را میازار ای زمین  
این دختر بدرالدجاست  
او را میازار ای زمین

\*\*\*

این فاطمه مرآت حق  
محبوب حی داور است  
این عصمت کبرای دین  
بنت رسول اطهر است  
این بانوی هردوسراست  
مام شبیر و شبر است  
جان علی مرتضی است او را میازار ای زمین

امشب عزیز جان من  
هان ای زمین مهمان توست  
نیکو نگهدارش که او  
زین پس دگر جانان توست  
بس مهربانی کن بر او  
کو خفته در دامان توست  
این نوگل باغ هداست ، او را مشو خوار ای زمین

امشب مبادا ای زمین  
او را تو آزارش کنی  
این نوگل پژمرده را  
از خواب بیدارش کنی  
این لبلب افسرده را  
آشفته و زارش کنی

کو با المها مبتلی ست ، با چشم خونبار ای زمین

با او مدارا کن زمین  
 کز در شکسته پهلویش  
 آهسته تر گیرش ببر  
 کز صدمه خسته بازویش  
 وز لطمه آثار کلوم  
 گشته هویدا بر رویش  
 این صدمه از خصم دغا ست بر او پدیدار ای زمین  
 امشب زمین جان تو و  
 این پیکر افکار او  
 امشب تو و این فاطمه  
 این نالهای زار او  
 مگذار تا ریزد سرشک  
 از دیده خونبار او  
 وارد به ختم الانبیاست ، با چهر گلنار ای زمین  
 امشب تو و این فاطمه  
 این ناله زار علی  
 این جسم اطهر از تو و  
 این چشم خونبار علی  
 این زهره امشب از تو و  
 این دیده تار علی  
 امشب زمین این تو و این  
 امشب من و بی تابی  
 امشب پذیرائی نما  
 امشب ز داغ فاطمه  
 نالان به جنت مصطفی  
 مرثیه خوانی روز و شب  
 امشب دوجشمش بی ضیاست سلطان کرار ای زمین  
 جسم علیل ناتوان  
 اطفال دیده خونچکان  
 توزین دفین خسته جان  
 کاشب علی مرتضی ست ، بر کودکان یار ای زمین  
 در خلق شور دیگر است  
 خونین دوجشم حیدراست  
 در طوس شغل آذراست  
 این فیض چون اورا عطا ست ، از لطف دادار ای زمین





### آستانه پرست

آستانه پرست ، انسان بود  
مرد حق ، مؤمن و مسلمان بود  
او دبیر و معلم دینی  
آشنا با حدیث و قرآن بود

او مهندس که بود انسان ساز  
دکتر جسم و جان انسان بود  
او معلم ، کلاس از او روشن  
که چو شمعی هماره سوزان بود

سوخت چون شمع و روشنی بخشید  
بلکه نورافکنی درخشان بود  
او دبیر و معلمی نستوه  
مرد دیندار و پاکدامن بود

دانش‌آموز او ، همه دیندار  
چونکه درسش فروغ ایمان بود  
سنگر او کلاس درس و در آن  
دین حق را همی نگهبان بود

با منافق همیشه در بیکار  
بحث می‌کرد و مرد میدان بود  
حل مشکل نمود از یاران  
حل مشکل برایش آسان بود

الغدیر از برای ما می‌گفت  
یاور حق حیدر از جان بود  
همتش ، پشتبانی از اسلام  
بر زبانش ، ثنای سبحان بود

رهبر او ، خمینی و دل او  
بهر مستضعفان پریشان بود  
مذهبش جان براه دین دادن  
مکتبش نشر دین و قرآن بود

پیرو و پاسدار حزب‌الله  
خصم سرسخت حزب شیطان بود  
او به فکر مقام و جاه نبود  
گوئیا در زمانه ، سلمان بود

کار دنیاش اگر نه بر سامان  
 کار دینش بسی به سامان بود  
 بود مؤمن ، که در تمامی عمر  
 این جهان بهراو چوزندان بود

لحظه‌ای در جهان نمی‌آسود  
 روزگارش قرین حرمان بود  
 بر سر خانوادهاش چون ماه  
 نور پاشید و مهر تابان بود

بستگانش همه از او خشنود  
 که از آنها هماره شادان بود  
 اوستادی سخن‌شناس و سترگ  
 نکته‌سنج و بهین سخنران بود

شاعری نغزگوی و دانشمند  
 در فنون ادب ، سخندان بود  
 در علوم غریبه دستی داشت  
 دیو نفسش مطیع فرمان بود

روزها صائم و به شب همه شب  
 متهجد ، چو پارسایان بود  
 در دعای کمیل و ندبه سمات  
 عصر و شام و سحر نواخوان بود

تا دم مرگ خواند عاشورا  
 سیل اشکش همی به دامان بود  
 تا شهادت ز روز میلادش  
 بر سر خوان دوست‌مهمان بود

او به شهر شهادت از دل و جان  
 منتظر بر لقای جانان بود  
 بر حسین و علی اصغر او  
 جان نثار و همیشه گریان بود

کشته هم چون علی اصغر شد  
 لب او وقت مرگ خندان بود  
 نام او شاهد و شهادت یافت  
 اینهم از لطف حی منان بود

سر نهادی بر آستان رضا  
 که رضا را ز صدق ، دربان بود  
 سروی اندر رثای او گفتا  
 آستانه پرست ، انسان بود



## استغاثه

عمرم تمام گشت ز هجران روی تو  
ترسم شها ، به خاک برم آرزوی تو  
با آنکه روی ماه تو از دیده شد نهران  
عشاق را همیشه بود دیده سوی تو  
خورشید چهرهات چو نهران شد ز چشم خلق  
شد روزشان سیاه ازین غم چو موی تو  
دامن پر از ستاره کنم شب ز اشک چشم  
چون بنگرم به ماه و کنم یاد روی تو  
گردش به باغ بهر تماشای گل بود  
گلهای باغ را نبود رنگ و بوی تو  
همچون مسیح ، جان به تن مردگان دمد  
گر بگذرد نسیم سحرگه ، ز کوی تو  
تا کی ز هجر روی تو سوزیم همچو شمع  
شبها به یاد روی تو و گفتگوی تو  
رحمی به حال شاهد از پا فتاده کن  
تا کی به هر دیار کند جستجوی تو



## حجت یزدان

امشب فضای آسمان ، با مشک تر آمیخته  
در مجمر افلاکیان ، عود مکرر ریخته  
سوی زحل بر قصد جان ، مریخ تیغ آهیخته  
هم تار و پودش در زمان ، یکسر زهم بگسیخته  
قوس خرد گیرد کمان ، حوت جنون بگریخته

با گل حمل در گلستان ، عیش و طرب انگیخته

با عشق بیحد مشتری ، بر چهر گل شد مشتری

ای لالهء حمرا چرا ، داغی بدل داری نهان  
دانم که می سوزد ترا ، هجر نگاری دلستان  
نرگس دگر رخ جلوهگر ، منمای اندر گلستان  
کز نرگس همنام تو ، تابنده شد صاحب زمان  
گردید اسرار خفا ، زان مصلح گیتی عیان

شد کنز مخفی برملا ، بهر غنای انس و جان

جز او به دریای ولا ، دیگر نباشد گوهری

مهدی که از انوار خود ، خورشید را حیران کند  
 مبهوت از دیدار خود ، صد یوسف کنعان کند  
 برنامه رفتار خود ، مجموعهی قرآن کند  
 وز تیغ آتشبار خود ، اعدای دین بی جان کند  
 وز پرتو افکار خود ، اسلام را بنیان کند

با قدرت قهار خود ، کاخ ستم ویران کند  
 جز او بر اصلاح جهان ، نبود امام دیگری

در هر کلامش جان بود ، کز وحی حق گوید سخن  
 دانای هر پنهان بود ، عالم به هر سر و علن  
 او حامی قرآن بود ، بر هم زند کید و فتن  
 او صاحب دوران بود ، فرمانروای جان و تن  
 او بانی قرآن بود ، اندر قلوب مرد و زن

هم حافظ ایران بود ، کان شیعه را باشد وطن  
 چون حجت یزدان بود ، بعد از امام عسکری

آن نور واجب از نهان ، در حد امکان می شود  
 و آن مصلح امر جهان ، چون شمس تابان می شود  
 بر انتقام منکران ، با تیغ بران می شود  
 بهر نجات دوستان ، از امر یزدان می شود  
 ای گرگ دین آخر شبان ، روزی نمایان می شود

تا گیرد از جسم توجان ، روزی شتابان می شود  
 این گله نبود بی شبان ، دارد شبانی ، رهبری

ای مهدی آل عبا ، ای حجت طاهها نسب  
 ای چهر ماهت جانفزا ، آئینه‌ی جلوات رب  
 جنت ز رویت باصفا ، دوزخ ز قهرت ملتهدب  
 مقهور تو ارض و سما ، مأمور امرت نه قباب  
 میسند بیش از این شها ، اسلام را در تاب و تب

کز هجر روی انورت ، عشاق را جان شد به لب

عجل که قرآن مبین ، جز تو ندارد یاوری

ای ملک هستی راضیا ، ای زاده زهرا بیا  
 ای قائد ارض و سما ، ای شاه بی همتا بیا  
 ای منجی هر مبتلی ، ای مصلح دنیا بیا  
 ای حجت ذات خدا ، ای سرور بطحا بیا  
 ای عز و جاه اولیاء ، ای ذلت اعدا بیا

ای دادرس بر ماسوی ، ای دوده طاهها بیا

صورت عیان کن تا کنی ، برپای روز داوری

شاهد ترا جوید همی ، روز شبان یابن الحسن  
 راه ترا پوید همی ، در این جهان یابن الحسن  
 هر گل که او بوید همی ، در گلستان یابن الحسن  
 از اشک رخ شوید همی ، زاری کنان یابن الحسن  
 مدح ترا گوید همی ، در هر زمان یابن الحسن

در هجر تو موید همی ، تا کی نهران یابن الحسن

هجر تو آتش زد بجان ، دل شد فروزان اخگری

"غمها و شادبها ج ۲ ص ۱۳۳"

## نیمه شب

چرا امشب علی سالار مردان زار می‌گرید  
ز ابر دیدگان ، با آه آذریار می‌گرید  
کسی کز برق تیغش خرمن جان عدو سوزد  
چرا مانند ابر نوبهاران ، زار می‌گرید  
پناه بی‌پناهان و فروغ خانه هستی  
چرا در خانه بی‌یاور به شام تار می‌گرید  
چه رو داده مگر در مهبط وحی خدا امشب  
که در آن ، رهبر دین ، حیدر کرار می‌گرید  
یقین بیداد امت کشته زهرای جوانش را  
کنون از ظلم و جور امت خونخوار می‌گرید  
مگر دیده است بازوبند نیلی‌فام زهرا را  
که مولا نیمه‌شب با چشم گوهریار می‌گرید  
در و دیوار هم محزون بود از ماتم زهرا  
از آنرو با علی امشب در و دیوار می‌گرید  
نه تنها گرید از فقدان زهرا حیدر کرار  
که در جنت ز داغش احمد مختار می‌گرید  
نه تنها حجت حق بهر زهرا گریه‌ها دارد  
که شاهد زین مصیبت روز و شب بسیار می‌گرید



مرحوم دکتر رسا از دوستان بسیار بامحبت اینجانب بود و سالها از اشعار و مخصوصاً "خلق خوش ایشان استفاده کرده بودم ، در فوت ایشان چند بیتى سرودم که در زیر بنظر دوستان می‌رسد و برای اینکه از اشعار ایشان هم نمونه‌ای ذکر کرده باشم ، همین مدیحه را که بنام حضرت سجاد علیه‌السلام سروده‌اند نقل می‌نمایم ، باشد که این عمل مورد رضای پروردگار متعال بوده باشد .

\*\*\*

### دکتر رسا

عزیز جان ما از جمع ما رفت  
چو مؤمن بد ازین زندان سرا رفت  
که با حُبِّ علی مرتضیٰ رفت  
که سوی رهبر دین ، مصطفیٰ رفت  
که از دار فنا ، سوی بقا رفت  
ولی رنجیده زین محنت سرا رفت  
غریبانه به دربار رضا رفت  
سوی دولت‌سرای کبریا رفت  
به امید عطا . سوی خدا رفت  
دلی آکنده از صدق و صفا رفت  
به استشفیٰ سوی دارالشفای رفت  
به پابوس شهید کربلا رفت  
دریغ ، از جمع ما دکتر رسا رفت

دریغ از این جهان دکتر رسا رفت  
چو باشد این جهان زندان مؤمن  
بود جایش یقین در جنت خلد  
ز جان خدمتگزار دین حق بود  
جهان بی‌وفا را بی‌وفا دید  
به عمری کسی ز دست او نرنجید  
در این آخر غریب اندر وطن بود  
ازین ویرانسرای محنت‌آباد  
ز دنیا ، از بر دنیا پرستان  
به مردم با محبت عشق ورزید  
طیب جسم بود و آخر الامر  
حسینی بود و عشق کربلا داشت  
ز فقدانش غمین شد سروی و گفت

## در منقبت حضرت علی بن الحسین سجاد (ع)

از مهین بانوی ایران سر زد از خاک عرب  
آفتابی کز جبینش می درخشد نور رب  
زان عرب نازد که این شاهی است تازی دودمان  
زان عجم بالد که این ماهی است ایرانی نسب  
حَبِّدًا شاهی که محکم شد از او کاخ کمال  
فرخا ماهی که روشن شد از او مهد ادب  
حجت حق رحمت مطلق علی بن الحسین  
دُرَّة التاج شرف ، ماه عجم ، شاه عرب  
شمع بزم حق پرستان بود و مجذوب خدا  
آنچنان کز یاد حق غافل نبودی روز و شب  
که ز اشک اشتیاق وصل در سوز و گداز  
که ز آه آتشین هجر ، اندر تاب و تب  
زینت پرهیزکاران بود در زهد و عفاف  
زان خدا سجاد و زین العابدین دادش لقب  
آن شنیدستیم که در عهد ولیعهدی ، هشام  
رهسپار کعبه شد با مردم شام و حلب  
حواس نا بوسد حجر را کشت مانع ازدحام  
شد ز جمعیت برون کاساند از رنج و تعب  
دید ناکه صف زهم بسکست و ماهی شد بدید  
کافتاب از تابش صبح جمالش در عجب

ماه ، گرد کعبه می‌گردید و خلقی گرد ماه  
 سنگ را با بوسه‌ای سیراب کرد از لعل لب  
 چون هشام آن عزت و قدر و جلال و جاه دید  
 از شرار آتش کین و حسد شد ملتهب  
 زآن میان یک تن از او پرسید این آزاده کیست  
 کاین چنین بر دامن مطلوب زد دست طلب  
 کرد در پاسخ تجاهل گفت نشناسم که کیست  
 زان تجاهل‌ها که بر اعجاز احمد بولهب  
 چون فرزوق آن سخندان گرامی از هشام  
 این سخن بشنید شد آشفته خاطر از غضب  
 گفت گر نامش ندانی با تو گوید نام او  
 گر بپرسی خاک بطحا را وجب اندر وجب  
 از زمین و آسمان و آفتاب و مشتری  
 زهره و پروین و ماه و کهکشان و ذوزنب  
 مروه و بیت و صفا و زمزم و رکن و مقام  
 می‌شناسندش نکو نام و نسب اصل و حسب  
 میوهٔ بستان زهرا ، قُرَّة العین حسین  
 آنکه شد پیدایش او آفرینش را سبب  
 کوکب صبح هدایت آنکه نور عارضش  
 کرد محو از ساحت دین ظلمت جهل و شعب  
 خسرو کلک فصاحت آنکه در قدر و بهاست  
 خطبه‌های دلپذیرش ، دَرَّة التاج خطب  
 چون نسیم نوبهاران ساحت جان را ( رسا )  
 هر دم از طبع نشاط‌انگیز ، می‌بخشد طرب

نقل از دیوان دکتر رسا

چاپ دوم ، صفحه ۷۰



### بسمه تعالی و به نستین

برادر ارجمندم مرحوم محمدعلی فتی که بحق جوانمرد و بسیار دوست داشتنی بود و درگذشت ایشان ضربهای بود به کانون دوستان شاعر و هر یک بنحوی اظهار محبت کرده و اشعاری در مرثیه ایشان سرودند و اینجانب هم در اربعین ایشان این چند بیت را سروده و در منزل آقای حاجی علی‌اللهیار که مجلس بزرگداشتی تشکیل داده بود قرائت ، و برای اینکه نمونه‌ای از اشعار ایشان را در این کتاب داشته باشم این دو شعر را از کتاب تحفه سرمدی که خود ایشان جمع‌آوری و چاپ کرده بودند انتخاب نمودم . امید است دوستان برای انتشار کلیه اشعار ایشان اقدام فرمایند .

\*\*\*

فتی را ، شامگاه اربعین است	دل یاران ز فقدانش غمین است
غمش تلخ است و بعد از او چو حنظل	به کام دوستانش ، انگبین است
به هر کس بنگرم ، در ماتم او	ز غم بر رخ نهاده آستین است
کمال است اینکه در بزمش نشسته	ز مرگ دوستش ، اندوهگین است
" سخن را روی با صاحب‌دلان است "	سخن ما را به از در ثمین است
بیا بشنو ز من قول پیمبر	که قولش عین قرآن مبین است



که شعرش خدمت اندر راه دین است	پیمبر ، شاعری را گفته شاعر
نه آنکو جیره خوار ظالمین است	نه آن شاعر که مدح ظلم کرده
که خود از شاعران راستین است	فتی نامش بود جاوید ، ز آنرو
ز بس اشعار نغزش دل نشین است	نگردد یاد او محو از دل ما
اگر بینی که شعرش آتشین است	اگر دیدی بیانش آتشین بود
هر آنکس آن چنان بود این چنین است	به دل مهر علی و آل او داشت
به شعرش بین که بهجت آفرین است	فتی استاد بود و اهل بینش
به مضمونی که بس قرص و متین است	امام عصر را توصیف کرده
که اجرش با امیرالمؤمنین است	سروده شعر در میلاد زهرا (س)
که در جنت هم او را هم نشین است	حسین بن علی را مدح گفته
که زوار امام هشتمین است	بود آسوده از غوغای محشر
که صیاد اجل اندر کمین است	بود سروی پس از او نوبت ما



## بارگاه قدس رضا (ع)

کیست این آرمیده در دل طوس	که شهانند آستانبانش ؟
روضاش رشک روضی مینو	برتر از عرش ، طاق ایوانش
یارب این بارگاه قدس کراست ؟	که بود جبرئیل ، دربانش ؟
چیست این شوکت و جلال و شکوه	که تماشائی است حیرانش ؟
کیست این خسرو بلند مقام	که جهانبست زیر فرمانش ؟
صد هزاران سکندر و دارا	ریزه‌خواران خوان احسانش
عارف و عامی و فقیر و غنی	میهمان جمله بر سر خوانش
همه را فیض او رسد ، لیکن	لطف خاصی است با غریبانش
به ادب پای نه در این درگاه	بوسه ده دست پاسبانانش
تا در این عالمیم زنده (فتی)	می‌ستائیم از دل و جانش

در قیامت که هست روز حساب

دست امید و ما و دامانش

## من و تو

بود اگر پیر خرد راهنمای من و تو  
کی زدی دست هوس بند به پای من و تو  
خود نکشیم به شمشیر خرد ، دیو هوس  
چیره شد نفس به ما یکسره وای من و تو

چون به صورت همه پاکیم و بسیرت ناپاک  
نیست بخشودنی ایدوست خطای من و تو  
از دورنگی است که امروز ندارد دیگر  
پیش ارباب نظر رنگ ، حنای من و تو

سخت بیمار هوائیم و هوس خود تو و من  
غیر معجون خرد نیست دواي من و تو  
خیز تا چاره‌ی این نفس بداندیش کنیم  
کس به فکر تو و من نیست بجای من و تو

راه جوئیم بحق در مدد عقل که عقل  
بهترین مشعل راه است برای من و تو  
همت از خاک در حضرت مولا طلبیم  
که جز او نیست کسی عقده‌گشای من و تو

علی آن راهرو کوی حقیقت که هم اوست  
 بره دین خدا ، راهنمای من و تو  
 گفت آن عقل نخستین به علی ذات ترا  
 کس بنشناخت چو من غیر خدای من و تو

خود مرا نیز کس آنگونه نیارست شناخت  
 جز تو و ایزد منان بخدای من و تو  
 نیز نشناخت خداوند جهان را هرگز  
 یا علی هیچکسی خوب ، سوی من و تو

هست خوشنود خداوند از آن مؤمن پاک  
 که بود در دل او مهر و ولای من و تو  
 ای "فتی" روی مده دیو هوی را که مدام  
 کوشد این پست و دنی بهر فنای من و تو

نقل از تحفه سرمدی

صفحه ۲۵۵



## دررثای استاد

رفت آنکه اوستاد و سخندان بود	آنکو به ما عزیزتر از جان بود
در مجمع ادب به خراسان در	دانشور و ادیب و سخندان بود
مردی سخن‌شناس و سخن‌گستر	فردی بلیغ و نادر دوران بود
فکرش نو ، و کلام نوآئینش	در قافیت طریق نیاکان بود
او منصرف نگشت ز راه راست	بر کاخ شعر سخت نگهبان بود
عمرش به انزوا سپری شد چون	از مردم زمانه گریزان بود
هر هفته شبه شب به تمام سال	در خانه‌اش تجمع یاران بود
گرچه نحیف بود ولی هر شب	در انجمن چو شمع شبستان بود
پیوسته از برای پذیرائی	روی گشاده با لب خندان بود
مهر و عطوفت و شرف و ایمان	از چهره‌اش هماره نمایان بود
نامش اگر چه بود نگارنده	سرباز و در حراست ایمان بود
او را به دل ولای نبی و آل	بر لب هماره آیت قرآن بود

پیوسته بود حامی دین حق	حق را همیشه گوش به فرمان بود
بعد از نبی و دین حق و قرآن	در طاعت پیمبر وجدان بود
با چشم اشکبار ، تمام عمر	در انتظار حجت یزدان بود
بد همشین مردم دانشمند	دوری گزین ز مردم نادان بود
در مدح او چه گویم ازین بهتر	شایسته بود و پاک و مسلمان بود
در زهد و صدق و مردمی و تقوی	عمار بود و تالی سلمان بود
از مهر بد شریک غم یاران	چونانکه روز شادی شادان بود
جایش بود بهشت برین اکنون	در این جهان اگرچه به زندان بود
گر شایگان بیامده در ابیات	بخشد زانکه فکر پریشان بود
سروی غمنده شد به رثایش گفت	رفت آنکه اوستاد و سخندان بود



شعری بسرودم و چو خواندم ، استاد  
 بر شعر من و لطف سخن گفت : اَعِدُّ  
 ای وای اگر خدای بعد از عمری  
 بر روزه و بر نماز من گفت اَعِدُّ

## قرآن و عترت

که بر ظلمت افروخت نور هدا را  
فرستاد و آموخت صدق و صفا را

تمسک به عترت اگر هست ما را  
که شامل بود من اتاکم نجارا

در این شب ، خدا هشتمین ناخدا را  
بر این تیره سامان چو بگذاشت پا را

به دامان علی بن موسی الرضا را  
در آن شب به یکجا دو بدرالدجی را

چو ببیند فروزنده شمس الضحی را  
کز او دیده اند آیت انبیاء را

که آزرده ، آن مظهر کبریا را  
نیفکند مانند موسی عصا را

بخوانم مگر سورهی هل اتی را  
کند وصف بر رهروان ، پیشوا را

به منت پذیریم لطف خدا را  
کتابی به همراه آموزگاران

به قرآن توانیم رستن ز طوفان  
تمسک به چون کشتی نوح باید

فرستاد ، از لطف پر آن سفینه  
ز رخسار خود کرد روشن جهان را

خوش آندم که بگرفت موسی بن جعفر  
خوشا دوستانی که بودند و دیدند

شود مهر . شرمنده هر صبحگاهی  
جمالش بدینسان ، کمالش بدانسان

بر آن شد که کیفر دهد ساحری را  
نظر کرد بر پرده ، فرزند موسی

چگونم ز احسان و خوان عطایش  
کجا پیروی مانده از ره تواند

بیائید ای تنگدلتها ، ببینید	ز نزدیک این روضه دلگشا را
بیائید ای حق طلبها ، بیائید	ببینید ، آئینه‌ی حق‌نما را
بیائید ، ای بینوایان که اینجا	سر بی‌نیازی است هر بی‌نوا را
بیائید ای همچو من بی‌پناهان	بگیرید ، دامان کف‌الوری را
بیائید ای دردمندان ، بیائید	به درمان رسانید تا دردها را
بیائید و اینجا بمانید چون ما	از اینجا کجا هست بهتر شما را
بیائید با نیت پاک ، اینجا	گذارید بر جای ، روی و ریا را
بکوشید در پاس حرمت که اینجا	دو چندان عقوبت بود هر خطا را
گرامی است خاکی که چون جان شیرین	گرفته به بر بضعه‌ی مصطفی را
گرامی است جایی که با التجائی	توان رفع کردن هزاران بلا را
امام رئوف است زان می‌پذیرد	گروهی بزهکار ناپارسا را
پذیرد که تا با خدای یگانه	کند آشنا بلکه ، ناآشنا را

نگارنده باید چنان زیست اینجا

که باشد پسندیده ، اهل تقی را





## داور

که را باز از پا درآورده‌ای	به خولی بگفت آن زن پارسا
ز میدان جنگی ، سر آورده‌ای	چنان کوفتی در ، که پنداشتم
مگر بار مشک تر آورده‌ای	بمراهت امشب چه بوی خوشی‌ست
که مهمان بی پیکر آورده‌ای	چو دانست آورده سر ، گفت آه
سری باشکوه و فر آورده‌ای	چو بشناخت سر را بگفت ای عجب
که با خود چنین گوهر آورده‌ای	فرو رفته‌ای کی به دریای خون
سر سبط پیغمبر آورده‌ای	بمیرم در این نیمه شب از کجا
که تو رفته‌ای ، داور آورده‌ای	چه حقی شده در میان پایمال
به کوفه ، گلی نوبر آورده‌ای	به گلزار جانان زدی دستبرد
تو با خاک و خاکستر آورده‌ای	گل آتش است این که از کوه طور

نگارنده با گفتن این رثا

خروش از ملایک برآورده‌ای

## نگارنده

جز غنچه پژمرده به صحرا نتوان یافت  
دیگر به چمن مرغ خوش‌آوا نتوان یافت  
چون او به سخن مرد توانا نتوان یافت  
شکر مفشانید که او را نتوان یافت  
جز اشک تمنای زلیخا نتوان یافت  
دیگر چو نگارنده دریا نتوان یافت  
جز نقش جمال تو دل‌آرا نتوان یافت  
چون خلق وی از عیب میرا نتوان یافت  
بهبود چنین دل ز مسیحا نتوان یافت  
یکدل به همه شهر شکیا نتوان یافت  
بیهوده مجوئید که او را نتوان یافت  
ماننده او گوهر یکتا نتوان یافت  
در سینه دل خون شده‌ام را نتوان یافت  
در من سخن نغز دل‌آرا نتوان یافت

دیگر به گلستان گل زیبا نتوان یافت  
گلزار ادب دستخوش باد خزان شد  
فرزند برومند ادب لب ز سخن بست  
آئینه به‌بندید که طوطی ز قفس رفت  
در بزم عزیزان رخ یوسف نتوان دید  
خون گریه کند خامه و بر صفحه نگارد  
پنهان شدی از دیده و در آینه دل  
چون خوی وی از نقص منزه نتوان دید  
دل خون شد و از دیده فروریخت بدامان  
تنها نه دل اهل ادب سوخت از این داغ  
چون اشک من آن گمشده در خاک‌نهران شد  
از دست شد آن گوهر ارزنده و در شهر  
او رفت و به همراهی او رفت دل من  
با رفتن او طبع من غمزده افسرد

از دیده شدی ، در دل غمناک نشستی  
آتش زدی اندر من و در خاک نشستی

از آتش دل در سخنم هیچ نشان نیست  
 بر گونهام از کثرت اندوه، روان نیست  
 بلبل ز چه در ماتم گل مرثیه‌خوان نیست  
 تا مرثیه می‌گفتمی افسوس توان نیست  
 گر جان رود از کالبدم باز گران نیست  
 بگذشت زمان تو مرا نیز زمان نیست  
 آن باغ کدامست که در کام خزان نیست  
 جز نام تو نام دگرانم بزبان نیست  
 از انجمن و انجمنی هیچ نشان نیست  
 آن مستی و شادی بدل پیروجوان نیست  
 ساقی شد و دیگر خبر از دردکشان نیست  
 افسوس که آن شمع فروزان بمیان نیست  
 کان آینه‌ای را که توان دید در آن نیست  
 آرام تو وز گریه مرا تاب و توان نیست  
 کو از دگران باش که ما را دگران نیست

"رفت از بر من آنکه مرا مونس جان بود"

دیگر به چه امید در این شهر توان بود "

می‌گفتمی آن جامه که شایان سخن بود  
 این جامه چنان بود که دیوان سخن بود  
 اندیشه فروخفت که بنیان سخن بود  
 نی طبع که جولانی میدان سخن بود  
 با آنکه مرا جان به گروگان سخن بود  
 جسم سخن آشفته و حیران سخن بود  
 هم خامه و هم چامه پربشان سخن بود

با آنکه بجز داغ توام درد دل و جان نیست  
 در دیده نشسته است سرشکم به معزا  
 خاموش چرا مانده چنین آتش طبعم  
 ای کاش مرا بود توانائی گفتار  
 از داغ تو خون می‌رود از دیده‌ام امروز  
 آسوده بخواب ای همه آسایشم از تو  
 گر نخل برومند تو افتاد در این باغ  
 جز یاد تو یاد دگری در دل من نه  
 کو انجمن شعر و چه شد انجمن آرا  
 کو آنهمه سرمستی و کو آنهمه شادی  
 بشکست خم باده و میخانه بهم ریخت  
 امشب همه جمعند چو پروانه در این بزم  
 ای چهرهء درهم شده‌ام جلوه می‌لرزی  
 خوش خلوتی امشب من و تصویر تو دارم  
 این بیت پس از مرگ تو شد ورد زبانم

گر خامه‌ام امروز به فرمان سخن بود  
 گر جسم من خسته به جان داشت قراری  
 جاداشت که جان موج‌زند در سخن افسوس  
 نی حال که با لفظ توان پنجه کنم نرم  
 در مرگ عزیزان سخن جای سخن نیست  
 جان سخن از مرگ عزیزان سخن سوخت  
 تنها نه ازین مرگ سخن ماند پربشان

زین حادثه هر قلبی ، لبریز شد از خون  
 آن مهر فروزنده چو از دیده ما رفت  
 خاموش شد آن شمع که روشنگر جان بود  
 پاشید ز هم بزم و سخن نیز شد از یاد  
 امسال دو غم ره بدل اهل ادب زد  
 در توس نشستیم به معزای دو استاد  
 این یک به حقیقت ز بزرگان ادب بود  
 کاخ سخن از مرگ دو استاد فروریخت

هم شمع شب افروز شبستان سخن رفت

هم بلبل خوش نغمه بستان سخن رفت



چون در رثای دوست ادیب و ارجمند و استاد گرانمایه، "شادروان نگارنده" اینجانب نتوانستم حق مطلب را ادا کرده و مرثیه‌ای بنویسم، از جناب آقای استاد احمد کمالپور که سابقه دوستی و ارادت ایشان نسبت به استاد ارجمند بر همگان روشن بود و می‌دانستم مرثیه‌ای درباره آن مرحوم سروده‌اند تقاضا کردم نسخه‌ای از آن را برای چاپ در سروستان، مرحمت فرمایند که ذیلاً "بنظر دوستان و علاقمندان به آن مرحوم مغفور می‌رسد."

این ترکیب‌بند مفصل بود که فقط سه قسمت آن در اینجا آورده شد و توضیحا عرض شود استاد دیگری که اشاره شده، شادروان رهی معیری می‌باشد که جناب استاد کمال در قسمت‌های دیگر به بهترین وجهی نام هر دو را برده و حق مطلب را ادا کرده‌اند که انشاءالله بزودی در دیوان ایشان چاپ و زینت‌بخش آسمان ادب و فرهنگ و هنر کشور اسلامی عزیزمان خواهد شد.

جناب آقای حاجی غلامرضا گلشنی که در شب میلاد حضرت زهرا (س) به شرف خادم افتخاری آستان مقدس رضوی مشرف شدند، قرار بود در شب مبعث، دوستان را طبق معمول به چای و شیرینی مهمان نمایند. چند روز قبل از مبعث، بر اثر عارضهٔ سکنهٔ قلبی، دارفانی را وداع گفته و در صحن آزادی، در جوار مخدوم خویش به خاک سپرده شد. اینجانب که در کشیک دوم با این مرحوم هم‌کشیک بودم، لازم دیدم این چند بیت را سروده، در مجلس فوق‌الذکر قرائت نمایم.

\*\*\*

نوربار امشب زمین از لطف حی داور است  
مسلمین را در دل و جان شور و شوقی دیگر است  
گرچه ما را از جفای دشمن دون، عید نیست  
دل بود نورانی امشب بعثت پیغمبر است

### گلشن جان

من رضای گلشنی، جان را نثار آورده‌ام  
خویش را بر درگهت خدمتگزار آورده‌ام  
ای رضا جان، افتخار نوکری دادی مرا  
رو به درگاهت به عجز و انکسار آورده‌ام

خدمت گردیده‌ام در این جهان ، اما به حشر  
لطف و احسان کن که جانی بی‌قرار آورده‌ام

من به بوی گل بسوی گلشن جان آمدن  
گام جان را سرخوش از فیض بهار آورده‌ام

سر به خاک پای تو بنهادم ، دستم بگیر  
رو به سویت با دلی امیدوار آورده‌ام

دوست دارم من تو و اجداد و اولاد تو را  
این محبت را ز لطف کردگار آورده‌ام

زود دادی حاجتم را ، سوی خود خواندی مرا  
جان خود را در برت ، با افتخار آورده‌ام

سر ز خاک مقدم تو بر ندارم تا ابد  
چون ترا شافع بر پروردگار آورده‌ام

عید مبعث باشد و بر مژدهٔ این عید پاک  
هدیه ، جان را با دو چشم اشکبار آورده‌ام

سروی از قول من اندر عید مبعث گفته است  
گلشنی هستم که جان بهر نثار آورده‌ام

## \* شهداء شمع محفل بشريتند \* استاد شهيد مطهري

### خَتَامُهُ مِسْكٌ شهدای کرانقدر جلسه صلوات

سروستان را با تمثال این سه شهید بزرگوار که سالها در جلسه صلوات به همراه پدر خود شرکت می کردند ، بعنوان بهترین خاتمه کتاب بی پایان می برم ، امیدوارم خداوند متعال همه ما را از ثواب صلوات بهره مند فرماید ، آمین .

\*\*\*



#### شهید احسان سبحانی

ای آنکه تولای تو ایمان من است  
پیوند محبت تو با جان من است  
در خیل شهیدان چو قبولش کردی  
شرمنده احسان تو ، احسان من است  
"شوق"

#### شهید محمد رستگار

من به راه عشق تو جان می سپارم یا حسین  
زانکه از روز ازل مهر تو دارم یا حسین  
آدم در جبهه و جان را فدایت ساختم  
سر بیایم می گذارم ، رستگارم یا حسین



#### شهید جواد آستانه پرست

جواد من شهید ابن شهید است  
دل از جواد او ، غرق امید است  
چو دادم شوهر و فرزند خود را  
به نزد فاطمه ، رویم سفید است







# فهرست مطالب

عنوان	صفحه	مطلع
بجای مقدمه	۱۷	
فرازهائی ...	۲۰	
محمد کمال سرویها	۲۳	
باز دفتر خاطرات	۲۴	
اسیر	۲۵	جان فدای گامهای استوارت ، ای اسیر
محمد هادی سرویها	۲۷	پیام ... وصیت نامه
سه برادر	۳۷	بهار خنده زد و ماتم خزان برخاست
سروستان سروی	۴۰	دلا با عشق آل الله خو کن
حریر خون	۴۱	دو سرو ناز سروستان سروی
وحدت مسلمین	۴۵	هفته وحدت رسیده ، ای مسلمان شاد باش
روح بشر	۵۰	بنای کعبه بود پرشکوه و شوکت و فر
میلاذ نور	۵۵	افق طلائی و بر تارک سپهر کبود
دیروز و امروز	۶۰	شبی سیاه ، فضا را گرفته سرتاسر
شهیدان بهشتی	۶۵	تا گوشم از نسیم سحر این خیر شنید
ابوذر زمان	۶۸	طالقانی وحید دوران بود
نیامد	۷۲	دل خون شد از غم هجر ، دلدار ما نیامد
سر مستور	۷۳	امشیم بر سر ز مهر یار ، شوری دیگر است
مدرسه عشق	۷۶	بیا به مدرسه عشق و بذل جان بنگر
آتش عشق	۷۸	دوش حیران بودم از اسرار عشق و کار او
سپاه پاسداران	۸۰	ای سپاه پاسداران جان فدای جانتان
کوشر	۸۲	باز خواهد کردگار اسرار را افشا کند
علی جان	۸۴	ای شبیه خلق و خوی و روی پیغمبر ، علی جان
در زمین	۸۵	مام تو جسم پاک تو چون بر زمین نهاد
بیت الاحزان	۸۷	آه و افسوس که رفتی ز برم یا زهرا (س)
میلاذ جواد	۸۸	فرودین آمد جهان را رونقی دیگر گرفته
لباس شهادت	۹۰	صبح ازل طبیعه ایام زینب است

مطلع	صفحه	عنوان
خواهم امروز به توفیق خداوند ودود	۹۱	ام ابیها
خواهر بیا و طشت بیاور ، ببر مرا	۹۳	وصیت
خرم ایدل که جهان پر ز سرور است امشب	۹۴	میلاد ابوالفضل
گر چه دشمن همه دم در پی آزار من است	۹۸	دیده بیدار
حُجَّت داور حسین بن علی ، سبط رسول	۹۹	دریای خون
چو یاد آید مرا از حضرت سجاد یا زهرا (س)	۱۰۳	حضرت سجاد
شوری اندر دل مرا بار دگر آمد پدید	۱۰۴	داستان زینب
تهنیت گویم ز میلادت به پیغمبر ، حسین جان	۱۰۹	حسین جان
رهبر آزاد مردان ، پیشوای مسلمین	۱۱۰	امر بمعروف و ...
وای اگر روزی شود بیچاره و مضطر یتیم	۱۱۶	یتیم
ای فراز آسمانهای وطن ماوایتان	۱۱۷	نیروی هوایی
شد جوانت فدای ایمانش	۱۱۹	نغمهٔ حمد
آنانکه روی شاهد مقصود دیده‌اند	۱۲۰	اوج سعادت
ای سر نهاده بر حرمت سرفرازا	۱۲۲	پایگاه علم
ای شما دریادلان جان برخی ایثارتان	۱۲۳	نیروی دریائی
می‌کنم ناله که از تو خبری نیست مرا	۱۲۵	شب قدر
گاوه‌ای خواهم که بردارد لوای گاوه را	۱۲۶	گاوه
تا توانی ای برادر ، مردم آزاری مکن	۱۲۸	امر و نهی
اگر چون خاک پامالم کنی خاک درت گردم	۱۲۹	توبهٔ حُرّ
بیا ای مدعی بنگر که بزمم روشن است اکنون	۱۳۱	اکنون
عاقبت هر که بیامد به جهان می‌میرد	۱۳۳	می‌میرد
مزن در ماتم فریاد ، مادر	۱۳۴	مادر شهید
دلم به مهر تو پیوست یا امام رضا	۱۳۶	یا امام رضا
ای ماه رجب دل از تو شاد است	۱۳۷	میلاد علی اصغر
دلم گرفته و خون شد برایت ای خود	۱۴۲	مفقود
نعمتی باشد بشر را از بر داور کتاب	۱۴۳	کتاب

عنوان	صفحه	مطلع
مرغ عشق	۱۴۵	تو در میان دلبران فریدی ای مفقود
بسیج	۱۴۶	در سر شوریده شور کربلا دارد بسیج
جهاد و جهاد	۱۶۷	تا توانی ای دل از بیگانه غمخواری مخواه
پاسدار	۱۴۸	جان من بادا به قربان سرت ای پاسدار
ارتش اسلام	۱۵۱	ای ارتشیان جامعه مفتون شماست
معراج نماز	۱۵۲	من بجز یاد خداوند توانگر نیستم
در سوک آیه الله بروجردی	۱۵۳	حیف و صد افسوس پرچمدار ایمان درگذشت
مدال قهرمانی	۱۵۵	یارب به رنج حادثه طی شد جوانیم
گل نرگس	۱۵۶	بوی گل نرگس از هر طرف آید
طفلان مسلم	۱۵۸	فلک، آندم که مسلم را غریب و دربدر کردی
صبح روشن	۱۵۹	به سینه مهر ترا پروریدم ای مفقود
گروه تخریب	۱۶۱	مرکز بغداد را تخریب باید کرد و رفت
زلزله جنوب خراسان	۱۶۲	به کاخک رفتم و ویزانسرای غم دیدم
نوای ماتم	۱۶۴	چرا امشب علی از خاک زهرا برنمی خیزد
دوست دارم	۱۶۵	دوست دارم جا کنار قبر پیغمبر بگیرم
اجر من و امام	۱۶۷	رزمنده‌ای که شد به ره کربلا شهید
جهاد سازندگی	۱۶۸	پیشتاز و یاور رزمندگانی ای جهاد
امام زاده طبرس	۱۷۰	بیا که تربت فرزند حیدر است اینجا
جانمایه امید	۱۷۲	در پیکر مقدس دین جانی ای شهید
می ترسم	۱۷۳	خداوندا من از اعمال خود بسیار می ترسم
سفرنامه حج	۱۷۵	در حریم کعبه رفتم: قرب جانان یافتم
علاءالدین حسین	۱۷۸	ای آنکه نور چشم و عزیز پیمبری
شمع انجمن	۱۷۹	قیمت مرد سخندان، از سخن پیدا شود
ستم نکنید	۱۸۱	ای عزیزان بهم ستم نکنید
عالم آل محمد	۱۸۲	ای خوشا آنکس که جان سازد فدای جان علم
دادگاه عدل	۱۸۴	یار ما ظاهر کند گر روی ماه خویش را

عنوان	صفحه	مطلع
غمگسار	۱۸۵	به راه دین و قرآن جان نثارم می توان گفتن
سخن معلم	۱۸۷	برای پاسداری کردن از دین یار می خواهم
برنامهء معلم	۱۸۹	ما لوای علم و دانش را بپا خواهیم کرد
چهارمین شهید محراب	۱۹۱	اسلام ما را اشرفی بس آبرو داد
دریغ مدار	۱۹۳	بیا و فیض نصیحت ز ما دریغ مدار
پایهء ایمان	۱۹۵	مرد ثروتمند می ترسد ز دزدان بیشتر
کعبهء دل	۱۹۶	ما به راه دین حق ، جان را فدا خواهیم کرد
جاء الحق ...	۱۹۸	مژده ای دل حجت پروردگار آمد پدید
حاصل ایام	۲۰۰	نیکنامی در نظر ما را سرابی بیش نیست
مناجات	۲۰۲	آمده ام سوی تو راهم بده
یا علی	۲۰۳	نان جو خوردیم از عشقت فراوان یا علی
روز جمعه	۲۰۶	روز جمعه شد و اشکبارم
منتقم	۲۱۰	بیامدم به کنار مزارت ای مادر
حِزْبُ اللَّهِ	۲۱۱	منکه حِزْبُ اللَّهِیم تا جای در سنگر گرفتم
جواد الاثمه	۲۱۳	جامی بده ای ساقی گلچهره مرا می
پاکباز	۲۱۷	عاشقی جانانه را با عارض رخشان خوش است
رزمندگان لارک	۲۱۹	ما توکل بر خدای مهربان خواهیم کرد
لباس تقوی	۲۲۱	ای که تبلیغ می کنی ، هشدار
شاهباز عدل	۲۲۳	شاد باش ایدل که عالم خرمی از سر گرفت
احتیاج	۲۲۴	آنچه دنیا دار را باشد به دنیا احتیاج
جمعه خونین مکه	۲۲۶	این زمان آوای حق از بیت یزدان بشنوید
قرب حق	۲۳۰	از رگ گردن به ما باشد خدا نزدیکتر
ماه ما	۲۳۲	امشب از برج شرف تابان مهی سر می زند
هَمَّتْ	۲۳۵	خواب غفلت برده را بیدار کردن همت است
خیر الزاد	۲۳۷	البشاره ای محبان حضرت سجاد آمد
یار ما	۲۳۹	یار ما خود را به عالم جلوه گر خواهد نمود

عنوان	صفحه	مطلع
میراث علم	۲۴۱	آنانکه دین خویش به دنیا فروختند
هادی دین	۲۴۳	باز دل از هادی دین محمد یاد کرد
درس جاویدان	۲۴۵	جان فدای آنکه جان عالمی قربان اوست
ندبه	۲۴۷	تار عشقت به دل تنیده، بیا
مظهر عدل	۲۵۰	خواهم امروز که دل را فرح آموز کنم
القدریر	۲۵۱	باز گلزار جهان خرم و زیبا شده است
فیض دیدار	۲۵۴	فیض دیدار تو از فیض دعا یافته‌ایم
جوهر اخلاص	۲۵۶	مهینا، حسن صفاتم بده
گنج در ویرانه	۲۵۷	زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت
جانباز	۲۵۹	منم خدای تو آن بی‌نیاز ای جانباز
امام عسکری	۲۶۰	شاد زی ای دل جهان بس خرم و زیبایستی
مادر	۲۶۲	الا ای رونق کاشانه، مادر
ارتش، سپاه، بسیج	۲۶۳	باز آدمم در جبهه، تا نیرو بگیرم
سلام به رهبر	۲۶۷	سلام از ما رسان ای پیک قدسی رهبر ما را
مهدی جان	۲۷۰	به بغداد آی و بنگر شور و افغانست مهدی‌جان
خوزستان	۲۷۱	من آن خاک طلاخیز گهربار خوزستانم
مادر جان	۲۷۳	کشم بعد از تو از دل ناله‌های زار مادر جان
بوتراب	۲۹۱	باز در ارکان گیتی انقلاب افتاده است
معلم، سرباز همیشه در سنگر	۲۹۲	من آن سرباز اسلامم که با کفار می‌جنگم
شهید محراب	۲۹۴	تا ز تیغ ابن ملجم تارک حیدر شکست
خلوتسرای عشق	۲۹۵	کوی رضا پیوسته شادی آفرین است
امام رضا	۲۹۹	رفت دل در بر امام رضا
شمس‌الشموس	۳۰۰	ای دل وجد آفرین، مژده که آمد بهار
پیام مهدیه	۳۰۳	دوش کردم خطاب جانان را
شمع و پروانه	۳۰۵	اگر شمع شب‌افروزی در این کاشانه می‌خندد
منبتی	۳۰۶	در حریم مقدس رضوی

عنوان	صفحه	مطلع
سریر ولایت	۳۰۷	علی بر سریر ولا می نشیند
طفل	۳۰۹	گر ترشروئی کند از ما مکدر طفل را
امام زمان	۳۱۰	ای قائمه، قوام هستی
گلستان سروی	۳۱۳	بیا و نظر کن به دیوان سروی
امام رئوف	۳۱۴	ای امام رئوف ، جان منی
حسن یوسف	۳۱۷	جلوه چون کوه نماید پر کاهی ، گاهی
آهنگ سوگواران	۳۱۹	بلبل به باغ نالان با یاد گلعداران
موی زینب شد سپید	۳۲۰	زینب آن ام المصائب چونکه از شام خراب
سرور ما یا حسین	۳۲۳	ای که به کوی حبیب گشته فدا یا حسین
کو پدرم عمه جان	۳۲۶	رقیه گفتا چنین ، کو پدرم عمه جان
طفل صغیرم علی	۳۲۹	کودک نالان من ، طفل صغیرم علی
شیر یزدان . . .	۳۳۲	جبرئیل از عرش گفتا شیر یزدان غرق خون شد
جان جهان اکبرم	۳۳۵	رود به میدان جنگ ، جوان علی اکبرم
راه جنت باز شد	۳۳۸	البشاره دوستان چون راه جنت باز شد
جان خواهر صبر کن	۳۴۰	گفت زینب با فغان ای جان خواهر صبر کن
می روم سوی فرات	۳۴۳	گفت عباس دلاور می روم سوی فرات
شیر یزدان کشته شد	۳۴۶	از جفای بن مرادی ، نور سبحان کشته شد
دوستان را از یاد نبریم	۳۴۹	با یاد تو ایدوست دلم غرقه خون شد
آذر	۳۵۱	عاقبت استاد ما آذر ز دنیا درگذشت
ترویج حضرت زهرا (ع)	۳۵۳	بازم اندر سر هوای کوی جانان شد هویدا
نوحه خرابه شام . . .	۳۵۵	خون شد ز غم مرگ رقیه دل زینب
شبه احمد	۳۵۷	بر زمین شیرازه ام الکتاب افتاده است
شهادت حضرت علی اکبر	۳۵۹	شبه پیمبر ، جانم علی جان
فاطمه الزهرا	۳۶۲	این فاطمه خیرالنساست
آستانه پرست	۳۶۴	آستانه پرست انسان بود
استغاثه	۳۶۸	عمرم تمام گشت ز هجران روی تو

عنوان	صفحه	مطلع
حجت یزدان	۳۶۹	امشب فضای آسمان ، با مشک تر آمیخته
نیمه شب	۳۷۲	چرا امشب علی سالار مردان زار می‌گرید
دکتر رسا	۳۷۳	دربغ از این جهان دکتر رسا رفت
در منقبت حضرت سجاد	۳۷۴	از مهین بانوی ایران سر زد از خاک عرب
فتی	۳۷۶	فتی را ، شامگاه اربعین است
بارگاه قدس رضا (ع)	۳۷۸	کیست این آرمیده در دل طوس
من و تو	۳۷۹	بود اگر پیر خرد راهنمای من و تو
در رثای استاد	۳۸۱	رفت آنکه اوستاد و سخندان بود
قرآن و عترت	۳۸۳	به منت پذیریم لطف خدا را
داور	۳۸۵	به خولی بگفت آن زن پارسا
نگارنده	۳۸۶	دیگر به گلستان گل زیبا نتوان یافت
گلشن جان	۳۸۹	من رضای گلشنی ، جان را نثار آورده‌ام
ختامه مسک	۳۹۱	سه شهید جلسه صلوات



با اینکه خیلی دقت بعمل آمد کتاب بدون غلط چاپ شود ، باز هم چند غلط غیرفاحش مثل سرکش گاف و چند نقطه ساقط شده که خواننده محترم متوجه خواهد شد .  
 لطفاً در صفحه ۶۱ سطر ۸ بجای کلمه مهمان ، لغت مهمان ، و در صفحه ۲۳۲ سطر اول بجای کلمه مهر ، لغت مهی و در صفحه ۲۴۸ سطر ۶ مصراع چهارم " جان فدا در ره آن شمع دل افروز کنم " صحیح می باشد .  
 در ضمن چون نتوانستم شرح حال دوستان درگذشته را بطوری که در مقدمه نوشته‌ام تهیه نمایم و همچنین چاپ عکس شادروان جناب سرگرد نگارنده بدستم نرسید . معذرت و پوزش می طلبم .  
 مؤلف